

مداخلات نظری KAPD در کنگره سوم انترناسیونال کمونیستی^۲

۲۴ ژوئن: بحث درباره «گزارش تروتسکی درباره اقتصاد جهانی»

زاکس (الکساندر شواب):^۳

^۱ حزب کمونیست کارگران آلمان (KAPD) حزبی کمونیستی با گرایش «چپ کمونیستی» و نزدیک به سنت «کمونیسم شورایی» بود که در سال ۱۹۲۰ در آلمان و در پی انشعاب از حزب کمونیست آلمان (VKPD) شکل گرفت و هویت خود را بر نفی پارلمانتاریسم بورژوازی، نقد اتحادیه‌های کارگری موجود به‌مثابه ابزار ادغام طبقاتی، تأکید بر سازمان‌یابی مستقیم در محل تولید و شوراها، و ردّ جانشین‌گرایی حزبی بنا نهاد؛ این حزب در آغاز کوشید رابطه‌ای انتقادی با کمینترن حفظ کند، اما اختلافات بنیادین بر سر تاکتیک‌ها و مفهوم حزب و انقلاب، به‌ویژه در تقابل با خط‌مشی‌هایی که توسط ولادیمیر لنین و لئون تروتسکی در دفاع از کار در پارلمان‌ها و اتحادیه‌ها صورت‌بندی می‌شد، به تشدید تنش‌ها و نهایتاً حذف عملی KAPD از کمینترن انجامید؛ KAPD رفرمیسم و اپورتونیسم مسلط در جنبش کمونیستی آلمان، از جمله گرایش‌های منسوب به پاول لوی را تداوم سیاست‌های سازش‌کارانه می‌دانست و در برابر، بر خودکنش‌گری توده‌های کارگر و نقش شوراها به‌مثابه شکل مناسب قدرت پرولتری پای می‌فشرد؛ اهمیت تاریخی این حزب بیش از وزن سازمانی‌اش، در صورت‌بندی نظری رادیکال نقد پارلمانتاریسم، اتحادیه‌گرایی و جانشین‌گرایی و اثرگذاری بر سنت‌های بعدی کمونیسم شورایی و چپ ضداستالینی است؛ برای منابع و اسناد، بنگرید به آرشیوهای کمینترن در RGASPI (پرونده‌های مربوط به KAPD)، بازچاپ اسناد در نشریه Invariance (شماره ۷، صص. ۸۱-۹۳)، و نشریه حزبی Proletarier، که همگی مبنای این جمع‌بندی‌اند. [م.]

پانوشته‌های ریڈل با نشانه‌ی [J.R.-]، پانوشته‌های نویسنده با نشانه‌ی [M.S.-] و پانوشته‌های مترجم با نشانه‌ی [م.] درج شده‌اند.

^۲ جان ریڈل، به‌سوی توده‌ها: صورت‌جلسات کنگره‌ی سوم انترناسیونال کمونیستی، ۱۹۲۱، انتشارات هی‌مارکت، ۲۰۱۵.

^۳ Alexander Schwab که با نام مستعار Sachs نیز شناخته می‌شود، از چهره‌های فعال کمونیسم چپ آلمان در دهه‌های نخست قرن بیستم بود. او از اعضای برجسته‌ی حزب کمونیست کارگری آلمان (KAPD) و از همکاران نشریات و مباحثات نظری این جریان به‌شمار می‌رفت و در مناقشات پیرامون تاکتیک‌های انقلابی، نقد پارلمانتاریسم و مسئله‌ی اتحادیه‌ها مشارکت داشت. نام Sachs در اسناد و گزارش‌های کنگره‌های بین‌المللی کمونیستی و نیز در متون درون‌حزبی KAPD به‌عنوان نام مستعار الکساندر شواب آمده است و برخی از مداخلات او در نقد خط‌مشی‌های رهبری کمینترن، به‌ویژه در مباحث مربوط به «کنش مارس» و جهت‌گیری‌های تاکتیکی، ثبت شده‌اند. شواب پس از استقرار رژیم نازی تحت تعقیب قرار گرفت و سرانجام در دوران حبس جان باخت؛ از این‌رو، جایگاه او بیشتر به‌عنوان یک کادر نظری-سیاسی کمونیسم چپ آلمان و شاهد مناقشات درونی جنبش کمونیستی اوایل سده‌ی بیستم شناخته می‌شود. [م.]

رفقا، ملاحظاتی که در این جا طرح می‌کنم نه فقط ناظر به سخنرانی دیروز رفیق تروتسکی، بلکه همچنین، و حتی به نحوی بنیادی‌تر، متوجه تزهایی است که او مشترکاً با رفیق وارگا عرضه کرده‌اند. از منظر من و رفقای حزبی‌ام، این تزه‌ها در وضعیت کنونی سندی بسنده و شایسته برای تبیین این امر نیستند که انترناسیونال کمونیستی چگونه وضعیت اقتصادی جهان و به تبع آن، آرایش سیاسی آن را ارزیابی می‌کند. ما بر این باوریم که این تزه‌ها پیش از آن که به نام انترناسیونال کمونیستی و به مثابه بیان رسمی چشم‌انداز آن نسبت به جهان منتشر شوند، نیازمند بازبینی و بازپردازی‌ای ریشه‌ای و اساسی‌اند.

باید بی‌درنگ تصریح کرد که نقطه‌ی عزیمت این تزه‌ها، ضرورت جدالی نظری علیه نیروهایی بوده است که در پی بازسازی انترناسیونال دوم و «دو و نیم»^۵ هستند. با این همه، چنین ضرورتی به هیچ وجه به این معنا نیست که از حیث مضمونی موجه و از منظر جدلی کارآمد باشد و نباید صورت‌بندی مسئله را صرفاً به گونه‌ای بپذیریم که آنان مطرح می‌کنند. با این حال، این شیوه‌ی طرح مسئله، یعنی تقلیل بحث به این دوگانه که آیا سرمایه‌داری وارد مرحله‌ی بازسازی می‌شود یا به سوی افول و فروپاشی می‌رود، دست کم در مقدمه‌ی این تزه‌ها وارد شده و افق بحث را از پیش محدود کرده است.

^۴ **Eugen Varga** که در متون فارسی معمولاً با نام «وارگا» شناخته می‌شود، اقتصاددان مارکسیست مجار و از چهره‌های نظری برجسته‌ی کمینترن در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ بود. او پس از مشارکت در تجربه‌ی جمهوری شورایی مجارستان، به روسیه شوروی رفت و به عنوان کارشناس ارشد اقتصاد جهانی و سرمایه‌داری در نهادهای وابسته به کمینترن فعالیت کرد. وارگا با تحلیل‌های منظم از چرخه‌های بحران سرمایه‌داری، بازسازی پس از جنگ، و توازن قوای اقتصادی بین‌المللی شناخته می‌شود و گزارش‌هایش مبنای بسیاری از موضع‌گیری‌های تاکتیکی کمینترن درباره‌ی اوضاع جهانی بود. در عین حال، دیدگاه‌های او به ویژه درباره‌ی پایداری نسبی سرمایه‌داری در دوره‌هایی از تثبیت و امکان سازش‌های موقت، گاه محل مناقشه‌ی جدی در میان کمونیست‌های چپ و منتقدان خط رسمی قرار گرفت. جایگاه تاریخی وارگا بیشتر به عنوان یک تحلیل‌گر ساختاری اقتصاد سرمایه‌داری و یکی از معماران دستگاه «اقتصاد جهانی» در سنت کمینترن تثبیت شده است، هرچند فراز و فرودهای سیاسی دوران استالینی بر پذیرش و نقد آثار او تأثیر گذاشت. [م]

^۵ اصطلاح رایج «انترناسیونال دو و نیم» به **International Working Union of Socialist Parties** اشاره دارد که به «انترناسیونال وین» هم معروف است. این تشکل در سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۳ شکل گرفت تا میان **انترناسیونال دوم و انترناسیونال سوم** نوعی موضع میانه ایجاد کند؛ از همین رو در ادبیات سیاسی آن دوره به صورت طعنه‌آمیز «دو و نیم» نامیده شد. هدف آن گردآوردن احزاب سوسیالیست منتقد اصلاح‌طلبی صرف انترناسیونال دوم و در عین حال مردد نسبت به مرکزیت‌گرایی و خط مشی بلشویکی انترناسیونال سوم بود. این تشکل پایگاه نظری و سازمانی باثباتی نیافت، اختلافات درونی‌اش حل نشد و در نهایت بسیاری از نیروهایش یا به اردوگاه سوسیال‌دموکرات‌ها بازگشتند یا به کمینترن پیوستند؛ به همین دلیل عمر «انترناسیونال دو و نیم» کوتاه و نقش تاریخی‌اش بیشتر به عنوان تلاش نافرجام برای ایجاد یک بدیل میانه‌رو میان دو قطب اصلی جنبش کارگری پس از جنگ جهانی اول ثبت شده است. [م]

درست است که دیروز از رفیق تروتسکی توضیحی مبسوط شنیدیم، و گمان می‌کنم همگی در این جا در اصل مطلب با او هم‌نظر باشیم، دربارهٔ این که چگونه بحران‌های ادواری گذرا و دوره‌های شکوفایی با مسئلهٔ صعود یا افول سرمایه‌داری در افق‌های زمانی بلندمدت پیوند می‌خورند. بی‌تردید همگی می‌پذیریم که منحنی بزرگ تحول سرمایه‌داری، که پیش‌تر سیر صعودی داشت، اکنون به‌گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر رو به نزول نهاده است و در درون این منحنی کلان، چه در بخش صعودی و چه در بخش نزولی آن، نوسان‌ها و تلاطم‌هایی نیز وجود دارد.

با این همه، آنچه در این تزاها غایب است و آنچه در آن‌ها به‌صورت جاندار و برجسته مفهوم‌پردازی نشده، دقیقاً تبیین این نکته است که این دورهٔ افول از چه حیث و به چه معنا به‌طور کیفی و ساختاری با دوره‌های پیشین گسترش سرمایه‌داری تفاوت دارد. صورت‌بندی مسئله و تحلیل اقتصادی در این تزاها اساساً بر مقولهٔ ثروت ملی، یا ثروت جهانی به‌مثابه انباشت کالاها، و بر مسئلهٔ بهره‌وری استوار شده است. بی‌گمان این‌ها ملاحظاتی مهم و برای سطح زندگی بشریت و توده‌های کارگر تعیین‌کننده‌اند؛ اما چنین رویکردی برای تحلیلی که ما ناگزیر به انجام آن هستیم کفایت نمی‌کند. این رویکرد باید بسط یابد و، اگر بخواهم دقیق‌تر بگویم، حتی تحت‌الشعاع یک ملاحظهٔ بنیادی‌تر قرار گیرد: این واقعیت که اقتصاد معاصر، بیش از هر زمان دیگری، نه حول محور تولید، بلکه حول محور سود سازمان یافته است. تولید در این چارچوب صرفاً پیامدی تبعی و ابزار است؛ صرفاً وسیله‌ای برای نیل به غایت سود. ویژگی شاخص این دوره از افول سرمایه‌داری، اگر آن را در کل و فارغ از نوسان‌های مقطعی در نظر بگیریم، ماهیت اقتصاد مبتنی بر سود و خصلت مبارزهٔ طبقاتی خود اقتصاد است؛ خصلتی که در مقایسه با دوران اوج توسعهٔ سرمایه‌داری دهها برابر تندتر و حادث‌تر شده است، همان‌گونه که در گذشته نیز، زمانی که سرمایه‌داری تازه در حال نضج بود، چنین وضعی وجود داشت.

می‌توان این وضعیت را به‌طور عامه‌فهم، به شیوه‌ای گزنده و حتی اندکی اغراق‌آمیز، اما در عین حال روشن و گویا، چنین صورت‌بندی کرد: سرمایه‌داری امروز خود را بازسازی می‌کند و سودهای خویش را نجات می‌دهد، اما این کار را به بهای بهره‌وری و به قیمت فرسایش بنیان‌های مادی اقتصاد انجام می‌دهد. سرمایه‌داری قدرت خود را از طریق ویران‌سازی خود اقتصاد بازتولید می‌کند. این بازسازی قدرت سرمایه‌داری نه تنها از بازسازی واقعی اقتصاد متمایز است، بلکه در مواردی به‌گونه‌ای آشکار در تقابل مستقیم با آن قرار می‌گیرد. تشدید و تحکیم این قدرت فقط می‌تواند از جیب توده‌های وسیع جمعیت تأمین شود؛ زیرا آنچه در نهایت بنا می‌شود نه یک اقتصاد بازسازمان یافته، بلکه صرفاً هستهٔ سخت و فشردهٔ سرمایه‌داری است؛ یعنی، در تحلیل نهایی، انحصارگران بزرگ مواد خام.

در تحلیل نهایی، این انحصارگران بزرگ مواد خام‌اند که مستحکم‌ترین دژ سرمایه‌داری را در اختیار دارند؛ زیرا همهٔ سرمایه‌داران دیگر و همهٔ شاخه‌های صنعتی، به درجات متفاوت، به تحویل‌ها و تخصیص‌های آنان وابسته‌اند.

آنچه امروز برای این هسته سخت و مقتدر سرمایه‌داری موضوعیت دارد، دیگر تولید منظم و گردش سرمایه با آهنگ کند و «طبیعی» دوره‌های متعارف انباشت نیست؛ مسئله اساساً حول محور تحقق و تثبیت سودهای انحصاری می‌چرخد. این، دومین ویژگی قاطع وضعیت اقتصادی در دوره افول سرمایه‌داری است: تعیین‌کنندگی سودهای انحصاری در سامان‌یافتگی کلی اقتصاد.

هزینه بازسازی این هسته سخت ساختار سرمایه‌داری، در درجه نخست، بر دوش پرولتاریا گذاشته می‌شود. البته این هزینه‌ها صرفاً به طبقه کارگر محدود نمی‌ماند و بر لایه‌های وسیع‌تری از بورژوازی نیز سنگینی می‌کند: بر آن صنعتگرانی که به تأمین مواد خام وابسته‌اند و حاضر نیستند در برابر انحصارات مواد خام اشتیمن، تیسن و نظایر آنان سر تسلیم فرود آورند، و نیز بر آن صنایعی که انحصارات مواد خام نمی‌توانند آن‌ها را به‌نحوی سودآور به مدار بهره‌کشی درآورند. پیامد این وضعیت، تعطیلی کارخانه‌ها یا تنزل آن‌ها به کار نیمه‌وقت است. با این همه، اگر سرمایه‌دار منفرد در بسیاری موارد عملاً نتواند از ورشکستگی و حذف بگریزد، می‌دانیم که سرمایه‌داری، مادامی که مختصات بنیادی شیوه تولید سرمایه‌دارانه دست‌نخورده باقی بماند، همواره سازوکارهایی برای گریز و بازتولید خویش می‌یابد. اما برای پرولتاریا، در افق نهایی، هیچ مسیر گریزی وجود ندارد.

کافی است به آمار بیکاری در آلمان، بریتانیا و ایالات متحده امروز بنگریم. باید اذعان کرد که این دیگر «ارتش ذخیره صنعتی» به معنای کلاسیک آن نیست. بیکاری معاصر واجد کیفیتی متفاوت است. در گذشته، مفهوم «ارتش ذخیره صنعتی» بر این دلالت داشت که این توده‌های بیکار، در دوره‌هایی معین، دوباره به فرایند تولید جذب می‌شوند، عمدتاً برای اعمال فشار نزولی بر سطح دستمزدهای شاغلان. اما در برابر ابعاد کنونی بیکاری، این مفهوم تهی و ناکافی می‌نماید. این توده‌ها نه به‌مثابه یک ذخیره بالقوه، بلکه به‌مثابه جمعیتی مازاد و مطرود وجود دارند: بیکارند تا به تدریج حذف شوند، تا از گرسنگی بمیرند—نه فقط خودشان، بلکه نسل‌های پس از آنان. این حذف نه به‌صورت رهاسازی عریان به مرگ ناشی از گرسنگی، بلکه در شکلی پوشیده‌تر و «مدنی‌تر» رخ می‌دهد که از خلال نظام مزایای بیکاری سازمان می‌یابد؛ مزایایی که زمانی به‌مثابه ابزاری بالقوه مخرب علیه سرمایه‌داری معرفی می‌شدند، اما امروز به مکانیسمی برای پوشاندن وضعیت واقعی و در نهایت به وسیله‌ای برای حفاظت از خود نظام سرمایه‌داری بدل شده‌اند.

در باب مزایای بیکاری، باید به نکته‌ای اساسی اشاره کرد که در ترزا تقریباً به‌کلی مغفول مانده است: نقشی که مالیه دولتی ایفا می‌کند، نقشی که به‌مراتب گسترده‌تر و تعیین‌کننده‌تر از گذشته شده است. امروز بخش عظیمی از فعالیت دستگاه مالی دولت معطوف به ایجاد مسیرهای انحرافی، سازوکارهای پوشاننده و مجموعه‌ای از پرده‌ها و میانجی‌هاست که ادراک مستقیم بهره‌کشی از توده‌های کارگر و به‌طور کلی از توده‌های وسیع مردم را دشوارتر می‌سازد. البته برخی مالیات‌ها را نمی‌توان منتقل کرد، دست‌کم بنا بر تحلیل‌های کلاسیک چنین تلقی می‌شد.

اما باید به‌طور جدی پرسید که آیا نتایج نظریِ پیشین دربارهٔ «انتقال مالیات‌ها» در شرایط کنونی، یعنی در وضعیتی که تحت سیطرهٔ گرایش‌های انحصاری است، هنوز در همهٔ جزئیات خود معتبرند یا نه. با این همه، حتی اگر مالیات‌هایی وجود داشته باشند که واقعاً قابل انتقال نباشند، این واقعیت پابرجاست که بخش اعظم کارکردِ ادارهٔ مالیه در عمل معطوف به یافتنِ راه‌های انحرافی، پوشش‌ها و اشکال استتار است تا انحصارات سرمایه‌داری بتوانند توده‌های مردم را غارت کنند، بی‌آن‌که ناچار شوند به اشکال مستقیم‌تر و پرهزینه‌تر این غارت متوسل شوند.

رفیق تروتسکی می‌گوید که فاسدترین و ویران‌ترین دولت‌ها دیر یا زود ناگزیر خواهند شد اعلام ورشکستگی کنند؛ چشم‌اندازی که در تزه‌ها نیز با تأکید فراوان برجسته شده است. به نظر من، این برداشت حاوی خطایی نظریِ جدی است. باید پرسید چه کسانی از ورشکستگی کشورهای ضعیف‌تر و در آستانهٔ فروپاشی، کشورهایی با بدترین وضعیت مالی، سود خواهند برد؟ بدهکاران چه کسانی‌اند و بستانکاران چه کسانی؟ در این‌جا می‌توان دست‌کم دو گروه بستانکار را از هم متمایز کرد: نخست، سرمایه‌دارانِ منفردی که اوراق قرضهٔ دولتی در اختیار دارند؛ و دوم، دولت‌هایی که خواهان دریافت غرامت‌ها هستند. سرمایه‌دارانِ منفرد به‌هیچ‌وجه ذی‌نفعِ ورشکستگی هیچ دولتی نیستند. همان‌گونه که خودِ تزه‌ها نیز تصریح می‌کنند، ورشکستگی دولت‌ها به‌منزلهٔ گشودنِ میدانِ یک مبارزهٔ عریان بر سر بازتوزیعِ ثروت ملی است. اما سرمایه‌دارانی که بخش اعظمِ ثروت ملی را در اختیار دارند، یا دست‌کم آن را کنترل می‌کنند، هیچ علاقه‌ای به رهاسازیِ چنین مبارزه‌ای ندارند؛ برعکس، آنان در مهار و جلوگیری از آن ذی‌نفع‌اند.

در هر حال، آنان راه دیگری برای تأمین نیازهای خود می‌یابند، هرچند مسلماً نه تا حد ارقام و اعدادی که در دفاتر بدهکار و بستانکار ثبت شده است. این همان نکته‌ای است که من در آن با رفیق براند اختلاف نظر دارم. بی‌تردید پرداختِ تمامِ مطالباتِ کنونی بهره، خواه از سوی دولت‌ها و خواه از سوی افراد، تا آخرین سنت و پنی درج‌شده در همهٔ دفاتر حساب، ناممکن است. اما مسئله اساساً این نیست. سرمایه‌داری دیگر در آن مرحله‌ای نیست که ناچار باشد با ارقام مطلق که تا بی‌نهایت امتداد می‌یابند سر و کار داشته باشد. اکنون در مرحله‌ای است که همه‌چیز به تواناییِ آن برای حفظ قدرت و برآوردنِ مطالباتِ خویش، گرچه جزئاً، وابسته است، در حالی که مطالباتِ توده‌های وسیع مردم عملاً به هیچ گرفته می‌شود.

از این‌رو سرمایه‌داران باید کاهشِ مطالباتِ خود را بپذیرند؛ بپذیرند که در این مقطع، بسیار دور از آن‌که همه‌چیز را دریافت کنند، ناچارند خواسته‌های خود را به تعویق اندازند. برای سرمایه‌دارانی که این دفاتر را نگاه می‌دارند، این مسئله تعیین‌کننده نیست؛ آنان اساساً اعتنایی ندارند. آنچه برایشان اهمیت دارد صرفاً این است که در مبارزهٔ طبقاتی، و در اقتصادی که خود به مبارزهٔ طبقاتی بدل شده، با موفقیت بقا یابند. از همین‌روست که می‌گوییم اگر

سرمایه‌داران منفرد هیچ نفعی در ورشکستگی ملی نداشته باشند، و چنین نیز خواهد بود، این ورشکستگی رخ نخواهد داد.

و آیا وزیران و عالی‌ترین کارگزاران دولتی شاید در ورشکستگی نفعی دارند؟ چنین چیزی رخ نخواهد داد. درباره کشورهای بستانکار، شاید بتوان گفت که آنان چنین نفعی دارند. اما بار دیگر باید گفت این تصمیم را دولت‌ها، که از منظر اقتصادی به زحمت می‌توان گفت «وجود» دارند، نخواهند گرفت. این سرمایه‌داران کشورهای بستانکارند که تصمیم خواهند گرفت آیا کشورهای بدهکار، مانند آلمان و اتریش، به ورشکستگی واداشته شوند یا نه. بسیار محل تردید است که این سرمایه‌داران در ورشکستگی نفعی داشته باشند. رفقای که پس از من سخن خواهند گفت نشان خواهند داد که سرمایه‌داران مطالبات خود را به شیوه‌ای کاملاً متفاوت برآورده می‌کنند.

من گفتم که سرمایه‌داری از حیث سیاست داخلی، با نجات‌دادن سودها در یک هسته متمرکز از قدرت سرمایه‌دارانه، نیروی خود را بازسازی می‌کند. می‌خواهم بیفزایم که اقتدار دولتی دیگر نسبت به سرمایه به شیوه پیشین عمل نمی‌کند. رفیق زیمن در این باره بیشتر توضیح خواهد داد، زیرا چنین مسائلی را بهتر می‌توان در چارچوبی بین‌المللی توضیح داد تا صرفاً در چارچوبی ملی.

زیمن (برنهارد رایشنباخ): رفقا، اظهارات رفیق زاگس و نقدهای او بر تزهایی که اکنون پیش روی ماست نشان داده است که دوره‌ای نو در حال گشوده‌شدن است. پرسشی که پیش روی سرمایه‌داران قرار دارد بسیار ساده است: ما با یک بحران اقتصادی جهانی فاجعه‌بار روبه‌رو هستیم، بحرانی که همانندی در گذشته نداشته است. چگونه می‌توان این بحران را مهار کرد، ثبات را بازگرداند و دستگاه اقتصادی سرمایه‌داری جهانی را بازسازی نمود؟ در این وضعیت، واقعیت نو، یعنی واقعیت روابط اقتصادی تازه‌ای که پیش‌تر هرگز دیده نشده بود، خود نیز شکلی نو به‌خود گرفته است.

آشکار است که سرمایه‌داری به‌تمامی دشواری این وظیفه و مبارزه‌ای را که مستلزم آن است دریافته است. این نظام با شیوه‌های تازه‌ای از مبارزه در برابر ما صف‌آرایی می‌کند؛ شیوه‌هایی که باید با دقت تحلیل‌شان کنیم، تا بتوانیم، چنان‌که تروتسکی در همان آغاز تزهایش می‌گوید، تصمیم بگیریم آیا این اوضاع مستلزم تغییراتی در برنامه یا سیاست‌های انترناسیونال کمونیستی هست یا نه. این واقعیتی تأسفبار اما انکارناپذیر است، به‌گمان ما، که سرمایه‌داری بار دیگر همه‌جا بر زمین نشسته است؛ نه فقط در سطح ملی، بلکه در سطح بین‌المللی و در درهم‌تنیدگی سطوح ملی و بین‌المللی. تار و پود معاهده ورسای در حال ازهم‌گسیختن است و به آنچه عملاً قابل تحقق است تقلیل می‌یابد.

پس سرمایه‌داری چگونه خواهد کوشید این کار را انجام دهد؟ ما به‌خوبی می‌دانیم که سرمایه‌داری نمی‌تواند فقر و تهی‌دستی تجربه‌شده در پنج سال گذشته را جز به بهای توده‌های کارگر پشت سر بگذارد. این واقعیت، عنصر

بنیادی خط‌مشی سرمایه‌داری در قبال بازسازی است. سرمایه‌داری دریافته است که باید—دست‌کم برای مدتی— همهٔ محدودیت‌های ملی، همهٔ شوونیسم و امپریالیسم ملی را کنار بگذارد، هرچند این‌ها جزئی از ذاتِ اویند، تا برای نبرد با دشمن صفوف خود را فشرده سازد. این دشمن پرولتاریاست و کمونیست‌ها پیشرفته‌ترین و فعال‌ترین بخش آن را نمایندگی می‌کنند.

البته کاملاً درست است، و همواره نیز درست خواهد ماند، که اقتصاد سرمایه‌داری دیر یا زود باید نابود شود. نیازی نیست بر این بدیهه مکث کنیم؛ وگرنه کاری متفاوت از «مستقل‌ها» و «سوسیالیست‌های اکثریت» نکرده‌ایم. برای این منظور به کنگرهٔ جهانی کمونیستی نیازی نداریم. آنچه باید به‌طور قاطع با آن مواجه شویم، مسئلهٔ چگونگی سرنگون کردن سرمایه‌داری است: این فرایند را چگونه پیش خواهیم برد تا پرولتاریا مهارها را به دست گیرد؟

سرمایه‌داران دریافته‌اند که دشمن اصلی آنان نه رقبایشان، بلکه پرولتاریاست. آنان فهمیده‌اند که منافع مشترک میان دولت‌های سرمایه‌داری چنان گسترده است که باید خط‌مشی سرمایه‌داران بر اساس همین منافع شکل گیرد. این امر پیشاپیش در سطح بین‌المللی، از طریق درهم‌تنیدگی اقتصادها، رخ داده است. این روند از آن‌جا آغاز می‌شود که سرمایهٔ بریتانیایی، فرانسوی و آمریکایی به‌طور قابل‌توجهی در تراست‌های آلمانی سرمایه‌گذاری کرده‌اند؛ تراست‌هایی که سرمایهٔ ملی آلمان در آن‌ها متمرکز شده است. کار به جایی رسیده که سرمایه‌داران فرانسوی و بریتانیایی، هم به‌طور عینی و هم ذهنی، در موفقیت بازسازی سرمایه‌دارانهٔ آلمان ذی‌نفع‌اند. وقتی ۳۰ یا ۲۵ درصد از سهام یک بنگاه را در اختیار دارید، طبعاً در سر پا گرفتن آن بنگاه منفعت دارید.

درست است که در هر فرایند تمرکز سرمایه‌دارانه، چه بین‌المللی و چه ملی، یک نقص مهلک وجود دارد. این نقص در این واقعیت نهفته است که بنیان اقتصاد سرمایه‌داری بر انگیزهٔ سودِ خودخواهانهٔ هر بنگاه منفرد استوار است. حتی تمرکزی که امروز می‌بینیم نیز بر ادغام منافع خصوصی همهٔ سرمایه‌داران منفرد بنا شده است. ما با تروتسکی موافقیم که منازعهٔ سیاسی جهانی بعدی احتمالاً میان بریتانیا و ایالات متحده رخ خواهد داد. اما باور نداریم که این مرحلهٔ بعدی بلافصل باشد، و قطعاً نه به این معنا که بتوان آن را با قطعیت یک تقویم پیش‌بینی کرد. همچنان درست است که وقوع یا عدم وقوع جنگ به نامعین‌هایی وابسته است که ممکن است در آخرین لحظه مداخله کنند و نیز به تصادف‌هایی که از پیش قابل پیش‌بینی نیستند. اما از همه مهم‌تر، دلیل دیگری وجود دارد که چرا این برخورد هنوز قریب‌الوقوع نیست: تمرکز کمونیست‌ها نباید بر این باشد، بلکه باید بر مبارزه‌ای باشد که علیه پرولتاریا در جریان است.

اقتصاد سرمایه‌داری که در قالب یک جامعهٔ منافع به هم تنیده شده، با این واقعیت هدایت می‌شود که هر سرمایه‌دار می‌خواهد سود کلانی به‌دست آورد. این فشار که بر هر سرمایه‌دار و بر سرمایه‌داران متحد وارد می‌شود، به‌دنبال مجرای خروج است. یکی از این مجراها روسیه است. به نظر ما، این موضوع در تازها به‌قدر کافی بررسی نشده است.

فوری‌ترین مجرای در دسترس روسیه است؛ و این همان چالشی است که کشورهای اروپای غربی با آن روبه‌رو هستند. سرمایه‌ اروپای غربی می‌خواهد بازسازی روسیه را به انجام برساند. و روسیه برای دوره‌ای قابل توجه، به‌مثابه یک مجرای مطلوب عمل خواهد کرد؛ جایی که نیاز سرمایه‌داری به بازارها می‌تواند ارضا شود.

وظیفه ما بررسی این است که روسیه چگونه می‌تواند بازسازی شود. روسیه حق اخلاقی دارد که از کمک دولت‌های سرمایه‌داری برای انجام بازسازی استفاده کند—اگر فقط به این دلیل که پرولتاریا سه سال است آن را تنها گذاشته است. باید بررسی کنیم چگونه می‌توان میان منافع حیاتی‌موجه روسیه و وظیفه تضمین این‌که ایجاد بازارها برای سرمایه‌داری به این شیوه به آرمان انقلابی آسیب نرساند و روند پیشرفت را مختل نکند، نوعی سنتز برقرار کرد. طرح تفصیلی این بحث در این مجمع عمومی و در چنین نشست بزرگی، فراتر از حد است. اما شواهدی در دست داریم که نشان می‌دهد سرمایه‌داران متحد به‌سوی پیگیری این هدف گرایش دارند. برای نمونه، صنعتگران بزرگ بریتانیایی با مساعدت دولت بریتانیا یک سندیکا تشکیل داده‌اند. به همین‌سان، سرمایه‌داران برجسته بریتانیایی مذاکرات خود را با بزرگان تراست‌های آلمانی به پایان رسانده‌اند. موضوع این گفت‌وگوها از هم‌اکنون روشن است: روسیه شوروی. در فرصتی دیگر به تفصیل به آن خواهیم پرداخت.

اجازه دهید یادآور شوم که تزاها وظیفه‌ای دارند که خود تروتسکی در آغاز به آن اشاره کرد، اما در پایان به آن نپرداخت: یعنی بررسی خط‌مشی انترناسیونال کمونیستی به‌طور روشن و متمایز از منظر این مبارزه اقتصادی. مسلّم است که این متن مأموریت بحث تفصیلی چنین سیاست‌هایی را ندارد، اما گزارش باید جهت‌گیری کلی را نشان دهد. می‌بایست این واقعیت نیز مورد توجه قرار می‌گرفت که سرمایه‌داری اشکال تازه‌ای برای مبارزه خود علیه پرولتاریا یافته است؛ اشکالی که در آن‌ها چنین می‌نماید که با پرولتاریا «سازگار» می‌شود، مانند شوراهای کارخانه و انتخاب نمایندگان کارگران به هیئت‌های نظارت. تنها چند سال پیش، کسی حتی به چنین چیزهایی نمی‌اندیشید. شعار بعدی سرمایه‌داری «کنترل کارگران بر تولید» خواهد بود. روش‌های نوین مبارزه سرمایه‌داری ایجاب می‌کند که پرولتاریا نیز، از سوی خود، به اشکال سازمانی تازه و به شیوه‌های نوین و نیرومند مبارزه روی آورد تا بتواند ضرباتی را که علیه آن فرود می‌آید، خنثی کند.

از این‌رو ما پیشنهاد می‌کنیم که تزاها در همین‌جا، در بحث امروز یا فردا، نهایی نشوند، بلکه بار دیگر به کمیسیون ارجاع داده شوند. شاید رفیق تروتسکی بتواند در یکی از جلسات کمیسیون شرکت کند تا ما متعهد شویم این متن را بسط دهیم—متنی که قصد نقد آن را نداریم، زیرا تصویری ممتاز از وضعیت کلی اقتصادی ارائه می‌کند. ما به‌خوبی واقفیم که چه میزان انرژی الهام‌بخش صرف نگارش آن شده است. شاید کمیسیون مربوط بتواند بار دیگر به این تزاها بپردازد. از شما می‌خواهم با این پیشنهاد موافقت کنید.

۲۶ ژوئن: بحث درباره «گزارشِ فعالیتِ انترناسیونالِ کمونیستی» از زینوویف

همپل (یان آپل): رفقا، ما هم‌نظر هستیم که مسئلهٔ حزبِ کمونیستِ کارگرانِ آلمان باید در دستور کارِ جداگانه‌ای طرح شود. با این حال، اظهاراتِ رفیقِ زینوویف در گزارشِ دیروز را نمی‌توان بی‌پاسخ گذاشت. رفیقِ زینوویف عادتِ شناخته‌شده‌ای دارد که ما را با عناصرِ اپورتونیست، مانند سرآتی،^۶ دیتمن^۷ و امثالهم مقایسه کند. ما با قاطعیت به این اتهامِ اپورتونیسم اعتراض می‌کنیم. تمامِ تاریخچهٔ ما و سیرِ تحولِ حزب‌مان علیه چنین نسبتی گواهی می‌دهد. برای اثباتِ این امر، تنها به موضعِ خود در جریانِ کودتای کاپ در آلمان اشاره می‌کنم و نیز به موضع‌گیریِ ۲۰ اوتِ سالِ گذشته، هنگامی که سربازانِ سرخِ روسیه دروازه‌های ورشو، نزدیکِ مرزِ آلمان، را در برابر داشتند. در آن مقطع، فقط KAPD بود که همبستگیِ عملی نشان داد.^۸ دیگران، از جمله حزبِ کمونیستِ آلمانِ آن زمان—اتحادیهٔ اسپارتاکوس—همبستگیِ فعال با روسیهٔ شوروی را تخریب کردند. افزون بر این، به موضعِ ما در اعتصابِ

۶- جیاچینتو منوتی سرآتی (۱۸۷۲-۱۹۲۶)، روزنامه‌نگار و رهبر جناحِ ماکسیمالیست حزبِ سوسیالیست ایتالیا، از حامیان انقلاب اکتبر روسیه بود اما در لحظات تعیین‌کنندهٔ انشعاب حزبِ کمونیست ایتالیا مردد ماند. سرآتی نمونه‌ای از محدودیت جناح‌های سنتی سوسیالیستی است که به رغم آشنایی با نظریه‌های مارکسیستی و تجربه انقلابی، قادر به گذار انقلابی رادیکال نبودند و در نهایت به دفاع از «میانه‌روی انقلابی» رضایت دادند. سرنوشت سرآتی نشان می‌دهد که بدون رهبری طبقاتی و سازماندهی انقلابی مشخص، حتی روشنفکران و رهبران برجسته نیز به محافظه‌کاری و سازش با مناسبات بورژوازی تن می‌دهند، و این امر به تضعیف قدرت عملی طبقه کارگر و جنبش‌های کمونیستی انجامید. [م.]

^۷ ویلهلم فریدریش کارل دیتمن (۱۸۷۴-۱۹۵۴) سیاستمدار آلمانی و عضو بنیان‌گذار حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان (USPD) بود که از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۲ در کمیته مرکزی آن فعالیت داشت و سپس به سوسیال دموکرات‌ها بازگشت. او در دوران جمهوری وایمار عضو امپراتوری رایشستاگ، شورای نمایندگان مردم و مجمع ملی وایمار بود و تا ۱۹۳۳ در رایشستاگ حضور داشت. از دید مارکسی-پانه‌کوک، دیتمن نمونه‌ای است از رهبران سوسیال دموکرات میانه‌رو که علی‌رغم مشارکت سیاسی گسترده، در لحظات بحرانی انقلاب و مبارزه طبقاتی، به سازش با مناسبات بورژوازی گرایش پیدا کردند و نشان می‌دهند که حضور در نهادهای رسمی به تنهایی هرگز جایگزین رهبری طبقاتی و سازماندهی انقلابی واقعی نیست. [م.]

^۸ در میانه‌ی اوت ۱۹۲۰، هم‌زمان با پیشروی ارتش سرخ از طریق لهستان به سوی آلمان، KAPD و نیروهای آنارکوسندیکالیست طرح‌هایی برای برپایی قیام در شماری از شهرها و قصبات آلمان تدارک دیدند. با عقب‌نشینی ارتش سرخ، اغلب این طرح‌ها لغو شد؛ با این حال، در ولبرت و کوتن در ۲۰ اوت، KAPD محلی با وجود این وضعیت دست به اقدام زد. این کنش‌ها به سرعت سرکوب شدند. [J.R.]

کارگرانِ برقِ برلین اشاره می‌کنم؛ موضعی که رفیق رادک^۹ آن را درست ارزیابی کرد. می‌توانیم به بسیاری از واقعیت‌ها و نمونه‌های دیگر نیز اشاره کنیم. حتی یک واقعیت هم نمی‌توان ذکر کرد که نشان دهد ما به اپورتونیسیم لغزیده‌ایم. این جایگاهِ واقعیِ ماست، این خط‌مشیِ عملیِ ماست و نیز این اصولِ ماست؛ و همگی گواهی می‌دهند که ما به اپورتونیسیم سقوط نکرده‌ایم.

ما در دیگر بندهای دستورکار فرصت خواهیم داشت تاکتیک‌ها، استراتژی و اصولِ خود را بررسی کنیم. امید داشتیم که این امر فرصتِ کافی برای نشان‌دادنِ خطِ ما به‌طور روشن و متمایز فراهم آورد. در ده دقیقه‌ای که در اختیار دارم، امکانِ پرداختِ مفصل به این مسائل وجود ندارد. تنها کاری که می‌توانم بکنم، اعتراض به این است که ما را در کنارِ سرآتی، دیتمن و دیگر اپورتونیست‌ها قرار می‌دهند.

رفیق زینوویف همچنين صلاح دید به جزوه‌ای که حزب ما منتشر کرده و عنوانش «راهِ دکتر لوی، راهِ VKPD» است، حمله کند. رفیق زینوویف می‌گوید این جزوه را گورتر نوشته است. بگذارید روشن کنیم: این جزوه متعلق به KAPD است. گورتر روی آن کار کرده، اما ما مسئولیتِ کامل این جزوه را بر عهده می‌گیریم.

چه چیزی این‌جا علیه گورتر و حزب ما طرح می‌شود؟ این‌که ما در موردِ انترناسیونالِ سوم و سیاست‌هایش می‌گوییم: «شما تنها در پی توده‌ها هستید، نه کیفیت.» بله، ما دقیقاً همین را می‌گوییم. در دیگر بندهای دستورکار نیز همین را خواهیم گفت و توضیح خواهیم داد که امور را چگونه می‌بینیم. اما رفیق زینوویف از کنار این مسائل به‌سبکی بس سبک‌سرانه می‌گذرد و صرفاً می‌گوید: «اینجا شما ادعا می‌کنید که در آلمان دهقانانِ روس را نداریم، بلکه فقط پرولتاریا را داریم، و این پرولتاریا ضدانقلابی است.» و سپس پیش‌تر می‌روید و می‌گویید: «انقلاب می‌تواند فردا آغاز شود.» رفقا، نمی‌توان مسائل انقلاب را بدین‌سان فهم و صورت‌بندی کرد. ما عمیقاً از به‌کارگیری چنین جدل‌های پلمیکی تأسف می‌خوریم.

ما نشان خواهیم داد که قصد داریم انقلاب را **با توده‌ها** و نه بدون آن‌ها به انجام برسانیم؛ به هر شیوه‌ای که باشد، همان‌گونه که در تزه‌های مصوبِ کنگرهٔ دومِ انترناسیونال تصریح شده است. ما کاملاً محق هستیم که در این‌جا به درس‌هایی اشاره کنیم که انقلابِ آلمان در اختیارِ پرولتاریای بین‌المللی قرار داده است، و رفیق زینوویف خطا می‌کند اگر از کنار این مسئله چنین سبک‌سرانه عبور کند.

^۹- اشاره‌ای است به اعتصاب کارگران برق برلین در فاصله‌ی ۷ تا ۱۲ نوامبر ۱۹۲۰. کمیته‌ی اجرایی انترناسیونال کمونیستی (ECCI) حزب کمونیست آلمان (KPD) را به‌سبب آن‌که برای گسترش و تعمیم این اعتصاب تلاشی نکرد، مورد انتقاد قرار داد. در مقابل، KAPD نقش حزب سوسیال‌دموکرات (SPD) و KPD در این اعتصاب را محکوم کرد و آن را «خیانت» نامید [J.R.-].

رفیق زینوویف همچنین گفت که KAPD شعار وحدت می‌دهد، اما به‌زودی در شمار دشمنان روسیه شوروی قرار خواهد گرفت. او به شماره اول ماه مه امسال *Zeitung Kommunistische Arbeiter* رجوع داد و چند سطر از آن را خواند. من نیز چند سطر دیگر برای شما می‌خوانم و سپس مستقیماً به نکته‌ای می‌پردازم که رفیق زینوویف به آن اشاره کرده است. در آن جا آمده است:

«این تصور که احزاب توده‌ای کمونیست می‌توانند برای پیشبرد شیوه‌های پارلمانی و اتحادیه‌ای، یعنی شیوه‌های بورژوازی، به کار گرفته شوند، به‌مثابه یک بلوف عظیم برملا شده است. چنین احزاب توده‌ای برای تظاهرات در حمایت از روسیه شوروی در یکشنبه‌ها و تعطیلات مناسب‌اند، اما برای مبارزه انقلابی به کلی بی‌فایده‌اند.»

این، ارزیابی ما از سیاست‌هایی است که رفیق زینوویف توصیه می‌کند. و باید به شما بگویم که نمی‌توانیم به این شیوه ادامه دهیم. همچنین می‌گوییم که این وضعیت ریشه در سیاست‌های دولت روسیه دارد. از این رو می‌افزاییم:

«این به‌هیچ‌وجه به معنای فراخواندن به مبارزه علیه روسیه شوروی به شیوه روثله نیست. ما خود را متعهد می‌دانیم که با به‌کارگیری همه وسایل، از طریق عمل، تضمین کنیم که روسیه همچنان به‌مثابه یک قدرت پرولتری پابرجا بماند. اما هدفی که باید برای برآوردن الزامات انقلاب در اروپای غربی دنبال کنیم، آن است که انترناسیونال سوم را از حیث سیاسی و سازمانی از سیاست‌های دولت روسیه منفک کنیم.»

این همان نکته‌ای است که رفیق زینوویف بدان می‌پردازد وقتی می‌گوید: «اگر به این راه ادامه دهید، بیرون از انترناسیونال سوم خواهید بود.» او به تلگرامی اشاره می‌کند که از حزبمان دریافت کرده‌ایم و به ما اختیار می‌دهد از انترناسیونال سوم خارج شویم. سپس نتیجه می‌گیرد: «اگر از انترناسیونال سوم خارج شوید، علیه روسیه خواهید جنگید.» نه، رفقا! ما به شما می‌گوییم که برای پرولتاریای روسیه شوروی می‌جنگیم و اجازه نخواهیم داد در این کار منحرف شویم. اگر دیگر ما را در انترناسیونال سوم نمی‌خواهید، اگر می‌خواهید در مسیر اپورتونیستی ادامه دهید، ما با این همه همچنان از روسیه شوروی دفاع خواهیم کرد. اما اقدامات اپورتونیستی انترناسیونال کمونیستی را افشا خواهیم نمود. اکنون بیانیه‌ای از هیئت نمایندگی خودمان را در این باره می‌خوانم که آن را نوشته‌ایم و قرائت می‌کنم تا سخنانمان دچار سوءتعبیر و تحریف نشود:

«ما با قاطع‌ترین وجه نسبت به استفاده از نقل‌قول‌های بریده از متن اعتراض می‌کنیم؛ نقل‌قول‌هایی که برای همسان‌سازی خط سیاسی ما با خط سرآتی و دیتمن به کار گرفته می‌شوند. ما حتی برای یک لحظه نیز دشواری‌هایی را که تأخیر انقلاب جهانی برای دولت شوروی ایجاد کرده است دست‌کم نمی‌گیریم. اما در عین حال، خطری را نیز می‌بینیم که این تأخیر و این دشواری‌ها پدید می‌آورند: خطر شکل‌گیری تناقضی میان منافع پرولتاریای انقلابی جهان و منافع فوری، خواه ظاهری، خواه واقعی، روسیه شوروی.»

در یکی از نشست‌های کمیسیون گفته شد که انترناسیونال سوم نباید به‌مثابه ابزار دولت شوروی دیده شود، بلکه باید دولت شوروی را نیرومندترین پیش‌سنگر انترناسیونال سوم دانست. ما نیز بر این باوریم که باید چنین باشد. اما از نظر ما، هرگاه میان منافع حیاتی دولت شوروی روسیه و منافع انترناسیونال سوم تعارضی پدید آید، وظیفه‌ای وجود دارد که این تعارض به‌طور صریح و رفیقانه در درون انترناسیونال مورد بحث قرار گیرد.

ما همواره وظیفه آشکار خود در ابراز همبستگی عملی با روسیه شوروی را انجام داده‌ایم. برای مثال، انقلاب اکتبر را با تظاهرات گرامی می‌داریم؛ به‌طور فعال در رسیدگی به سربازان بازداشت‌شده ارتش سرخ مشارکت می‌کنیم؛ و در اوت ۱۹۲۰ اقداماتی برای حمایت تدارک دیدیم که به‌سبب USPD و KPD ناکام ماند. هنگامی که حزب ما، با وجود ملاحظات جدی نسبت به سیاست‌های فرمیستی انترناسیونال، تصمیم گرفت به انترناسیونال سوم بپیوندد، یکی از ملاحظات تعیین‌کننده دقیقاً همین بود که همبستگی خود را با روسیه شوروی به‌نحو روشن ابراز کند.

«ما بر این مسیر استوار خواهیم ماند. با این‌همه، هر جا و هر گاه که ببینیم سیاست‌های روسیه شوروی، خواه از سر خطا و خواه بر اثر سوءتفاهم، در انترناسیونال سوم به اتخاذ مشی فرمیستی انجامیده است، با نهایت قاطعیت در برابر آن مقاومت خواهیم کرد؛ آن هم بیش از پیش، زیرا عمیقاً بر این باوریم که چنین مشی‌ای نه‌تنها با منافع واقعی روسیه شوروی، بلکه با منافع پرولتاریای جهانی نیز در تعارض است.»

[...]

زیمان (رایش‌نباخ): رفقا، سخنران پیشین بار دیگر به نکته‌ای اشاره کرد که رفیق زینوویف نیز پیش‌تر درباره آن ما را مورد انتقاد قرار داده بود؛ آن‌جا که نقد ما از سیاست‌های دولت روسیه را هم‌سو با مواضع دیتمن قلمداد کرد. من در این‌جا بیش از این به آن نخواهم پرداخت؛ این موضوع در جای دیگری بررسی خواهد شد.

با این حال، ناگزیرم بار دیگر به شیوه‌ای اعتراض کنم که هر انتقادی را بی‌درنگ با برچسب «ضدانقلابی» طرد می‌کند. چنین روشی در واقع به معنای خفه‌کردن هرگونه اپوزیسیون است و از فقدان هرگونه درک نسبت به ضرورت وجود مخالفت حکایت دارد؛ ضرورتی که بدون آن، سازمانی به گستردگی انترناسیونال محکوم به رکود و ایستایی است. اجازه دهید مثالی بزنم: کلمانسو و کارل لیبکنشت هر دو بر این نظر بودند که جنگ [برای آلمان] ماهیتی دفاعی نداشت. با این‌همه، گمان نمی‌کنم هیچ‌یک از حاضران در این سالن، از جمله خود رفیق زینوویف، به‌سبب این شباهت‌صوری، این دو موضع را یکی بدانند. به همان اندازه نیز قیاس ما با دیتمن پوچ و بی‌پایه است. من نشان خواهم داد که «اپوزیسیون» چه معنایی دارد و چه کارکردی ایفا می‌کند، و چرا نباید از چنین روش‌هایی علیه آن استفاده کرد، آن هم صرفاً برای پوشاندن هر خطا.

به ما خرده گرفته‌اند که چرا این قدر تند سخن می‌گوییم. ما تصور نمی‌کردیم که این‌جا مدرسهٔ آداب بانوان است. این شیوه را از رفقای روس آموخته‌ایم که هرگاه گمان می‌کنند خطایی رخ داده، همواره قاطع و پرانرژی عمل می‌کنند. آن‌ها گاه‌به‌گاه واژهٔ «برادرانه» را نیز می‌افزایند، اما همان واژگان تند را به کار می‌برند.

همچنین باید ماهیتِ اپوزیسیونِ خود را توضیح دهیم. می‌خواهم گزارشی ارائه کنم تا نشان دهم که مسئلهٔ انترناسیونالِ سوم برای ما امری ساده و کم‌اهمیت نیست و ما آن را سبک‌سرانه تلقی نمی‌کنیم. ما نشان داده‌ایم که اپوزیسیون تا چه اندازه می‌تواند سودمند باشد؛ اما متأسفانه هیئتِ اجرایی هیچ بهره‌ای از این اپوزیسیونِ ثمربخش نمی‌برد. برعکس، با دقتِ فراوان کوشیده شده است تا نمایندگانِ حاضر در هیئتِ اجرایی در مسکو از دیدنِ انتشاراتِ ما محروم بمانند.

اجازه دهید چند نمونه بیاورم. پیش از «اقدامِ مارس»، ما برای چندین ماه مبارزه‌ای جدی و تند علیه شیوه‌ای به راه انداختیم که VKPD از طریق آن به «آموزش» افکارِ عمومیِ پرولتاریایی می‌پرداخت. ما هشدار دادیم که توده‌های وسیع قادر نیستند به این سرعت تغییر مسیر دهند، آن هم وقتی که نشریاتِ حزب در روحیه‌ای کاملاً متفاوت به‌طور مستمر تبلیغ کرده‌اند. در این‌جا هیئتِ اجرایی فرصتِ مداخله داشت، زیرا در اختیارش نشریاتی بود که می‌توانست از آن‌ها بیاموزد؛ نشریاتی که مسیرِ فاجعه‌باری را که VKPD در پیش گرفته بود، پیشاپیش—پیش از آن که دیر شود، همان‌گونه که در «اقدامِ مارس» شد—نشان می‌دادند. آنچه ما در ژانویه گفته بودیم، بعدها در آوریل و مه از سوی رفقا زینوویف و رادک تکرار شد. آن‌ها دقیقاً همان چیزی را گفتند که ما از پیش به هیئتِ اجرایی گوشزد کرده بودیم. زمانی که لوی هنوز در سمتِ حزبیِ خود بود، ما مقاله‌ای نوشتیم با عنوان «آیا VKPD به انترناسیونالِ کمونیستی تعلق دارد؟»^{۱۰} این مقاله همان چیزی را بیان می‌کرد که بعداً زینوویف و رادک نیز تأیید کردند: این که مطبوعاتِ VKPD، به سببِ موضعِ اپورتونیستی‌شان در ماه‌های پیش از اقدام، خود در قبالِ این واقعیت مسئول بودند که در جریانِ رویدادهای مارس، بخش‌های گسترده‌ای از حزب دست به خرابکاریِ اقدام زدند. نادرست است که روشی را جا بیندازیم که در درازمدت، هرگونه اپوزیسیون را به‌سادگی حذف می‌کند.

متأسفانه رفیق فرولیش روزنامه‌های ما را با دقتی بیش از هیئتِ اجرایی نخوانده است، حال آن که فرصتِ بیشتری هم در اختیار داشت. او دست به طرحِ آشکارترین مهملات می‌زند. شما ادعا می‌کنید که ما ساده‌لوحانی ابله هستیم و سراسرِ موضع‌گیریِ ما در قبالِ مسائلِ سیاسیِ جاری نادرست بوده است، و این امر به‌ویژه در موضوعِ غرامت‌ها به‌گونه‌ای چشمگیر بروز یافته است. گفته می‌شود که ما نوشته‌ایم این مسئله برای پرولترها اهمیتی ندارد. نه، ما هرگز چنین ننوشته‌ایم. درست است که به یک منازعهٔ قریب‌الوقوع میان آلمان و فرانسه اشاره نکردیم، زیرا،

^{۱۰} آیا حزب کمونیست متحد آلمان (VKPD) هنوز به انترناسیونال کمونیستی تعلق دارد؟، روزنامهٔ *Kommunistische Arbeiter-Zeitung*، شمارهٔ ۱۷۸ (بی‌تاریخ، ۱۹۲۱). [J.R.].

چنان‌که اکنون برای همگان آشکار است، چنین منازعه‌ای اساساً وجود ندارد. برعکس، بورژوازی در آستانه‌ دست‌یابی به توافقی گسترده است. ما گفتیم آنچه شایسته هوشیاری پرولتاریاست همین امر است، نه انتظار کشیدن برای نزاعی با فرانسه.

نکته اصلی این است که نباید نقدی را مسدود کرد که ناگزیر در سازمانی با این همه تنوع از کارگران کشورهای مختلف حضور خواهد داشت. حتی اگر چنین اپوزیسیونی گاه‌به‌گاه مرتکب خطا شود، زبانی در پی نخواهد داشت. کنگره گذشته را به یاد آورید. ننگ آن کنگره این بود که دو رئیس افتخاری آن — در کنار زینوویف — سراتی و لوی بودند. مراقب باشید کنگره کنونی به این سبب بی‌آبرو نشود که KAPD ناگزیر گردد انترناسیونال سوم را ترک کند.

رادک: و رووله کجاست؟

زیمان: او در KAPD نیست.

۲۹ ژوئن: مسئله ایتالیا و گزارش کمیته اجرایی

زاکس (شوآب): رفقا، به نمایندگی از هیئت نمایندگی KAPD مایلم در قالب یک تذکر آیین‌نامه‌ای سخن بگویم. نخست، ما خواستار تصویب پیشنهاد هیئت نمایندگی فرانسه هستیم مبنی بر این که رأی‌گیری درباره قطعنامه‌ای که اکنون پیش روی ماست به پایان مذاکرات موکول شود. دوم، از کنگره می‌خواهیم هم‌اکنون تصریح کند که رأی‌گیری درباره این قطعنامه به صورت «بندی/بخش‌بندی‌شده» انجام گیرد؛ یعنی مسائل گوناگون از هم تفکیک شوند و سپس، طبعاً، رأی‌گیری دیگری بر سر خود قطعنامه به‌عنوان یک کل صورت پذیرد. درباره رأی‌گیری جداگانه، ما در قبال بخشی از قطعنامه که به KAPD می‌پردازد، یک پیشنهاد متقابل ارائه می‌کنیم. اکنون مایلم این پیشنهاد را قرائت کنم:

۱. بیست‌ویک شرط کنگره دوم در آینده حتی کمتر از امروز قادر خواهند بود هرگونه تضمینی در برابر باتلاقی رفرمیسم فراهم آورند.
۲. پس از آن که بین‌الملل سوم احزاب توده‌ای آکنده از سانتریسم و رفرمیسم را ایجاد و پذیرش کرده است، بیش از پیش نیازمند آن است که یک اپوزیسیون صرفاً پرولتری و انقلابی را دربر گیرد.
۳. چنین اپوزیسیونی تنها در صورتی می‌تواند مؤثر باشد که زیر سلطه دستگاه و وزن رأی حزبی که به جذب توده‌ها «به هر قیمت» متعهد است قرار نگیرد؛ امری که ناگزیر به اپورتونیسم می‌انجامد.
۴. حزب کمونیست متحد آلمان (VKPD)، به‌ویژه، حتی امروز نیز در اصول تاکتیکی خود بر اندیشه‌های پاول لوی متکی است. حتی جناح چپ آن، در بهترین حالت، گرفتار خودفریبی فاجعه‌بار است.
۵. سرانجام، گرایش‌های مرتبط با KAPD اکنون تقریباً در همه احزاب بین‌الملل کمونیستی در حال شکل‌گیری‌اند. اما این گرایش‌ها تنها در صورتی خواهند توانست در جهتی سازگار با منافع انقلاب پرولتری تکامل یابند که KAPD به‌عنوان حزبی مستقل در درون بین‌الملل کمونیستی باقی بماند.

به‌همه این دلایل، ما پیشنهاد می‌کنیم کنگره تصمیم بگیرد وابستگی KAPD را به‌عنوان «سازمانِ همدل/همراه» حفظ کند. اگر مقرر شود این موضوع در کمیسیون به بحث گذاشته شود، ما با ارجاع این پیشنهاد به آن جا موافقیم. اگر بحث در کمیسیون رد شود و کنگره بخواهد هم‌اکنون رأی‌گیری کند، مایلم به‌اختصار انگیزه این پیشنهاد را توضیح دهیم. [قطعنامه KAPD رد شد و قطعنامه هیئت اجرایی درباره مسئله ایتالیا و KAPD به تصویب رسید — م.س.]

۱ ژوئیه: بحث پیرامون گزارش ۳۰ ژوئن رادک درباره تاکتیک و استراتژی

همپل (یان آپل، KAPD): رفقا، پس از شنیدن گزارش رفیق رادک درباره تاکتیک و استراتژی‌ای که باید از سوی بین‌الملل کمونیستی اتخاذ شود، می‌توانیم بگوییم با بخشی از ملاحظات آغازین او موافقیم؛ یعنی با این گزاره که بر پایه بررسی وضعیت اقتصادی، ما شاهد فروپاشی نظام اقتصادی سرمایه‌داری هستیم؛ فروپاشی‌ای که به‌طور ضروری و بی‌قیدوشرط به انقلاب پرولتری خواهد انجامید. اما به‌محض آن‌که به این پرسش می‌رسیم که این انقلاب پرولتری چگونه تحقق می‌یابد، و این‌که توده‌های پرولتری انقلابی چگونه در پیکار صف‌آرایی می‌کنند، اختلاف‌ها آشکار می‌شود.

کوشش می‌کنم این نکته را بسیار مختصر بیان کنم، زیرا زمان اندکی در اختیار دارم. بیاید دوره انقلاب در روسیه در سال ۱۹۱۷ را در نظر بگیریم. ما انقلاب را در آلمان و اتریش، و همه مبارزات انقلابی آن دوره را مشاهده می‌کنیم، و درمی‌یابیم که پرولتاریا در روسیه در قالب شوراهای مبارزه سازمان یافت. در آلمان ما آن‌ها را «شوراها» (Councils) می‌نامیم. پرولتاریا به این‌گونه صف‌آرایی کرد؛ این شکل سازمانی توده‌ها بود.

ما این امر را در مبارزات انقلابی کوچک‌تری نیز که در ایتالیا در جریان اشغال کارخانه‌ها رخ داد مشاهده می‌کنیم. پرولتاریا شوراهای خود را دارد، یا دست‌کم شکل شورایی سازمان‌یابی را. پرولتاریای بریتانیا شوراهای کارخانه‌ای داشت و اکنون نیز در اعتصاب بزرگ معدن‌چیان در حال شکل‌گیری‌اند—یعنی رهبری واقعاً انقلابی نمایندگان کارگاه‌ها! در همه مبارزات انقلابی پرولتاریای آلمان پس از ۱۹۱۸، از کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین آن‌ها، مبارزه به‌واسطه شوراهای، کارخانه‌ها و محل‌های کار سازمان می‌یافت. این همان چیزی است که ما در انقلاب مشاهده می‌کنیم.

باید در این‌باره تأمل کنیم. باید به این نتیجه برسیم که اگر پرولتاریا در انقلاب بدین‌گونه صف‌آرایی می‌کند، آنگاه ما به‌عنوان کمونیست‌هایی که می‌خواهیم- و باید- رهبری این انقلاب را بر عهده بگیریم، نیز باید سازمان‌دهی پرولتاریای انقلابی را بر همین مبنا پیش ببریم. این همان چیزی است که ما در حزب کارگران کمونیست می‌گوییم. و این، برخلاف آن‌چه رفیق رادک می‌پندارد، ساخته‌وپرداخته ذهن و «لوله آزمایش» رفیق گورتر در هلند نیست؛

^{۱۱} کمیته‌های نمایندگان کارگری، نهادهای انتخابی مبارزات کارگران که پیش از جنگ جهانی اول در بریتانیا شکل گرفتند، در طول جنگ به سرعت گسترش یافتند. این کمیته‌ها که در منطقه صنعتی کلایدولی متمرکز بودند، در سراسر انگلستان و اسکاتلند گسترش یافتند. پس از سال ۱۹۱۷، این جنبش ماهیتی هرچه سیاسی‌تر به خود گرفت و به‌طور فعال با مداخله نظامی بریتانیا علیه روسیه شوروی مخالفت کرد. [س.ر.]

بلکه از دل تجربه‌های مبارزه‌ای برمی‌آید که از سال ۱۹۱۸ به این سو پشت سر گذاشته‌ایم. ما کارگران نظریه‌پردازان بزرگی نیستیم؛ ما تنها تجربه‌های مبارزات خود را داریم. آموخته‌ایم که کارگران واقعاً انقلابی خواهان مبارزه را از ساختارهای کهن جنبش کارگری جدا کنیم و آنان را در شکل‌های نوینی که انقلاب در آن‌ها جریان می‌یابد پشتیبانی کنیم.

این امر به تمامی روشن می‌شود اگر به وظایفی بنگرید که جنبش کارگری قدیم، یا دقیق‌تر بگوییم، جنبش کارگری پیش از دوره طغیان انقلاب مستقیم، بر عهده داشت. وظیفه نخست آن، بهره‌گیری از سازمان‌های سیاسی طبقه کارگر - یعنی احزاب - برای فرستادن نمایندگان به پارلمان و دیگر نهادهایی بود که بورژوازی و بوروکراسی برای نمایندگی طبقه کارگر فراهم کرده بودند. این نخستین وظیفه بود و انجام هم شد؛ و برای آن زمان، درست بود.

سازمان‌های اقتصادی طبقه کارگر نیز به نوبه خود این وظیفه را داشتند که از رهگذر مبارزه، و هنگامی که مبارزه ممکن نبود از راه مذاکره، موقعیت طبقه کارگر را در سرمایه‌داری بهبود بخشند. باید مختصر بگوییم: این‌ها وظایف سازمان‌های کارگری پیش از جنگ بود. اما هنگامی که انقلاب سر برآورد، وظایف تازه‌ای آشکار شد. سازمان‌های کارگری دیگر نمی‌توانستند کانون توجه خود را بر مبارزه برای افزایش دستمزدها بگذارند و به آن بسنده کنند. دیگر نمی‌توانستند هدف اصلی خود را صرفاً نمایندگی در پارلمان و پیش‌برد اصلاحاتی به سود طبقه کارگر قرار دهند. این همان رفرمیسم است. اکنون به ما گفته می‌شود: «اما ما چنین چیزی نمی‌خواهیم»، و ما پاسخ می‌دهیم: باور داریم که شما آن را نمی‌خواهید؛ اما وقتی همان راه جنبش کارگری قدیم را در پیش می‌گیرید، ناگزیر در همان مسیر کشانده خواهید شد. نمی‌توانید از آن بگریزید و هیچ شماره قطعنامه‌ای شما را از آن مصون نخواهد داشت. تجربه این را نشان داده است.

جنبش کارگری قدیم برای سازمان‌های تخصصی خود دلایل موجهی داشت. به هر حال، برای نمایندگی در پارلمان به چه چیز نیاز دارید؟ به مبارزان انقلابی نیاز ندارید. به آموزش درباره شرایط این دولت و به کسانی نیاز دارید که بدانند چگونه مذاکره کنند، پارلمان‌تاریست‌ها، و برای شما گزارش بفرستند. همین و بس.

برای مبارزه اقتصادی چه لازم است؟ به وحدت کارگران نیاز دارید. نمایندگان اتحادیه را برمی‌گزینید، کارگران توانمندی که بتوانند با کارفرمایان و سازمان‌هایشان مذاکره کنند. چنین سازمان‌هایی به رهبران نیاز دارند و توده‌ها بی‌چون و چرا از آنان پیروی می‌کنند. پول گرد می‌آورد تا بتوانید اعتصاب را پیش ببرید. سازمان‌های پشتیبان، یعنی اتحادیه‌های کارگری، را برپا می‌کنید که ابزارهای طبقه کارگر برای هدفی کاملاً معین‌اند: یافتن جایگاهی در نظم سرمایه‌داری. و اگر کمونیست‌ها گمان کنند که این ابزار، که ناتوان از پیش‌برد مبارزات انقلابی است، و این رهبری و این سازمان‌ها می‌توانند برای انجام انقلاب‌ها به کار گرفته شوند، در خطا هستند و درهم شکسته خواهند شد.

ما بارها و بارها تجربه کرده‌ایم که سازمان‌های کارگری‌ای که این مسیر را می‌پیمایند، علی‌رغم تمام خطابه‌های به‌اصطلاح انقلابی‌شان، در نبردهای تعیین‌کننده شکست می‌خورند. این همان درس بزرگی است که از این تجارب می‌گیریم. از همین‌رو می‌گوییم پرولتاریا باید تمرکز خود را بر هدف حفظ کند: درهم‌شکستن قدرت سرمایه‌داری و ویران کردن قدرت دولت. تنها برای این مقصود است که پرولتاریا باید سازمان‌های خود را بیافریند، و این سازمان‌ها را خود پرولتاریا ایجاد می‌کند. ما این را زمانی می‌بینیم که، مثلاً در یک کارخانه در آلمان، کارگران مطالباتی را طرح می‌کنند که کارفرمایان در شرایط کنونی قادر به پذیرش آن نیستند. کارگران چه می‌کنند؟ آنان کسانی را که می‌شناسند، افرادی از دل کارخانه‌ها و محل‌های کار خود، به‌عنوان نماینده برمی‌گزینند. این مبارزه را باید از نخستین مراحلش، در تقابل با اراده اتحادیه‌های صنفی، پیش ببرند. تاریخ طولانی‌ای، از کشمکش‌ها و اعتصاب‌های کوچک تا مبارزات عظیم اخیر، این امر را نشان داده است.

پس طبقه کارگر ناچار است خود را در جریان مبارزه انقلابی در عرصه اقتصاد سازمان دهد، و چنین نیز می‌کند. ما می‌گوییم که ما، به‌عنوان کمونیست‌ها، باید این واقعیت را به رسمیت بشناسیم. باید بپذیریم که مسیر جنبش کارگری قدیم نادرست است. ما با چیزی نو روبرو هستیم: مبارزه انقلابی. از این‌رو می‌گوییم کارگران باید به‌گونه‌ای سازمان یابند که با سطح کنونی تکامل انقلاب سازگار باشد، و ما کمونیست‌ها باید هنگامی که آنان به میدان نبرد می‌روند، در موقعیت رهبری قرار داشته باشیم. از همین روست که می‌گوییم کمونیست‌ها باید پرولتاریا را قانع کنند تا در کارخانه و محل کار، با هدف و منظوری کاملاً معین سازمان یابد: یعنی در دست گرفتن تولید، نیروهای مولد، کارخانه‌ها و همه آن‌چه به این‌ها مربوط است، و اداره آن‌ها به‌دست خود. با چنین چشم‌اندازی، پرولتاریا باید بر چنین مبنایی سازمان یابد، زیرا مبارزه او برای دستیابی به همین امور در جریان است.

رفقا، من نمی‌توانم بیش از این به تفصیل در این مسائل وارد شوم. این وظیفه کمونیست‌هاست که این وظایف را بشناسند و با آن‌ها به‌طور جدی درگیر شوند.

اکنون به نکته بعدی می‌رسیم. شیوه‌های مبارزه پرولتاریا از وظایف آن و از نحوه صف‌آرایی و سازمان‌یابی‌اش برمی‌خیزد. این شیوه‌ها، که باید انقلابی باشند، با تحلیل وضعیت کنونی اقتصاد و وضعیت دشمن ما تعیین می‌شوند. در حال حاضر، دشمن دست به اقدامات متقابل زده است. این امر از امروز آغاز نشده، اما اکنون شدت بیشتری یافته است. این اقدامات برای حفظ قدرت اوست، هم قدرت دولتش و هم سودهایی که اقتصاد تولید می‌کند. آنان قادر نیستند کل اقتصاد را به کار اندازند؛ چنین چیزی ممکن نیست. کاری که می‌توانند بکنند این است که بخشی از اقتصاد، یعنی هسته آن را، به بهای نابودی بخش‌های دیگر تحکیم کنند. این همان چیزی است که امروز در همه کشورهای جهان در حال وقوع است. ما کمونیست‌ها باید این روند را تحلیل کنیم و بررسی کنیم که این راه‌اندازی دوباره به دست این سرمایه‌داران بسیار آگاه چه پیامدهای بعدی‌ای خواهد داشت.

نتیجه برای پرولتاریا این است که بخشی از آن حفظ می‌شود، آنانی که در کارخانه‌هایی کار می‌کنند که سر پا نگه داشته شده‌اند، در بخش اقتصادی‌ای که هنوز قابل دوام نگه داشته شده است. و می‌بینیم که این هسته، این کارتل‌ها و ابرکارتل‌ها، در هر کشور به هم می‌پیوندند و مسلط می‌شوند. اما اگر بخشی از پرولتاریا به واسطه این کارخانه‌های کارتل‌شده به کار گرفته و حفظ می‌شود، بخش دیگری به بیرون رانده می‌شود. و این توده عظیم بیکاران که در نظام کنونی کاری نمی‌یابند، به نابودی محکوم می‌شوند. بدین‌سان، طبقه کارگر به دو بخش تقسیم و از نظر اقتصادی دویاره می‌شود. کارگری که هنوز در کارخانه است و می‌تواند امرار معاش کند، نگران است که شغلش را از دست بدهد. و کارگری که از پیش بیرون از کارخانه مانده است، به دشمن کسانی بدل می‌شود که هنوز وسیله معاش دارند. سرمایه‌داری آگاهانه می‌کوشد این شکاف را پدید آورد، و مطبوعات بورژوازی نیز بر آتش آن می‌دمند. به این ترتیب است که سرمایه‌داری امروز بازسازی می‌شود.

ما نمی‌گوییم این بازسازی سلطه سرمایه‌داری پایدار است. این بازسازی‌ای موقتی است که بر پیکرهای گرسنگان پرولتاریا بنا شده است. ما باید این وضعیت را بشناسیم، زیرا همین وضعیت سیاست‌های ما در مبارزه و شیوه‌هایی را که برای پیش‌روی به کار می‌گیریم تعیین می‌کند. ما کمونیست‌ها باید با یاری پرولتاریا مانع از آن شویم که این تحکیم یک بخش از اقتصاد و از خود پرولتاریا تحقق یابد؛ زیرا چنین امری به معنای شکست پرولتاریاست. ما باید مبارزه را در همه مراحلش، هر جا که کوچک‌ترین گشایشی وجود دارد، به دست گیریم. باید از هر وسیله‌ای استفاده کنیم، در این‌جا با رفیق رادیک موافقم: از هر وسیله‌ای، تا مانع از بازسازی اقتصاد مطابق با نقشه‌های سرمایه‌داران شویم.

برای این منظور باید از توده عظیم و پیوسته رو به افزایش بیکاران و گرسنگان بهره بگیریم. باید آنان را متحد کنیم. ما آنان را متحد نمی‌کنیم تا نمایندگان پارلمان برگزینند یا به قطع‌نامه‌ها رأی دهند. خطاب ما به آنان باید بر نیازهای فوری‌شان استوار باشد. باید آنان را در شوراها سازمان دهیم و با شوراها دیگر و با نمایندگان کارگاهی کارخانه‌ها مرتبط سازیم. بدین‌گونه سازمان پرولتاریا را می‌سازیم و پرولتاریا را در زندگی واقعی متحد می‌کنیم. ناگزیر باید وارد مبارزه‌ای پیگیر شویم. سکوی اتحاد پرولتاریای انقلابی، آن‌گونه که رادیک پیشنهاد کرد، سخنرانی‌ها، تصمیم‌ها و نامه‌های سرگشاده نیست؛ این سکو خود مبارزه جاری است.

رفیق رادیک از تهاجم و دفاع سخن گفت. در آغاز امسال دیدیم که اوضاع در آلمان چگونه پیش می‌رفت. دیدیم که دموکراسی بورژوازی با استفاده از همه ابزارها، از سوسیال‌دموکرات‌ها تا مستقل‌ها و با اتکاء به همه احزاب و سازمان‌های پارلمانی، حفظ می‌شد. این روند به‌کندی پیش می‌رفت و سرمایه‌داری به همین کندی نیاز داشت. باید جلوی آن گرفته می‌شد. ما فراخوان دادیم که هر تعارضی در هر کارخانه به کار گرفته و تشدید شود، در هر

فرصت در برابر سرمایه‌داران منفرد ایستادگی شود، پیوندها از کارخانه‌ای به کارخانه دیگر برقرار گردد و مبارزات تشدید شود.

رفقا، همان‌گونه که دیدیم، این روند به تیزشدن اوضاع در آلمان مرکزی انجامید و سپس «اقدام مارس» رخ داد. هرسینگ حملات خود را آغاز کرد و رخوت آلمان زوده شد. این، آن‌گونه که ما می‌فهمیم، یک تهاجم بود و باید هم انجام می‌شد.

اما صدور فرمان تهاجم به‌طور ناگهانی و بدون آمادگی، بی‌معناست. اجازه دهید به رفتار خودمان در ۲۰ اوت ۱۹۲۰ اشاره کنم، زمانی که نیروهای ارتش سرخ در مرز پروس شرقی و نزدیک ورشو بودند. این رویداد نیز باید در داوری درباره تهاجم و دفاع در نظر گرفته شود. ما در KAPD هفته‌ها در سراسر کشور، از طریق گروه‌هایی‌های عمومی، اعلامیه‌ها، تبلیغ در کارخانه‌ها و با بهره‌گیری از فضای ناشی از حضور نیروهای ارتش سرخ در مرزها، تدارک دیده بودیم. سپس، وقتی نیروها و مهمات از فرانسه شروع به عبور از آلمان کردند، پرسش «چه باید کرد؟» مطرح شد. ما تصمیم گرفتیم امور را به سوی شورش پیش ببریم و آماده‌سازی نظام‌مند را در همه حوزه‌های کار آغاز کردیم. در شامگاه پیش از ۲۰ اوت و در خود آن روز، که اکنون می‌توان از آن سخن گفت، زیرا پیش‌تر این سخن گفتن رفقای ما را به زندان می‌انداخت، روزنامه‌های «دی روته فانه»، «فری‌هایت» و همه روزنامه‌های ایالتی فراخوانی منتشر کردند: «به پرولتاریای آلمان: برحذر باشید! تحریک‌کنندگان، جاسوسان و عناصر بی‌پروا می‌خواهند شما را به حمام خون بکشانند»، و از این دست. امروز صریحاً اعتراف می‌کنیم که اگر هرگز خطایی کرده باشیم، همان روز بود. خطای ما در این بود که همه توان خود را صرف مهار کنشی کردیم که قرار بود در مهم‌ترین مناطق آلمان فوران کند.

در بسیاری از مناطق موفق شدیم. امروز برخی ما را مسخره می‌کنند چون رفقای ما در فلیپرت و کوتن جمهوری شورایی اعلام کردند. ما می‌گوییم بگذار تمسخر کنند؛ برای ما اهمیتی ندارد. اما وظیفه کمونیست‌ها این بود که در آن لحظه دست به تهاجم بزنند. ما آن را تهاجمی در آلمان می‌دانیم و در سطح بین‌المللی نه تهاجم، بلکه همبستگی ساده با مبارزات برادران روسی که زیر فشار شدید ارسال تدارکات جنگی قرار گرفته بودند. این‌ها اموری است که باید در داوری درباره تهاجم و دفاع گفته شود.

اکنون به «مطالبات جزئی» بپردازیم. پیش‌تر نیز به این نکته اشاره کرده‌ام. ما «نامه سرگشاده» و «کنترل کارگری تولید» را داریم، این‌ها مطالبات جزئی‌اند. رفیق رادک نیز به‌روشنی گفته است که مطالبات جزئی چگونه باید طرح شوند و چگونه نباید طرح شوند. «نامه سرگشاده» در آلمان، که از سوی اتحادیه‌های صنفی و احزاب پارلمانی پشتیبانی شد، ناگزیر اپورتونیستی بود و نمی‌توانست جز این باشد. در مقابل، «نامه سرگشاده‌ای» که بر سازمان‌های اقتصادی و انقلابی تکیه داشته باشد، همان چیزی را فراهم می‌کند که رفیق رادک آن را در VKPD فاقد می‌داند.

اما کجا نشست‌های کمیته‌های اقدام را می‌بینیم که می‌بایست شالوده مبارزه‌ای را بسازند که «نامه سرگشاده» قرار بود آن را فراخوان دهد؟ بله، ما آن را رد کردیم، زیرا این افراد را می‌شناختیم و می‌دانستیم که این مسیر به چیزی جز مذاکره با دولت نخواهد انجامید؛ همه‌اش صرفاً حرف بود. از همین رو آن را رد کردیم. ما همواره طرفدار آغاز مبارزه‌ایم، اما باید به چگونگی آغاز آن نیز اندیشید. نمی‌توان مبارزه را از هیچ آفرید. انقلاب به تدارک نیاز دارد و این تدارک باید فراهم شود. اگر سازمان‌های انقلابی وجود می‌داشتند، این آمادگی‌ها نیز فراهم می‌شد؛ و اگر مرکز اتحادیه اسپارتاکوس و انترناسیونال سوم طی دو سال تمام به‌جای ساختن سازمان‌های کارخانه‌ای و «یونین‌ها» بر استفاده از اتحادیه‌های کهنه اصرار نمی‌ورزیدند، آن سازمان‌ها وجود می‌داشتند. آیا این امور را همان‌گونه که هستند دید. از مبارزانی که به‌طور دائم درگیر نبردند بپرسید؛ آن‌ها به شما خواهند گفت وضعیت چگونه است و چگونه باید مبارزه کرد. با این حال، مجال پرداختن مفصل به این موضوع را ندارم. همچنین درباره «کنش‌های جزئی» بحث شده است. موضع ما این است که هرگز کنش‌های جزئی را رد نمی‌کنیم. هر کنش، هر مبارزه، زیرا این‌ها نیز کنش‌اند، باید بسط یابد و به پیش رانده شود. نمی‌توان گفت این مبارزه را می‌پذیریم و آن یکی را نه. مبارزاتی که از محرومیت اقتصادی کارگران برمی‌خیزند باید با هر وسیله در دسترس به پیش رانده شوند. به‌ویژه در کشوری مانند آلمان، یا بریتانیا و دیگر کشورهایی که دهه‌ها دموکراسی بورژوازی را تجربه کرده و آثار آن را لمس کرده‌اند، کارگران پیش از هر چیز باید به مبارزه خو بگیرند. شعارها باید با این کنش‌های جزئی تناسب داشته باشند.

اجازه دهید مثالی بزنیم. فرض کنید در یک کارخانه، یا در چند کارخانه، آنچه «اعتصاب عمومی» خوانده می‌شود آغاز شود و منطقه‌ای کوچک را دربرگیرد. در چنین وضعی شعار نمی‌تواند این باشد: «مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا». این بی‌معناست. شعارها باید با اوضاع و با آنچه در آن‌جا قابل تحقق است سازگار باشند. همچنین باید با ماهیت مبارزه‌ای که قرار است این جنبش را حمل کند هم‌خوان شوند. حال فرض کنیم در کشوری خیزشی سراسری در جریان است. در این صورت، شعارها باید معطوف به مبارزه برای اهداف بنیادی ما باشند. اکنون می‌خواهم به «اقدام مارس» بپردازم تا به اختصار نشان دهم که تعالیم شما در این مورد چه پیامدهایی داشته است، زیرا تا کنون به آن پرداخته نشده است. «اقدام مارس» به‌خودی‌خود کنشی نبود که بتواند به سرنگونی قدرت سرمایه‌داری بینجامد؛ امروز همه بر این نکته توافق دارند و ما نیز آن را می‌دیدیم. با این همه، طرح شعار «مرگ بر دولت!» ضروری بود. این شعار لازم بود، زیرا در غیر این صورت پرولتاریای آلمان دیگر نمی‌توانست دست به مبارزه‌ای واقعی بزند. افزون بر این، طرح این شعار ضروری بود، زیرا در کلیت اوضاع آلمان، پرولتاریا بدیلی در برابر خود ندارد. نظم اجتماعی موجود به این معناست که میلیون‌ها و میلیون‌ها پرولتاریا از گرسنگی خواهند مرد

¹¹ در ترجمه‌ی جان ریڈل از اصطلاح «اتحادیه‌ی سندیکالیستی» برای تمایز میان «یونینون» (Unionen) و اتحادیه‌های صنفی یا «گورکشافتن» (Gewerkschaften) استفاده شده است. با این حال، به‌احتمال زیاد اپل منحصراً به «اتحادیه‌ی عمومی کارگران آلمان» (AAUD) و سازمان‌های محل کار اشاره دارد. [M.S. -]

و بخش‌های هرچه بزرگ‌تری از جمعیت نابود خواهند شد. از این‌رو، طبقه کارگر که با چنین وضعیت اضطراری‌ای روبه‌روست، چاره‌ای جز آن ندارد که هدف خود را سرنگونی این نظم اجتماعی قرار دهد. این همان شعاری بود که در آلمان مرکزی باید طرح می‌شد؛ شعاری که لازم بود تا برای نخستین بار به پرولتاریای آلمان نشان دهد چگونه می‌تواند از این بن‌بست بیرون آید.

مایلم نمونه‌ای از آلمان ژانویه ۱۹۱۸ بیاورم. جنگ، همراه با همه پیامدهایش، بر دوش پرولتاریا سنگینی می‌کرد. در ژانویه ۱۹۱۸ کارگران صنایع مهمات و کارگران بنادر در همه‌جا توانستند علیه قفس آهنین جنگ، علیه گرسنگی، تنگدستی و فقر برخیزند. آنان دست به اعتصاب عمومی زدند.^۳ نتیجه چه بود؟ پرولتاریایی که یونیفورم بر تن داشت هنوز کارگران را در نمی‌یافت؛ برخی می‌فهمیدند، اما یخ هنوز نشکسته بود. این مبارزه در سراسر کشور چگونه گسترش یافت؟ کارزار تخریب علیه کارگران چگونه شکل گرفت؟ در حالی که آنان در هر گوشه و کنار تحت تعقیب بودند، خبر این اعتصاب و این جنبش کارگری همه‌جا نفوذ کرد. همه از آن آگاه شدند. و هنگامی که اوضاع به جایی رسید که اقتصاد نظامی شده و به اصطلاح امپراتوری آلمان دیگر قابل نجات نبود، کارگران و سربازان همان‌گونه دست به عمل زدند که پیشگامان ژانویه ۱۹۱۸ به آنان آموخته بودند.

امروز نیز وضع در آلمان چنین است. مبارزات مارس ۱۹۲۱ به پرولتاریای آلمان تنها راه گریز از فروپاشی را نشان داد. اکنون همه در آلمان این را می‌دانند. ما ابزارها و وسایل تبلیغی کافی برای رساندن این پیام به هر گوشه کشور نداریم. ناچاریم این کار را به بورژوازی واگذاریم، و بورژوازی آن را به شیوه‌ای دیگر انجام می‌دهد: نفرت علیه ما می‌پراکند، ما را به‌عنوان تبه‌کاران و سگان حقیر نفرین می‌کند و آزار می‌دهد. و امروز خود پرولتاریا نیز به این نفرین‌ها می‌پیوندد. اما هنگامی که شرایط حادثر و اضطراری‌تر شود، آن‌گاه پرولتاریا آماده خواهد بود همان راه را در پیش گیرد و این راه را بازشناسد. انقلاب بدین‌سان راه خود را می‌گشاید. از همین رو لازم بود این شعار طرح شود و مبارزه به سوی سرنگونی قدرت سرمایه‌داری و نظم اجتماعی موجود جهت یابد. این بزرگ‌ترین درس برای پرولتاریای آلمان و برای انترناسیونالی است که شاهد «اقدام مارس» بود؛ درسی بزرگ‌تر از همه خُرده‌مسائلی که این‌جا چنین بر آن‌ها تأکید می‌شود.

رفقا، هنوز باید به‌اختصار توضیح دهم که پرولتاریای در حال مبارزه چگونه باید سازمان یابد. پیش‌تر تنها به آن اشاره‌ای کردم. پرولتاریا دیگر نباید برای دستیابی به نمایندگی سیاسی و اقتصادی در دولت سرمایه‌داری سازمان یابد و نباید برای بهره‌برداری از دموکراسی بورژوازی متشکل شود؛ بلکه باید برای انقلاب سازمان یابد. پرولتاریا باید درس‌های انقلاب‌ها، انقلاب روسیه، و انقلاب‌های آلمان و اتریش، را در خود جذب کند و متناسب با آن‌ها سازمان

^{۱۳} اعتصاب عمومی چهارصد هزار کارگر در برلین از ۲۸ ژانویه تا ۳ فوریه ۱۹۱۸ به وقوع پیوست. [J.R. -]

پیدا کند. از همین رو می‌گوییم که کمونیست‌ها باید هم‌اکنون دست به کار شوند تا هسته و چارچوبی بسازند که پرولتاریا هنگامی که شرایط آن را به میدان نبرد می‌کشد، بتواند در آن جای گیرد. این چارچوب را سازمان‌های کارخانه‌ای می‌فراهم می‌کنند که در صنایع، بخش‌های گوناگون اقتصاد و مناطق مختلف برپا می‌شوند. امروز چنین سازمان‌هایی هنوز اندک‌اند.

اعتراض از میان جمع: هر روز هم کمتر می‌شوند.

همپل: همین‌ها سازمان‌هایی‌اند که پرچم‌های خود را برافراشته نگاه می‌دارند و چارچوب را فراهم می‌کنند. و هنگامی که مبارزات شعله‌ور شود، چنان‌که هرچه بیشتر خواهد شد، پرولتاریا ناگزیر خواهد بود به این چارچوب چنگ بزند، زیرا دیگر نمی‌تواند از طریق اتحادیه‌های صنفی و با آن‌ها مبارزه کند. باید این را به رسمیت بشناسیم. این فهم باید راهنمای سیاست‌های انترناسیونال سوم باشد—و این است آنچه ما را به پیش خواهد برد. برای حفظ این سازمان‌ها، رهبری آن‌ها و فراهم کردن آموزش پیوسته برای کل سازمان طبقاتی، پرولتاریا به یک حزب کمونیست نیاز دارد؛ نه حزبی که نتواند از خلال تک‌تک واحدهایش پیشاهنگی کند و ناچار باشد به وسیله دستورات عمل‌هایی از رهبری مرکزی هدایت شود، بلکه حزبی از کادرهای عمیقاً آموزش دیده. چنین باید باشد. هر کمونیست باید به‌طور کامل شایستگی ایفای نقش رهبری را در جایگاه خود داشته باشد. این باید هدف ما باشد. او در هر شرایطی، در هر مبارزه‌ای که درگیر آن است، باید بر جای خود استوار بایستد، و نیرویی که او را بر این استواری توانا می‌کند، برنامه اوست.

آنچه او را به کنش وامی‌دارد، تصمیم‌هایی است که کمونیست‌ها می‌گیرند. او تابع سخت‌گیرانه‌ترین انضباط است؛ انضباطی که نه بر گذشت، بلکه بر اخراج یا دیگر اشکال تنبیه استوار است. به بیان دیگر، حزبی که هسته‌ای استوار است؛ می‌داند چه می‌خواهد؛ در میدان نبرد آزموده شده و استوار می‌ایستد؛ دیگر اهل مذاکره نیست، بلکه پیوسته درگیر مبارزه است.

چنین حزبی تنها زمانی می‌تواند پدید آید که واقعاً خود را به درون مبارزه بیفکند و با تمام میراث جنبش‌های اتحادیه‌ای و حزبی، با شیوه‌های فرمیستی، که خود جنبش اتحادیه‌ای را نیز دربر می‌گیرد، و با پارلمانتاریسم، قطع رابطه کند. کمونیست‌ها باید با همه این‌ها بگسلند. در عوض، آنان راه خود را با چنین موانعی سد کرده‌اند و نه فقط این، بلکه از طریق همکاری و مشارکت در نقاطی که بورژوازی برای به‌دام‌انداختن و دگرگون کردن انرژی انقلابی باز گذاشته است، به این تله خدمت کرده‌اند. کمونیست‌ها باید همه این‌ها را از صفوف خود برانند. تنها هنگامی که بدین‌سان دگرگون شوند، می‌توانند به وظایف خود بپردازند و فعالیت انقلابی را آغاز کنند.

بدین ترتیب، در حدی که وقت اجازه می‌داد، به‌اختصار مسیری را توضیح دادم که انترناسیونال کمونیستی باید در پیش گیرد تا بتواند نقش رهبری ایفا کند.

اگر این مسائل را از منظر بین‌المللی بنگریم، درمی‌یابیم که نیروهایی را که می‌توانند این ساختار را برپا دارند—مواد لازم برای ساختن این سازمان انقلابی کارگری، این انترناسیونال انقلابی—خواهیم یافت. در فرانسه، اسپانیا، ایتالیا و نیز در ایالات متحده با سندیکالیست‌ها و آنارشیست‌ها روبه‌رو می‌شویم. شاید کسی فریاد بزند: «بله! تو آنارشیستی، سندیکالیستی!» بیایید لحظه‌ای در این باب درنگ کنیم. باید پذیرفت که سالیان دراز، انقلابی‌ترین نیروهای طبقه کارگر دقیقاً در همین جا متمرکز بوده‌اند. ما آگاهیم که آنان مبارزه طبقاتی، یعنی مبارزه طبقاتی سازمان‌یافته را به‌درستی در نمی‌یابند. خوب، رفقا، آنان زودتر از زمان خود می‌زیستند؛ تاکتیک‌ها و راهبردهای شان دهه‌ها زودرس بود. شیوه‌های جنبش کارگری قدیم در آلمان و جاهای دیگر در آن زمان درست بود، اما اکنون، در این دوره فروپاشی، ما به شیوه‌های مبارزه مستقیم نیاز داریم. این آنارشیست‌ها و سندیکالیست‌های جهان سازمان‌یافتگی طبقه کارگر و انسجام آن را تجربه نکرده‌اند. این جاست که کمونیست‌ها باید پیش آیند و به آنان بیاموزند چگونه مبارزه کنند و نیروها را متحد سازند، و در عین حال شکلی سازمانی به آنان عرضه کنند که بتوانند با آن یکی شوند و در آن جای گیرند.

بی‌تردید، این نیروها خواهان آن‌اند که گسست از همه سنت‌های بورژوازی به‌گونه‌ای انجام گیرد که بازگشتی در کار نباشد. همه کارگرانی که به اردوگاه آنارشیستی و سندیکالیستی رفتند، بر اثر خیانت رهبران پارلمانی سرگشته شدند. آنان دریافتند که خطاهای جنبش کارگری پارلمانی تا چه اندازه سهمگین بوده است. وظیفه این است که آنان را از این اردوگاه بیرون بکشیم، و کمونیست‌ها باید بکوشند در انجام این وظیفه ناکام نمانند.

رد پارلمانتاریسم و جنبش اتحادیه‌ای برای کمونیست‌ها مسئله‌ای اصولی و انتزاعی نیست؛ مسئله‌ای عملی است که امروز در دستور کار قرار دارد. اگر مسئله را بدین‌سان ببینیم، درمی‌یابیم که دقیقاً در ایالات متحده و کشورهای اروپای غربی سازمان‌های بزرگ کارگری‌ای وجود دارند که خواهان ضدپارلمانتاریسم و گسست از جنبش اتحادیه‌ای هستند. پس پرسش امروز این است که این کنگره چه تصمیمی خواهد گرفت. اگر خط جنبش کارگری قدیم را بپذیرد، ناگزیر همان راه را نیز خواهد پیمود. و اگر قاطعانه این مسیر را برگزیند و گام پیوستن به نیروهای چپ حاضر در این‌جا، در مسکو، را استوار بردارد و بپذیرد که در میان آنان چیز ارزشمندی هست، آنگاه کنگره انترناسیونال سوم به انقلاب نیرویی تازه خواهد بخشید. هر راه دیگری آن را به بن‌بست خواهد کشاند. تصمیم با این کنگره است. ما مسئله وابستگی خود به انترناسیونال سوم را نیز از همین منظر می‌بینیم.

۲ ژوئیه: ادامه بحث درباره تاکتیک‌ها

زاکس (شواب، KAPD): رفقا، سخنان من به آنچه رفیق بل از بریتانیا همین الان گفت پیوند می‌خورد. زیرا به نظر من او در نکته‌ای بسیار مهم، یعنی مسئله اندازه حزب، درستی دیدگاه ما را تأیید کرده است. اما بعداً به این نکته بازخواهم گشت.

ترجیح می‌دهم نخست به اظهارات دیروز رفیق هکرت بپردازم. یادآور می‌شوم که او به امری انکارناپذیر اذعان کرد: حزب کمونیست آلمان قدیم (KPD) در کودتای کاپ در آلمان شکست خورد. با این حال، او با سکوتی مؤدبانه از کنار شکست KPD، بخش رسمی انترناسیونال کمونیستی، در اوت ۱۹۲۰، هنگامی که ارتش روسیه به سوی ورشو پیش می‌رفت، گذشت. این سکوت شاید به حزب او کمک کند، اما برای آگاه کردن ما از وضعیت آن زمان سود چندانی ندارد. سوم آن که او به نوسان خطرناک و نگران‌کننده حزب در جریان اعتصاب کارگران برق برلین نیز اذعان کرد.

افزون بر این، چه کسی مسئول این نوسان بود؛ چه کسی عملاً موجب شکست و بی‌حرکی حزب در اعتصاب کارگران برق شد؟ این تقصیر پاول لوی نبود. این کار رفیق براندلر بود؛ کسی که اکنون رئیس انقلابی جناح چپ حزب کمونیست متحد آلمان (VKPD)، در نسخه «نو و بهبودیافته» آن، به‌شمار می‌رود. امروز همه ما این افتخار را داریم که، برخی با حق رأی قاطع و برخی با حق رأی مشورتی، زیر ریاست افتخاری او به شور بنشینیم. من او را انتخاب نکرده‌ام. این براندلر بود — و درباره‌اش می‌توان بسیار بیش از این گفت (همهمه) — براندلری که می‌پندارد انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا به‌مثابه نظام شوراهای کارگری را می‌توان با رعایت تشریفات و در چارچوب قانون اساسی آلمان به اجرا گذاشت. (همهمه) او این را در دادگاه خود گفته است. این هم روزنامه‌ای که این مطلب در آن آمده است. شاید روزی فرا برسد که رفیق هکرت و دیگر اعضای حزب او بپذیرند که این بار نیز، در آستانه مبارزات «اقدام مارس»، همین نسخه به‌اصطلاح بهبودیافته KPD بار دیگر شکست خورد. این شکست — با وجود همه آنچه تاکنون گفته شده — در ارتباط با امری رخ داد که هنوز ذکر نشده است: این که حزب فراخوان اعتصاب عمومی را تازه در جمعه پیش از عید پاک [۲۵ مارس] صادر کرد.

هکرت لازم دید مفصلاً بابت این واقعیت عذرخواهی کند که حزب در روز جمعه فراخوان اعتصاب عمومی داد، در حالی که به‌خوبی می‌دانست پس از آن عید پاک می‌آید و کارگران در کارخانه‌ها نیستند. به ذهنش نرسید که در هاله، در سه‌شنبه پیش از عید پاک [۲۲ مارس]، بدون هیچ فراخوانی، کارگران گاز، آب و برق در حمایت از کارگران آلمان مرکزی دست به اعتصاب زده بودند. این کارگران بدون هیچ کمکی، نه از سوی رهبری منطقه‌ای هاله) که نیرومندترین حوزه VKPD را رهبری می‌کرد (و نه از سوی رهبری سراسری، به حال خود رها شدند. آنان

برای آن که در مبارزه تنها نماند، به کار بازگشتند. ما در همه شهرهای کشور برای اقدام سریع فشار آوردیم تا اعتصاب عمومی پیش از عید پاک آغاز شود و بتوان آن را در طول تعطیلات عید نیز ادامه داد. با این همه، تازه در روز جمعه توانستند فراخوان اعتصاب عمومی را صادر کنند.

به شما می‌گویم، رفیق هکرت به سه مورد شکست اذعان کرد. شاید به‌زودی به مورد چهارمی هم اذعان کند. حال، آیا شگفت‌آور نیست که در همه این موارد تنها «حزب کمونیست واقعی و مهرخورده» آلمان شکست خورد، در حالی که در هر مورد، به‌گونه‌ای قابل‌توجه، KAPD — یا دقیق‌تر، اپوزیسیونی که به پیدایش KAPD انجامید — همواره کار درست را انجام داد؟ حوزه‌هایی که در جریان کودتای کاپ بی‌درنگ وارد مبارزه شدند، پیش‌تر حوزه‌های اپوزیسیون بودند. همچنین کسانی که کوشیدند از ماه اوت [۱۹۲۰] بهره بگیرند اما با مقاومت هم شما و هم حزب سوسیال‌دموکرات مستقل (USPD) روبه‌رو شدند. آنان که در نوسان‌ها پیرامون اعتصاب کارگران برق شرکت نکردند و برعکس، با تمام توان کوشیدند همبستگی و پشتیبانی کارگران را سازمان دهند — بار دیگر، این KAPD بود. به شما می‌گویم، یا این مقایسه حاصل رشته‌ای شگفت از تصادف‌هاست، یا علتی ژرف‌تر در کار است. روگالسکی: خیال‌پردازی محض است!

زاکس: رفیق روگالسکی، من در تمام این ماجراها حضور داشتم؛ این‌جا هیچ خیال‌پردازی‌ای در کار نیست. خب، عامل زیربنایی این مقایسه، در این هم‌زمانی‌های چشمگیر در هر دو سوی ماجرا — این عامل نمی‌تواند صرفاً در چارچوب آلمان موضوعیت داشته باشد. این مسئله به کلِ انترناسیونال مربوط است و باید برای شما نیز اهمیت داشته باشد. در بنیاد امر، موضوع ساده است: این‌که KAPD — حتی اگر به‌تدریج و با دشواری به شفافیت رسیده باشد — برنامه، سازمان، خط‌مشی عملی و مواضع بنیادی آن از همان آغاز تضمینی فراهم می‌کند که حزب به‌مثابه یک کل در چنین موقعیت‌هایی شکست نخورد.

دیروز رفیق لنین، به‌طرزی شگفت‌آور، تقریباً با همان لحن رفیق بل درباره ظرفیت‌های یک حزب کوچک سخن گفت. با شگفتی ما توضیح داد که حتی — او گفت «حتی» — یک حزب کوچک نیز می‌تواند در موقعیتی باشد که مبارزات انقلابی، و حتی مبارزه انقلابی قاطع و نهایی را آغاز کند و آن را تا پیروزی پیش ببرد. پس اصل «حزب توده‌ای» که پیش‌تر با چنان حرارتی دفاع می‌شد چه شد؟ کجا ناپدید شد؟ زیرا رفیق لنین گفت حتی یک حزب کوچک هم می‌تواند چنین کند، مشروط بر آن‌که — و در این‌جا حق با اوست — اکثریت پرولتاریا و به‌طور کلی جمعیت زحمتکش را برای سیاست‌های خود به دست آورد. بسیار خوب! در این‌جا ما کاملاً با او هم‌نظر هستیم و نمی‌فهمیم چرا از این حیث هنوز تا این اندازه از «لغزش‌های چپ‌روانه»ی ما مضطرب است. از او می‌پرسیم: اگر حتی یک حزب کوچک می‌تواند چنین کند، لطفاً بگوید درباره گزاره زیر چه می‌اندیشد: از نظر ما، یک حزب کوچک می‌تواند

این کار را انجام دهد، اما اگر یک حزب توده‌ای، حزب توده‌ای به معنایی که به صورت دگم اعلام شده، بکوشد، به احتمال بسیار شکست خواهد خورد. او در این باره چه می‌گوید؟

به نظر ما، چنین حزب توده‌ای، که بر اساس اصل «هرچه بیشتر دربرگرفتن و سپس با ضرب و زور شکل دادن» ساخته می‌شود تا زیر فشار و کوبش رهبری‌اش «واقعاً انقلابی» شود، چنین حزبی که به این شیوه و بر الگوی VKPD قواره می‌گیرد، در سراسر ساختار خود احتمال بالای شکست را حمل می‌کند. زیرا این توده‌ها صرفاً اعداد بی‌جان در دفترها و فهرست‌ها نیستند؛ آنان کارگران زنده‌اند که به جلسات می‌آیند، از شاخه‌های خود نمایندگان را به رهبری محلی می‌فرستند و از محل به ناحیه، و تأثیر نیت‌ها و افق‌های آنان خود را نشان می‌دهد.

شاید در جایی دیگر از جهان بتوان حزبی را بدین‌سان ساخت، با رهبری‌ای که به شیوه‌ای نظامی فرمان می‌دهد و با ترکهٔ گروهبانی در دست، اعضا را چونان «سر» یا «رقم» می‌شمارد. اما امروز این روش دیگر در آلمان، فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و بریتانیا کارساز نیست.

بی‌تردید ما نیز به خوبی می‌دانیم و خود نیز توضیح می‌دهیم که برای پیروزی انقلاب در کشورهای صنعتی پیشرفته به توده‌های وسیع نیاز است. البته حزب کمونیست باید این توده‌های گسترده را به دست آورد. اما اکنون می‌شنویم که «نامهٔ سرگشاده» منتشرشده در آلمان به‌عنوان روشی نمونه برای جلب توده‌ها توصیه می‌شود. امیدوارم رفقای خارج از کشور با این نامهٔ سرگشاده آشنا باشند؛ متنی که آمیزه‌ای از هر چیز قابل تصور است. خب، در این جا باید بگوییم که البته نامهٔ سرگشاده با نیت خیر برای جلب توده‌ها و کمک به پیشرفت آنان نوشته شده بود.

با این همه، بدخواهان می‌گویند قصد واقعی نامهٔ سرگشاده انجام تبلیغات انتخاباتی بوده است. اکنون وارد مجادله بر سر این موضوع نمی‌شوم، اما می‌گویم روش نامهٔ سرگشاده ناکارآمد و غیردیالکتیکی است. این روشی است برای جذب توده‌ها همان‌گونه که هستند، نه با مکتب بر رنج و ستم‌شان، بلکه صرفاً با پیوند خوردن به شیوهٔ تفکر موجود آنان. البته جملهٔ پایانی می‌گوید: «ما خوب می‌دانیم که این کافی نیست، اما با این حال مطالبه می‌کنیم...» توده‌ها این تناقض را درک نمی‌کنند، اما می‌دانند که کار را نمی‌توان این‌گونه پیش برد؛ یا از سوی دیگر، هنوز کورند و حقیقت را نمی‌بینند. و چنین نتیجه می‌گیرند که اگر حتی کمونیست‌ها هم می‌گویند باید این را مطالبه کنیم، پس لابد چیز خوبی است. خلاصه این‌که، توهمات اپورتونیستی توده‌ها تقویت می‌شود. اگر می‌خواهیم توده‌ها را به دست آوریم، باید بگوییم که «اقدام مارس» اخیر، به‌عنوان یک کل، با همهٔ خطاها و ضعف‌هایش، روشی بسیار بهتر برای جلب توده‌هاست تا نامهٔ سرگشاده.

درست است که صدها هزار، شاید میلیون‌ها نفر، دست خود را در حمایت از نامهٔ سرگشاده بالا بردند. اما این کار آنان را به آرمان کمونیسم جلب نکرد. افزون بر این، درست است که در جریان «اقدام مارس» توده‌های گسترده نه فقط با سخن، بلکه با به‌کار گرفتن میله‌های آهنی در کارخانه‌ها برای بیرون‌راندن کسانی که به اعتصاب فرا

می خواندند، علیه مبارزان برگشتند. اما این دقیقاً همان شیوه‌ای است که فرایند دیالکتیکی طی می‌شود. در آغاز، ما کسانی را که آماده و قادر به مبارزه‌اند متحد می‌کنیم تا بتوانند پیشروی کنند. سپس، پس از مدتی، همان توده‌هایی که با این اقدام مخالف بودند، خواهند فهمید و خواهند آموخت. خواهند گفت: «ما با این مبارزه مخالف بودیم؛ گمان می‌کردیم اوضاع بهتر خواهد شد، اما نشد، و اکنون می‌بینیم که شما حق داشتید—همان‌هایی که آن زمان با میله‌های آهنی بر سرشان زدیم.» در مجموع، این راه درست به دست آوردن توده‌هاست.

رفقا، برای ما در KAPD نه تزه‌ای ارائه شده در این جا و نه اصلاحیه‌ها مسئله اصلی‌اند. من مأموریتی ندارم و نمی‌توانم له یا علیه هیچ‌یک موضع بگیرم، به این دلیل ساده که این تزه‌ها در مجموع آشکارا بر بنیان تصمیمات پیشین کنگره دوم استوارند. این‌ها ادامه همان مسیرند و در برخی جهات بی‌تردید بهبودهایی نیز به شمار می‌آیند، و ما ممکن است از این بابت استقبال کنیم، اما مسئله اصلی این نیست. ما همچنان بر این باوریم که وظیفه اساسی، اصلاح تصمیمات پایه‌ای خطوط راهنمای تاکتیکی و استراتژیک گسترده‌ای است که کنگره دوم تصویب کرده است. از این رو، ما تزه‌های کنگره دوم خود را که به جنبش اتحادیه‌ای، شوراهای کارخانه و کنترل کارگری تولید، و نیز تزه‌های ما درباره انقلاب پرولتری می‌پردازد، به هیئت‌ها و هیئت‌رئیس ارائه می‌کنیم.^۴ ما باور نداریم که این‌ها دیر رسیده‌اند؛ و اگر با اندکی تأخیر رسیده باشند، تقصیر شماست، زیرا زودتر به ما توجه نکردید. امیدواریم بسیاری از هیئت‌ها این تزه‌ها را با خود ببرند تا بذری بحثی شوند که ما را سریع‌تر و مطمئن‌تر از تزه‌هایی که کنگره دوم در این زمینه‌ها تصویب کرد، به پیروزی برساند.

می‌خواهم به اختصار به حملات دیروز رفیق بوخارین به ما بپردازم. رفیق بوخارین به شدت به ما تاخت، اما با استدلال‌هایی به‌غایت کتابی. او چند جمله از جزوه‌ای از رفیق گورتر نقل کرد و گمان برد می‌تواند با این عبارات ما را از پا درآورد. در این میان، او یک جمله تعیین‌کننده را خواند، اما بی‌گمان بسیاری از شنوندگان آن را از دست دادند. آن جمله چنین بود: «پرولتاریای کرونشتات علیه شما، علیه حزب کمونیست، شورید. شما در پترزبورگ وضعیت محاصره اعلام کردید که علیه پرولتاریا نیز معطوف بود...!» این، سازگاری درونی رویدادهاست—هم در قبال مسیر عمل روسیه و هم در قبال اشکال مقاومتی که در برابر آن پدید می‌آید. گورتر همواره این امر را به‌عنوان امری ناگزیر به رسمیت می‌شناخت و بر آن تأکید می‌کرد. این همان جمله‌ای است که باید خواند تا فهمید نه رفیق گورتر و نه KAPD جانب شورشیان کرونشتات را نگرفته‌اند؛ بلکه می‌گفتند این دشواری‌ها در خود این وضعیت نهفته است. و وقتی رفیق بوخارین می‌گوید رفیق گورتر بهترین نظریه پرداز ماست، خب، شاید درست باشد؛ اما او بسیار از پراتیک ما آموخته است و ما نیز از او. بنابراین اکنون می‌توانم بگویم که اگر

^۴ برای قطعه‌نامه‌های KAPD بنگرید به آرشیوهای RGASPI, Comintern، شماره بایگانی ۵/۱/۴۹۰، و نیز نشریه KAPD با عنوان Proletarier، شماره‌های ۱ و ۷ [—J.R.] .

گورتر در نوشته‌های نظری‌اش از خطِ حزب منحرف می‌شد، که تا کنون چنین نکرده است، باز هم خطِ حزب حاکم است، نه خطِ رفیق گورتر.

بار دیگر می‌گوییم که رفیق بوخارین دیروز با استدلال‌هایی صرفاً کتابی به مصافِ ما آمد. او هیچ استدلالی برگرفته از زندگی واقعی - نه از تجربهٔ ما و نه از تجربهٔ VKPD - پیش نکشید، و نمی‌تواند هم پیش بکشد. این گونه بازی‌های لفظی که رفیق بوخارین دیروز علیه ما به کار گرفت، شاید در یک کنگره، برای کسانی که واقعیت‌ها را نمی‌دانند و نمی‌توانند بدانند، اثری داشته باشد؛ اما در آلمان چنین نخواهد بود، جایی که ما خواهیم رفت و گزارش خواهیم داد که دقیقاً همان چیزی که بسیاری از رفقای این جا آن را «لغزش‌های چپ‌روانه» می‌نامند، چه بوده است.

۴ ژوئیه، بحث درباره وضعیت جهانی و مسئله اتحادیه‌های کارگری

برگمان (فرانتس مایر، KAPD) رفقا، دیروز رفیق زینوویف در گزارش خود بر اهمیت تعیین‌کننده موضع ما نسبت به اتحادیه‌های کارگری برای توسعه و پیشبرد انقلاب تأکید کرد. همان‌گونه که می‌دانیم، تصرف قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی باید هم‌زمان و دست در دست یکدیگر پیش برود. در واقع، بسیار بیشتر از به دست گرفتن قدرت سیاسی و اقتصادی صرف در میان است. حتی اکنون باید خود را برای این واقعیت آماده کنیم که گرفتن قدرت به خودی خود هیچ چیز را محقق نمی‌کند، مگر آن که پیش‌شرط‌های تقویت و حفظ این قدرت را فراهم کرده باشیم. این همان مسئله‌ای است که اکنون باید برای آن راه‌حلی بیابیم.

در مرحله پیشین انقلاب در کشورهای گوناگون دیده‌ایم که بخش‌هایی دست به تصرف قدرت زدند، اما نمی‌دانستند چگونه این قدرت را، پس از آن که به دستشان افتاد، تقویت و تثبیت کنند. این همان وضعیتی بود که در سال ۱۹۱۸، هنگام بروز انقلاب آلمان، رخ داد؛ در آن زمان، وظیفه، تثبیت قدرت اقتصادی بود. رفقا، باید علل این امر را بررسی کنیم. رفقا باید بیازمایند که برای جلوگیری از چنین خطاهایی چه باید کرد و چه راه‌ها و ابزارهایی می‌توان به کار گرفت تا از تکرار آن‌ها در آینده پیشگیری شود.

در کشورهای سرمایه‌داری به‌غایت توسعه‌افته، نمی‌توان و نباید به رخدادهای تصادفی تکیه کرد و به این توهم میدان داد که «همه چیز خودبه‌خود درست خواهد شد». به‌طور مشخص، تا آن‌جا که در چارچوب جامعه سرمایه‌داری ممکن است، باید بکوشیم نهادهایی پدید آوریم که بتوانند، وقتی فرصت انجام وظیفه‌شان فرا می‌رسد، فوراً به عمل درآیند. گزارش دیروز رفیق هکرت تحلیلی به ما ارائه داد که نشان می‌داد اتحادیه‌های کارگری قدیم در جامعه سرمایه‌داری چه وظایفی را بر عهده می‌گرفتند و می‌کوشیدند انجام دهند. رفیق زینوویف نیز به‌روشنی و با تمایز کامل نشان داد که اتحادیه‌ها در انقلاب چه باید بکنند و چگونه—چنان‌که توضیح دادم—باید قدرت اقتصادی را تثبیت کنند و به ساختن آن یاری رسانند.

بباید وظیفه و ساختار اتحادیه‌های کارگری در سرمایه‌داری را بررسی کنیم. در همه‌جا در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، وظیفه آن‌ها بهبود شرایط زندگی طبقه کارگر بود. این وظیفه‌ای که اتحادیه‌ها بر عهده گرفته بودند، دیگر قابل انجام نیست و دیگر نمی‌تواند محقق شود. در این باره میان ما اختلافی وجود ندارد. با این همه، می‌بینیم که بسیاری از اتحادیه‌ها هنوز هم می‌کوشند همین وظایف کهنه‌ای را انجام دهند که در دوران پیش‌انقلابی مناسب و درست بود. اما اکنون واقعیت‌ها آشکار می‌سازد که این وظایف دیگر قابل تحقق نیستند. این اتحادیه‌ها اکنون به سلاح کمکی دولت سرمایه‌داری بدل شده‌اند.

رفیق زینوویف دیروز گفت که دولت‌های سرمایه‌داری امروز طبقه کارگر را نه فقط با شمشیر، بلکه با فریب نیز در بند نگه می‌دارند. و این دستگاه دولتی فریب که به‌طور دائم طبقه کارگر را مقهور می‌کند، اکنون همان اتحادیه‌های کارگری قدیم‌اند. آن‌ها امروز چنین‌اند. این را بیش از همه در آلمان می‌بینیم. آن‌ها به چیزی کم‌تر از یک ابزار و سنگر دولت سرمایه‌داری بدل نشده‌اند.

رفقا، برخی می‌پندارند که امروز می‌توان چنین سازمان‌هایی را به دست آورد و به ابزار انقلاب تبدیل کرد. در این باره، نظر KAPD - و نه فقط این حزب، چنان‌که در این جا گفته شد - با نظر اکثریت احزاب وابسته به انترناسیونال کمونیستی کاملاً متفاوت است. همان‌گونه که گفتیم، KAPD در این دیدگاه تنها نیست؛ زیرا نمایندگان کارگاه‌ها در بریتانیا، IWW در ایالات متحده، و سازمان‌های سندیکالیستی در فرانسه، اسپانیا و ایتالیا نیز دیدگاهی دیگر دارند: این‌که با «فتح» اتحادیه‌های ضدانقلابی نمی‌توان آن‌ها را به ابزار انقلاب بدل کرد و به کمک آن‌ها توده‌های کارگر را انقلابی ساخت.

در آلمان به‌روشنی می‌بینیم که این الگو چگونه شکل می‌گیرد و پیش می‌رود. تا کنون، رفقای VKPD مدافع سیاست «فتح اتحادیه‌ها» بوده‌اند. اما دیروز، برای نخستین بار، در سخنان زینوویف و هکرت، هرچند نه به‌صراحت، شنیدیم که اتحادیه‌ها باید درهم شکسته شوند. اگر قرار است امور به این نحو طرح شوند، اگر سخن از درهم‌شکستن اتحادیه‌هاست، شاید میان ما و اکثریت وجه مشترکی پدید آید. ما قاطعانه طرفدار کنارزدن اتحادیه‌های ضدانقلابی کهنه هستیم؛ نه از سر لذت تخریب، بلکه چون می‌بینیم که آن‌ها به نهادهای واقعی دولت سرمایه‌داری بدل شده‌اند که دولت از آن‌ها برای سرکوب، به بدترین معنای کلمه، انقلاب استفاده می‌کند.

در سال ۱۹۱۸، فروپاشی ارتش آلمان چنان می‌نمود که لحظه تسخیر قدرت فرارسیده است. گویی تنها چند ساعت، چند دقیقه با در دست گرفتن قدرت فاصله داشتیم. درست در همان زمان، اتحادیه‌های کارگری آلمان و ارگان‌های رهبری آن‌ها، که در طول جنگ از همان آغاز تا پایان موعظه «تحمّل کردن و دوام آوردن» می‌کردند، دولتی را که فروپاشیده بود، دوباره سرهم‌بندی کردند. این رهبران اتحادیه‌ها، نوسکه و دیگران، بودند که با کمک یک کلیک افسران، دسته‌های بورژوازی از هم‌گسیخته را از نو سازمان دادند و بدین‌سان راه انقلاب در آلمان را سد کردند.

امروز سراسر طیف اتحادیه‌های کارگری قدیمی پیرامون این دیدگاه متحد شده‌اند. رفقا، آنان می‌کوشند مبارزه علنی توده‌های کارگر را با نبردهای نمایشی جایگزین کنند. در سال ۱۹۱۸، با الگو گرفتن از انقلاب روسیه، کارگران

^{۱۵} در متن صورت‌جلسات استنوگرافیک گزارش‌های گریگوری زینوویف و فریتس هکرت درباره مسئله اتحادیه‌های کارگری در نشست پانزدهم، هیچ اشاره‌ای به این‌که اتحادیه‌ها باید درهم شکسته شوند دیده نمی‌شود. به‌نظر می‌رسد برگمان به چیزی اشاره دارد که خود او بعدتر آن را «نتایج اجتناب‌ناپذیر» استقرار هسته‌های کمونیستی در اتحادیه‌ها می‌نامد [J.R.—].

آلمان به ایجاد شوراهای کارگری دست زدند. ایده شوراهای کارگری بارها و بارها در میان توده‌های پرولتاریای آلمان سربرآورد؛ مفهومی که حاضر نبود دفن و سرکوب شود. در همین حال، رهبران اتحادیه‌ها تا آوریل و مه ۱۹۱۹ پیچ‌وتاب می‌خوردند. آنان در آغاز با ایده شوراهای کارگری به شدت مخالفت کردند و با سرنیزه آن‌ها را به طرزی خشن سرکوب نمودند. اما این ایده پیوسته بازمی‌گشت. از این‌رو، این عروسک‌های اتحادیه‌ای به تدوین «قانون شوراهای کارگری» یاری رساندند؛ قانونی که احتمالاً قرار بود برای توده‌های کارگر نوعی نفوذ بر تولید، مصرف و کل فرایند اقتصادی تضمین کند.^{۱۶} توده‌های بزرگی از کارگران فریب خوردند و گمان بردند این قانون شوراهای واقعاً به آنان بر تحولات آینده نفوذ خواهد داد. اما رفته‌رفته روشن شد که این قانون به گونه‌ای زیرکانه طراحی شده است تا چیزی جز گریزی علیه انقلاب نباشد. امروز می‌بینیم توده‌های کارگری‌ای که آن زمان طعمه این قانون شوراهای شدند، اکنون از این ایده روی گردانده‌اند.

این بدان معنا نیست که همه کارگران همین حالا این فریب آشکار را دریافته‌اند. با این‌همه، امروز شاهدیم که بخش‌های بزرگی از کارگران انقلابی در پیکاری پرتوان علیه این قانون به ظاهر انقلابی و در واقع ارتجاعی سلاح برداشته‌اند. شوراهایی که آن زمان انتخاب و برپا شدند، برای توده‌ها ابزار انقلاب نیستند، بلکه چیزی کم‌تر از ابزار ارتجاع نیستند. ما این را در هر مبارزه‌ای، بزرگ یا کوچک، می‌گوییم. بگذارید تنها یک نمونه بیاورم. در ماه مارس، هنگامی که مبارزه در آلمان مرکزی آغاز شد و گسترش یافت، در بزرگ‌ترین کارخانه این منطقه، کارخانه‌های لئونا، اعتماد به این شوراهای چنان فروکاسته بود که نخستین اقدام بیست‌وپنج هزار کارگر آن‌جا برانداختن شورای قانونی و انتخاب یک کمیته اقدام انقلابی به جای آن بود.

هکرت: این مزخرف محض است.

برگمان: خب، رفیق هکرت، من بیش از شما با وضعیت لئونا آشنا هستم و می‌دانم آن‌جا چه رخ داد. یک رفیق از VKPD و یکی از KAPD، پس از کشاکشی، این شورا را برانداختند و صبح سه‌شنبه [۲۲ مارس] کارگران کارخانه یک کمیته اقدام انقلابی انتخاب کردند. وضعیت تقریباً همه‌جا چنین بود، هر جا که کارگران به مبارزه برخاستند.

رفقا، اکنون باید ارزیابی کنیم که آیا تحولات می‌توانند و باید در این مسیر ادامه یابند یا نه. می‌بینیم که کارگران به این شوراهای کارخانه‌ای که بر اساس قانون شوراهای به‌طور قانونی برپا شده‌اند، اعتمادی ندارند. پس باید بکوشیم کارگران را به شیوه‌ای دیگر گرد آوریم و شوراهایی دیگر به آنان بدهیم؛ شوراهایی که آنگاه، در فردای انقلاب

^{۱۶} احتمالاً اشاره‌ای است به قانون آلمان که در ۲ فوریه ۱۹۲۰ تصویب شد. افزون بر این، موجودیت شوراهای کارگری در ماده ۱۶۵ قانون اساسی جمهوری وایمار نیز به رسمیت شناخته شده بود [—J.R.—].

پیروزمند، واقعاً از اعتماد توده‌های وسیع پرولتاریای صنعتی برخوردار باشند. این چگونه ممکن می‌شود؟ آیا در چارچوب جنبش کنونی اتحادیه‌ای ممکن است یا نه؟ ما می‌گوییم ممکن نیست. اتحادیه‌های قدیمی در عمل نشان داده‌اند که خود به بخشی - و آن هم بخشی نیرومند - از دولت سرمایه‌داری بدل شده‌اند.

نه فقط در آلمان، بلکه همه‌جا اتحادیه‌ها چنین مسیری را پیموده‌اند. این را در ایالات متحده با اتحادیه‌های بزرگ تحت رهبری گامپرز می‌بینیم. همین‌طور، بسیار تازه، در هفته‌های اخیر در بریتانیا، و نیز در اعتصاب عظیم ایتالیا که با یاری حزب سوسیالیست ارتجاعی شکست خورد. همه‌جا می‌بینیم اتحادیه‌های قدیمی و احزاب قدیمی سوسیال‌دموکرات دست در دست هم دارند. آنان برای پل زدن بر تضادهای طبقاتی با هم همکاری می‌کنند، حال آن‌که ما کمونیست‌ها وظیفه‌ای داریم، و باید آن را انجام دهیم، و آن برجسته کردن همین تضادهاست. سیر تکامل و کل ساختار اتحادیه‌های قدیمی آن‌ها را به نهادهایی بدل کرده است که درون جامعه سرمایه‌داری کار می‌کنند و با آن سازگار شده‌اند.

ابتکار و عزم افراد، یا حتی اقلیت‌های نسبتاً بزرگ، در این اتحادیه‌ها مجالی برای تنفس نمی‌یافت. با توجه به شبکه انبوه قوانین، اساسنامه‌ها و آیین‌نامه‌ها، عملاً ناممکن بود که اقلیت‌های معنادار بتوانند در برابر اراده رهبران اتحادیه‌های منفرد پیشروی کنند. همه‌جا می‌بینیم که اکثریتی چشمگیر از اعضای فعال اتحادیه مورد تعرض قرار می‌گیرند و ناچارند برخلاف میل خود در برابر دیکتاتوری رهبرانی تمکین کنند که مهار سازمان، و در واقع سراسر دستگاه آن، از جمله منابع مالی‌اش، را محکم در دست دارند. از این‌رو، این توده‌های عظیم اعضا مطلقاً قادر نیستند به‌نحو انقلابی کنش‌گری کنند. آنان به اطاعت محکوم‌اند و برخلاف اراده خویش ناگزیرند در حفظ اتحادیه‌های سرمایه‌دارانه کنونی مشارکت کنند. از نظر ما، انقلابی کردن چنین اتحادیه‌هایی ممکن نیست.

کوشش‌های بسیاری از این دست صورت گرفته است، و اکنون می‌توانیم ببینیم نخستین و قاطع‌ترین آن‌ها در آلمان چگونه پیش می‌رود. رفقای VKPD چنین تلاشی را با تشکیل «هسته‌ها» درون اتحادیه‌ها، هسته‌های کمونیستی، برای انقلابی کردن اتحادیه‌ها آغاز کردند. اما منطق چنین هسته‌هایی اخلال و ویران کردن اتحادیه‌هاست. هر قدر هم انکار کنید، هر جا این هسته‌ها برپا شده‌اند، در واقعیت چیزی که می‌بینیم از هم‌گسیختن بافت اتحادیه ملی است. همه‌جا آشکار است که تشکیل هسته‌ها نه ماهیت اتحادیه‌ها را تغییر می‌دهد و نه چنگ رهبران بر عضویت را می‌شکند؛ بلکه آنچه مشاهده می‌کنیم این است که تا وقتی توده‌ها به‌لحاظ سازمانی به این رهبران اتحادیه‌ای ضدانقلابی بسته‌اند، بیش از آن‌که از شعارهای احزاب کمونیست پیروی کنند، متمایل‌اند از شعارهای همان رهبران تبعیت کنند.

نمونه‌های نزدیک این وضعیت را در آلمان مرکزی تجربه کرده‌ایم؛ جایی که توده‌های وسیعی که عضو VKPD بودند، از شعارهای حزب خود پیروی نکردند، زیرا به‌عنوان اعضای اتحادیه از شعارهای اتحادیه علیه اعتصاب تبعیت

کردند. و هر جا بنگرید، همین‌گونه است. رفیق زینوویف دیروز در این‌جا به ما گفت که اتحادیه‌ها باید نهادهایی باشند که ساختن جامعه آینده را بر عهده گیرند و در بنای جامعه کمونیستی تا حد امکان نقش و نفوذ داشته باشند. اما به گذشته اتحادیه‌ها، به وظایفی که پیش‌تر بر عهده گرفته‌اند، و به مبارزه کنونی آن‌ها در قبال انقلاب بنگرید: آنچه می‌بینیم درست نقطه مقابل نحوه‌ای است که در انقلاب از آن‌ها استفاده می‌شود و آنچه امروز باید به آن بدل شوند.

در آلمان، حتی در خلال جنگ نیز بیزاری نیرومندی نسبت به جنبش اتحادیه‌ای پدید آمد و حتی بخش‌های بزرگی از کارگران از اتحادیه‌های قدیمی جدا شدند. هنگامی که انقلاب آغاز شد، در هفته‌های نخست، گمان می‌کردیم مسئله اتحادیه‌ها چندان فوریت ندارد. در کنگره مؤسس اتحادیه اسپارتاکوس این مسئله به‌گونه‌ای که امروز ضروری است حل و فصل نشد. در آن زمان می‌پنداشتیم موج انقلاب به‌سرعت پیش خواهد رفت (و در این باور تنها نبودیم؛ رفقای دیگر، از جمله رفقای روس نیز درباره آهنگ انقلاب دچار خطا بودند). تصور می‌کردیم شتاب انقلاب در آلمان و دیگر کشورها بیشتر خواهد بود و مسئله اتحادیه‌ها نقشی را که در واقع در روند انقلاب ایفا کرد، ایفا نخواهد کرد. بار دیگر تأکید می‌کنم: حتی در دوران جنگ، بخش‌های مهمی از کارگران اتحادیه‌های قدیمی را ترک کردند، زیرا خیانت آن‌ها آشکارتر از پیش از جنگ شده بود. از همین رو، در همان ماه‌های نخست انقلاب، شعار اتحادیه اسپارتاکوس خطاب به توده‌های کارگر این بود: «از اتحادیه‌ها بیرون!»

این شعار، به‌ویژه در میان توده‌های کارگر حوزه رور، بازتاب نیرومندی یافت. در این‌جا، در فدراسیون معدن کاران آلمان، خیانت چنان عریان و آشکار بود که بخش بزرگی از معدن کاران این شعار را پذیرفتند و سازمان‌های کارخانه‌ای خود را بنیاد نهادند. بعدها، البته، بهترین رهبران انقلاب، روزا لوکزامبورگ، کارل لیبکنشت، لئو یوگیشس، و هزاران هزار پرولتاریای گمنام، بر زمین افتادند. لوی و دارودسته‌اش دست‌بالا را یافتند و این شعار دگرگون شد، بلکه وارونه گردید، زیرا آنان از مبارزه هراس داشتند. آنان می‌خواستند از رویارویی با بوروکراسی اتحادیه‌ای ارتجاعی بگریزند. شعار «ورود به اتحادیه‌ها و انقلابی کردن آن‌ها از درون، و به‌دست آوردن شان» را در پیش گرفتند.

این مسیر در ادامه انقلاب گسترش یافت. آنان به تشکیل هسته‌ها روی آوردند. هر جا که چنین شد، خیلی زود آشکار گردید که اتحادیه‌ها نمی‌توانند به شکل پیشین خود یکپارچه بمانند. نه فقط اعضای هسته‌ها، بلکه واحدهای کاملی از سازمان‌ها از فدراسیون‌های آلمان اخراج شدند. امروز در آلمان مواردی وجود دارد که در آن‌ها همه اعضای پیشین هسته‌ها، و حتی بخش‌های کاملی از سازمان، از فدراسیون‌ها اخراج شده‌اند. بنابراین، در واقعیت، نتیجه چیزی جز ویران شدن اتحادیه‌ها نیست. بوروکراسی قدیمی اتحادیه‌ای مدعی است که این روند اتحادیه‌ها را ویران و از هم گسیخته است، و من نیز همین را می‌گویم. در مقابل، رفقای VKPD ادعا می‌کنند که چنین نیست و آنان

این هسته‌ها را برای «ساختن» اتحادیه‌ها تشکیل می‌دهند. آنان می‌پندارند می‌توانند روحی انقلابی در اتحادیه‌هایی بدمدند که به دژهای استوار ارتجاع بدل شده‌اند.

رفقا، همان‌گونه که دیروز گفته شد، طبقه کارگر هم با شمشیر و هفت‌تیر و هم با فریب، یعنی هم به‌واسطه ارتش و هم به‌وسیله بوروکراسی اتحادیه‌های کارگری، به انقیاد کشیده می‌شود. شما نمی‌توانید روحی کمونیستی در ارتش دائمی بدمید؛ در این باره هیچ تردیدی نیست. همان‌گونه که نمی‌توان ارتش دائمی را به ابزاری برای انقلاب بدل کرد، با ابزارهای فریب، یعنی اتحادیه‌های کارگری، نیز نمی‌توان چنین کرد. این روند در همه‌جا به همین نحو در حال تکوین است. از همین‌رو شعار کمونیست‌ها نباید «به‌دست‌آوردن اتحادیه‌ها»، بلکه «درهم‌شکستن آن‌ها و هم‌زمان، ساختن سازمان‌های نو» باشد.

رفقا، امروز باید شکل سازمانی‌ای را به‌روشنی بازشناسیم و تعریف کنیم که پرولتاریا برای حفظ و تضمین قدرت خود پس از پیروزی بدان نیازمند است. از این‌رو، حتی اکنون و به‌ویژه در کشورهای بسیار توسعه‌افته اروپای غربی، لازم است توده‌های پرولتاریا را تا حد امکان به ایجاد ارگان‌هایی سوق دهیم که مأموریت‌شان به‌دست‌گرفتن کنترل تولید باشد. هکرت دیروز گفت که سلول‌هایی که در کارخانه‌ها برپا می‌شوند باید فراتر از خود رشد کنند و به سازمان‌هایی در مقیاس صنعت بدل شوند. ما نیز همین هدف را دنبال می‌کنیم، اما در صورتی متمایزتر، از طریق «یونیون‌ها»ی گوناگونی که در جریان انقلاب آلمان پدید آمدند.

سندیکای قدیمی کارگران معدن که پیش‌تر به آن اشاره کردم، در کلیت وجود و جهت‌گیری خود، خصلتی متفاوت از سازمان‌های کهن دوره پیشین نشان می‌دهد. این تشکل در ستیزی سخت با ارتجاع، با «آمستردامی‌ها»، ایستاده است و نشان می‌دهد که قادر است ارگان‌هایی بسازد که توان به‌دست‌گرفتن کنترل تولید را داشته باشند. البته این سازمان‌ها هنوز از ضعف‌ها تهی نیستند، اما در جریان انقلاب پالوده‌تر و استوارتر خواهند شد. برای مثال، در سندیکای معدن‌چیان هنوز این باور وجود دارد که شوراهای کارخانه‌ای مستقر بر پایه قانون ابزار انقلاب‌اند. اما حتی سازمان‌های محل کار و سراسری معدن‌چیان نیز در روند انقلاب درخواهند یافت که قانون شوراهای کارخانه‌ای وسیله‌ای عریان برای فریب است.

اتحادیه عمومی کارگران آلمان (AAUD) که پیوندی نزدیک با KAPD دارد، از همان آغاز اعلام کرد و به‌رسمیت شناخت که اتحادیه‌های کارگری امروز در مسیری دیگر حرکت می‌کنند، باید به شیوه‌ای متفاوت ساخته شوند و باید روش‌های دیگری برای مبارزه و پیکار یافت AAUD. به‌طور کلی روش‌های مبارزه‌ای را که پیش‌تر در اتحادیه‌ها به‌کار می‌رفت رد می‌کند. اساسنامه آن به‌عنوان شرط عضویت در سازمان‌های کارخانه‌ای تصریح می‌کند که عضو باید از دیکتاتوری پرولتاریا پشتیبانی کند. همچنین مقرر می‌دارد که اعضا باید سلاح کهنه و فاسد کنش سیاسی، یعنی مشارکت در انتخابات پارلمانی، را رد کنند. این اتحادیه از دل صفوف خود و از سازمان‌های کارخانه‌ای‌اش

شوراهایی پدید می‌آورد که در روز نبرد، ارگان‌های اعمال قدرت خواهند بود. در آن روز، توده‌های پرولتاریا از این ارگان‌ها پشتیبانی خواهند کرد.

این شوراها، رفقا، همانند شوراهای جعلی‌ای نیستند که در آغاز سال ۱۹۱۹ در آلمان سربرآوردند. آن‌ها شوراهایی نیستند که در قوانین دولت سرمایه‌داری لنگر انداخته باشند، بر پایهٔ قانون شوراهای کارخانه‌ای تأسیس و انتخاب شده باشند و مأمور تضمین افزایش تولید و استقرار «نظم و قانون» در کارگاه باشند. برعکس، این‌ها شوراهایی‌اند که خود توده‌های کارگر آن‌ها را می‌سازند؛ همان‌هایی که پشت‌گیر و میز کار ایستاده‌اند، کارگران کارخانه را در پیکار روزمره‌شان رهبری می‌کنند و ارادهٔ رفقای شاغل در کارخانه را بیان می‌دارند. این‌ها شوراهایی ریشه‌دار در توده‌ها هستند که راه مبارزه را به آن‌ها نشان می‌دهند. این شوراها، رفقا، این ارگان‌ها، در روز نبرد واقعاً توده‌های کارگر را با خود خواهند داشت.

ما باید پیش‌شرط‌هایی را فراهم کنیم تا حتی در آلمان نیز بار دیگر شرایطی همانند ۱۹۱۸ پدید نیاید؛ زمانی که توده‌های کارگر و سربازان شوراها را آفریدند. در آن هنگام، پرولتاریای آلمان مفهوم شوراها را در نمی‌یافت؛ آنان جز اندکی اطلاعات پراکنده که از روسیه به ما رسیده بود چیزی از آن نمی‌دانستند. اگر امروز، در این دورهٔ انقلابی، این شوراها را نسازیم و بدین‌سان راه پیش‌رو را در عمل به توده‌ها نشان ندهیم، خطر جدی آن است که در خیزش انقلابی آینده، پرولتاریا بار دیگر خیانت ببیند و بار دیگر دریابد که ارگان‌های لازم برای تضمین پیروزی‌اش را در اختیار ندارد. از همین‌رو ما موظفیم این نهادها را همه‌جا پدید آوریم.

این روند فقط به آلمان محدود نیست؛ در شماری از کشورهای سرمایه‌داری بسیار توسعه‌افته نیز شاهد حرکت رویدادها در همین مسیر هستیم. در بریتانیا جریانی چون «نمایندگان کارگاه» را می‌بینیم که مبارزه‌ای پرتوان علیه سندیکالیسم بریتانیایی پیش می‌برند. نفوذ آنان امروز از نظر عددی محدود است، زیرا این سازمان‌های کارگری ناگزیرند نه فقط با بوروکراسی اتحادیه‌ای، بلکه هم‌زمان با تمام قدرت دولت نیز درگیر شوند. در تقریباً هر کشوری، اتحادیه‌های کهنه به بازوان دولت بدل شده‌اند و از حمایت بسیار گستردهٔ حکومتی برخوردارند. پس از نبردهای آلمان مرکزی مشاهده کردیم که در کارخانه‌های عظیم، کارگران اکنون ناچارند به سازمان‌های قدیمی اتحادیه‌ای بپیوندند؛ کارفرمایان بر آنان فشار می‌آورند که اگر می‌خواهند دوباره در کارخانه کار کنند، چنین کنند. همه‌جا می‌بینیم که رویدادها به این‌گونه پیش می‌روند. و با این همه، این رفقا هنوز اصرار دارند که می‌توان این اتحادیه‌ها را از درون «به‌دست آورد» و روحی کمونیستی در آن‌ها دمید. این توهمی است که هیچ‌گونه مماشاتی با آن نمی‌توان کرد. ما بر این باوریم که چنین امری ناممکن است و زندگی نیز این باور را تأیید می‌کند. امروز باید ارگان‌هایی بیافرینیم که بتوانند مبارزه را علیه این دژهای مدافع دولت سرمایه‌داری به‌دست گیرند.

رفقا، جنبش کارگری بین‌المللی، جنبش کمونیستی بین‌المللی باید توجه خود را بر این امر متمرکز کند. برای پرهیز از خطا و برای درک مسیر تحولات در کشورهای سرمایه‌داری، باید این راه را در پیش گیرد تا بتواند آنگاه که قدرت را در این کشورها به دست می‌آورد، آن را حفظ و تثبیت کند. همان‌گونه که امروز می‌بینیم، اتحادیه‌های کهنه حتی اکنون نیز وظیفه دارند تضادهای طبقاتی هرچه حادثتر را بیوشانند، بر آنها سرپوش بگذارند و کارگران را بفریبند. از همین‌رو، وظیفه ما دوچندان است که در عمل به کارگران نشان دهیم اکنون نیز می‌توان ارگان‌های کارآمدی ساخت که راهی دیگر را پیش روی توده‌های کارگر بگذارند. این ارگان‌ها در عمل به کارگران نشان خواهند داد که نظام شورایی چه باید باشد. این کار در اتحادیه‌های کهنه ممکن نیست. تصور ما از اتحادیه‌ها آن است که آنها را به‌مثابه سازمان‌های کارخانه‌ای در نقطه تولید بنا کنیم؛ جایی که توده‌های عظیم کارگران در کنار هم‌اند و در محل کار وحدتی بزرگ می‌سازند. در این جا هر کارگر باید تا حد امکان به فعالیت در شکل‌دهی به سازمان خود کوشانده شود، تا به روند کلی تحول و کنش جمعی علاقه و تعلق پیدا کند.

رفقا، ما نباید اتحادیه‌های ملی‌ای بسازیم که در آنها دیکتاتوری‌ای در مرکز، از بالا به پایین فرمان براند. چنین چیزی نباید باشد. برعکس، اراده توده‌ها، توده‌های کارگر صنعتی پیشرفته، باید از پایین به بالا بیان شود. سرچشمه این قدرت خود کارخانه است. این‌جا، در فرایند تولید، باید کارگران را آموزش دهیم و پرورش دهیم تا به‌راستی به ابزارهای انقلاب بدل شوند. از این‌رو، تمرکزگرایی از بالا به پایین نمی‌تواند مبنای شکل‌دهی به اتحادیه‌ها باشد؛ بلکه درست برعکس. در کارخانه‌ها، کارگران را در سازمان‌های کارخانه‌ای متحد می‌کنیم. کارگران کارخانه‌ها شوراها و نهادهای خود را برمی‌گزینند؛ نهادهایی که نماینده منافع آنان‌اند.

رفیق هکرت دیروز گفت که ما، حزب کارگران کمونیست (KAPD)، از پرداختن به مسائل روز سر باز می‌زنیم و همواره تمرکز خود را صرفاً بر هدف برتر می‌گذاریم. وظیفه ما به‌عنوان کمونیست‌ها این نیست که شعارهای مبارزه روزمره را به سوی توده‌های کارگر پرتاب کنیم؛ بلکه این شعارها باید از دل خود توده‌ها در کارخانه‌ها برخیزد. ما باید همواره به این توده‌های کارگر نشان دهیم که حل‌وفصل این مسائل روزمره نه شرایط آنان را به‌طور اساسی بهبود می‌بخشد و نه، چه رسد به آن، به سقوط جامعه سرمایه‌داری می‌انجامد. بلکه وظیفه ما، به‌عنوان کمونیست‌ها، آن است که همواره هدف برتر، سرنگونی سرمایه‌داری و ساختن جامعه‌ای کمونیستی، را به این توده‌های وسیع گوشزد کنیم. ما کمونیست‌ها وظیفه داریم در کنار آنان بجنگیم و در این مبارزات روزمره پیشاپیش‌شان حرکت کنیم. بنابراین، رفقا، ما مبارزه روزمره را رد نمی‌کنیم؛ بلکه در رأس توده‌ها در این مبارزات می‌ایستیم و همواره راه هدف بزرگ کمونیسم را به آنان نشان می‌دهیم.

این وظیفه احزاب کمونیست در این سازمان‌های کارگری است.

ما به خوبی آگاهییم که این سازمان‌های اقتصادی می‌توانند به سهولت به ورطهٔ اپورتونیسیم فروغلتند. همه‌جا خطر آن را می‌بینیم که هدف را درنیابند. این خطر را نه فقط در اتحادیه‌های کارگری آلمان، بلکه در اتحادیه‌های اکثر جاها که از کنفدراسیون‌های قدیمی گسسته و به شیوه‌ای انقلابی مبارزه می‌کنند، شاهدیم. این را در ایتالیا، در جریان اشغال کارخانه‌ها، دیدیم و نیز، تا حدی، در مورد IWW (کارگران صنعتی جهان) که اصولاً مبارزهٔ سیاسی را رد می‌کند. همه‌جا می‌بینیم که این روند به از دست رفتن ژرفا در این سازمان‌ها می‌انجامد. وظیفهٔ کمونیست‌ها آن است که این اتحادیه‌ها را با روح انقلابی، با روح کمونیسم، آکنده کنند تا به مسیر اپورتونیسیم نیفتند. از همین رو ما در همهٔ این مبارزات مشارکت می‌کنیم. هر جا که مبارزه‌ای درگیرد، کمونیست‌ها وظیفه‌ای قطعی دارند که پیشاپیش گام بردارند. رفقا، در بنیان‌گذاری این سازمان‌های کارخانه‌ای، می‌توانیم و نباید فراموش کنیم که آن‌ها را در مقیاسی گسترده به هم پیوند دهیم و به بلوکی متحد بدل کنیم که کلیتی یکپارچه می‌سازد. این سازمان‌های کارخانه‌ای در سطح محلی، منطقه‌ای و ملی به هم متحد می‌شوند، به گونه‌ای که می‌بینیم شالوده‌های یک نظام شورایی در درون جامعهٔ سرمایه‌داری شکل می‌گیرد. دست‌کم می‌توان نظام شورایی را در خطوط کلی آن برپا داشت و حفظ کرد و طبقهٔ کارگر را با این مفهوم آشنا ساخت.

ما مبارزه را در این مسیر پیش خواهیم برد و طبقهٔ کارگر را در همین چارچوب آموزش خواهیم داد تا به ابزارهایی برای درهم‌شکستن دولت سرمایه‌داری و ساختن دولتی کمونیستی بدل شوند. اگر چنین کنیم، رفقا، پیش‌شرط‌ها را از پیش، در درون جامعهٔ سرمایه‌داری، فراهم آورده‌ایم و آنگاه که انقلاب فرا رسد، با دست خالی نخواهیم ایستاد. ما طبقهٔ کارگر را با مفهومی که باید بی‌هیچ تردیدی در آنان نهادینه کنیم، آشنا کرده‌ایم. باید توسعهٔ این سازمان‌ها را پیش ببریم و در شکل‌دهی به آن‌ها یاری رسانیم و آن‌ها را با روح کمونیسم پر کنیم.

شولتس: چه نسبتی از دیدمان در این تصور به دیتمن بازمی‌گردد؟

برگمان: نمی‌فهمم چرا این را با دیتمن مقایسه می‌کنید، رفیق شولتس. امروز می‌بینیم که سازمان‌های بسیاری از کشورهای مختلف برای کنگرهٔ انترناسیونال سرخ اتحادیه‌های کارگری گرد هم می‌آیند؛ همگی سرشار از ایدهٔ پیش‌برد انقلاب جهانی، آکنده‌کردن توده‌ها از روح انقلابی و سرنوشتی جامعهٔ سرمایه‌داری. بنابراین باید راه‌ها و وسایلی بیابیم تا این توده‌ها را تا حد امکان پیرامون یک خط بنیادین مشترک متحد کنیم؛ به گونه‌ای که در عین حال بیشترین مجال ممکن، متناسب با ساختار هر کشور، به ویژگی‌های آن داده شود. جنبش در همهٔ کشورها یکسان نیست؛ گرایش‌ها و امکان‌های گوناگونی برای تحول وجود دارد. در ایالات متحده، اعضای IWW هم‌زمان به اتحادیه‌های قدیمی نیز تعلق دارند و ما می‌پذیریم که شاید در شرایط کنونی چاره‌ای جز این نداشته باشند. اما اگر به این اتحادیه‌ها وارد می‌شوند، هم‌زمان سازمان دیگری هم دارند. آنان سازمانی نو می‌سازند و این هستهٔ جنبش آنان است.

اما وضعیت کنونی در آلمان چنین نیست. اگر رفقای VKPD به این نکته اذعان کنند، چنان که به نظر ما باید، که «به دست آوردن» اتحادیه‌ها یا تصرف آن‌ها بی‌معناست و کارساز نخواهد بود، آنگاه باید راه‌های دیگری در پیش گیرند. اکنون سه میلیون یا دو و نیم میلیون عضو اتحادیه‌های کارگری در آلمان به پیوستن به مسکو رأی داده‌اند. اما این واقعیت، تا زمانی که هم‌زمان از افسون رهبران خود رها نشوند، هیچ معنایی ندارد. این بیانیه برنامه‌ای، این همدلی با مسکو، هیچ نیست، مگر آن که تلاشی جدی برای گسستن آنان از اتحادیه‌های قدیمی صورت گیرد. وگرنه خواهیم دید که حتی اگر این اعضا با رأی‌گیری یا با بالا بردن دست خود به سود مسکو تصمیم گرفته باشند، هنگامی که نبرد آغاز شود، از فراخوان روسای کهنه اتحادیه‌ها و رهبران خود پیروی خواهند کرد. ما این را در کمیتس می‌بینیم، رفیق هکرت، جایی که شما زندگی می‌کنید. و اگر دیدگاه دیگری دارید، شواهدی برای تأیید آن ارائه کنید.

رفقا، رویدادها به سرعت پیش می‌روند. اگر باور داریم که انقلاب در حال بالیدن است، باید بی‌درنگ دست به عمل بزنیم؛ وگرنه انقلاب ما را غافلگیر خواهد کرد. ما بر این باور نیستیم که صرف اعلام موافقت با پیوستن بخشی از اعضای اتحادیه‌ها، خود به تنهایی دلیلی است بر این که سیاست سلولی^{۱۷} توده‌ها را انقلابی کرده است؛ به شواهد بیشتری نیاز است.

تصور «انقلابی کردن» اتحادیه‌ها در کشورهایی که این نهادها به ستون‌های استوار سرمایه‌داری بدل شده‌اند، بی‌پایه است. اندیشیدن به امکان چنین کاری، گامی خطا از آغاز است. اگر نه یا ده میلیون عضو اتحادیه‌های کارگری آلمان واقعاً انقلابی بودند، اگر به راستی ارگان‌های انقلاب بودند، می‌توانستند همین امروز قدرت را به دست گیرند. اگر در کنار ما بودند، می‌توانستند در هر روز و هر ساعت، از وضعیت موجود بهره بگیرند، جامعه سرمایه‌داری را سرنگون کنند و در آلمان آتش انقلاب را برافروزند و بدین‌سان انقلاب جهانی را به پیش برانند. ما می‌بینیم که این نهادها همه جا شکست می‌خورند، چنان که ناگزیرند، و از همین رو، به سود انقلاب، مطالبه می‌کنیم و بر آن پای می‌فشاریم که باید پیش از رسیدن به پیروزی انقلاب، این نهادها درهم شکسته شوند.

رفقا، درست است که زوال اتحادیه‌های کارگری در کشورهای سرمایه‌داری به‌غایت توسعه‌افته هنوز تا آن حد پیش نرفته، شدت کشاکش در درون آن‌ها هنوز به آن اندازه نرسیده، و ما نیز از سوی خود هنوز به این مسئله به اندازه کافی وزن و اهمیت نداده‌ایم. دلیل این امر آن است که آغازهای انقلاب در این کشورها بیش از آن که اقتصادی

^{۱۷} سیاست سلولی به شیوه‌ای از سازمان‌دهی در احزاب کمونیستی اشاره دارد که در آن نیروها در هسته‌های کوچک، منضبط و معمولاً مخفی سازمان می‌یابند. هر سلول ارتباط محدودی با سطوح بالاتر دارد و اعضا از کل ساختار تشکیلات آگاه نیستند. این الگو که در تجربه حزب بلشویک و بعدها در انترناسیونال کمونیستی تثبیت شد، برای حفظ امنیت سازمان در شرایط سرکوب و نیز پیوند مستقیم با محیط‌های کار و مبارزه طبقاتی به کار می‌رفت. [م.]

باشد، خصلتی سیاسی داشته است. امروز می‌بینیم که مسئله اقتصادی تا حدی بیشتر به پیش‌زمینه آمده و بنیان اقتصادی مبارزه روشن‌تر تعریف شده است. در نتیجه، فرایند زوال و ویرانی اتحادیه‌های کارگری با شتاب پیش می‌رود. در بریتانیا و آلمان می‌بینیم که، هرچند بوروکرات‌های اتحادیه‌ای در دوران جنگ دست کم به همان اندازه احزاب سیاسی دوره پیش‌انقلابی مرتکب خطا شدند، اتحادیه‌ها با آهنگی مشابه دچار زوال نشدند، زیرا فشار و مطالبات قاطعانه‌ای بر آنها وارد نشد. با این همه، رفقا، مقصود من از این سخن آن نیست که بگوییم یا القا کنم سازمان‌های سیاسی اکنون وظیفه خود را به انجام رسانده‌اند؛ چنین برداشتی نادرست است. آنچه، چنان که گفتیم، همه‌جا شاهدش هستیم این است که مسئله اقتصادی اکنون به سطحی بالاتر ارتقا یافته و خود را به پیش رانده است. اتحادیه‌های دوره پیش‌انقلابی قادر به حل این وظیفه انقلاب نیستند و از همین رو باید درهم شکسته شوند.

رفقا، در مسئله اتحادیه‌های کارگری ما در تقابل تند با اکثریت رفقای حاضر و نمایندگی شده در این جا ایستاده‌ایم. این که به این نتیجه رسیده‌ایم و هر روز بر آن استوارتر می‌شویم، نه از آن روست که ایده‌ای شخصی و بی‌پایه باشد؛ بلکه بدین سبب است که در روند انقلاب در آلمان و دیگر کشورها، و اکنون نیز در بریتانیا، به این شناخت رسیده‌ایم که باید نهادهایی پدید آوریم که قادر به به‌عهده گرفتن تولید باشند. ما این موضع را به سود انقلاب و توسعه آن اتخاذ می‌کنیم و باید بر آن سخت پای بگذاریم تا مانع پیشرفت انقلاب در این کشورها نشویم. ما مسیر تحول وضعیت اقتصادی هر کشور را بازمی‌شناسیم، نتایج متناسب را استنتاج می‌کنیم و بر همان مبنا عمل خواهیم کرد. تنها اگر وضعیت را به‌روشنی ببینیم و بفهمیم و نتایج مناسب را بگیریم، خواهیم توانست خدمات واقعی به انقلاب انجام دهیم و نهادهای آماده‌سازی واقعی بیافرینیم که در روز پیروزی انقلابی، به‌منزله سنگر و تکیه‌گاهی باشند که دیکتاتوری پرولتاریا بر آن بنا شود. راه دیگری وجود ندارد. این کار با باقی‌گذاشتن سازمان‌های کهنه ضدانقلابی و کوشش برای تضعیف آنها از درون انجام‌پذیر نیست؛ بلکه باید نهادهای تازه‌ای آفرید تا هم‌زمان سرمایه‌داری را درهم شکنند و کمونیسم را بنا کنند. تنها در این صورت است که پیروزی انقلاب تضمین خواهد شد.

۵ ژوئیه: بحث درباره حزب کمونیست روسیه

زاکس (شوآب، KAPD): رفقا، از آنجا که هیچ هیئت نمایندگی دیگری درخواست نوبت سخن نکرده است، وظیفه من است که نخستین کسی باشم که به میدان می‌آید، دستورهای هیئت نمایندگی خود را اجرا می‌کند و مسئولیت نه‌چندان دلپذیر گشودن این بحث را بر عهده می‌گیرد.

سخنان رفیق لنین برای ما بسیار جالب بود، زیرا نشان می‌داد حزب کمونیست روسیه چگونه قصد دارد بر دشواری‌هایی فائق آید که از یک‌سو از عقب‌ماندگی توسعه اقتصادی روسیه و از سوی دیگر از کندی پیشروی انقلاب جهانی پدید آمده‌اند. رفیق لنین در لحظه تعیین‌کننده با قاطعیت سخن گفت. او گفت تا زمانی که ما، رفقا در کشورهای صنعتی پیشرفته، هنوز در حال تدارک و فراهم‌آوردن زمینه‌ها برای انقلاب هستیم، ما در روسیه ناچار خواهیم بود همچنان هزینه پردازیم. مقصود روشن است و رفیق لنین آن را بسیار شفاف بیان کرد: در شرایط کنونی، زمان خریدن یعنی همه‌چیز را بردن^{۱۸} با این حال باید بگوییم که ما هنوز نسبت به این وضعیت نگرانی‌هایی داریم.

فریاد: ما هم داریم!

زاکس: یقیناً چنین است. همچنین باور دارم که شایسته است این نگرانی‌ها، که نه‌فقط میان رفقای اروپای غربی بلکه در میان رفقای روس نیز مشترک است، به‌صراحت بیان شود. به نظر من، این نگرانی‌ها که نمی‌توان آن‌ها را کنار گذاشت، از این قرار است که سیاست‌های اقتصادی حزب روسیه، هم در درون روسیه و هم در روابطش با دولت‌های سرمایه‌داری، بی‌تردید پیامدهایی خواهد داشت؛ نه فقط پیامدهایی در جهت تقویت اقتصادی روسیه در آغاز توسعه اقتصادی دولت شوروی، بلکه، چنان‌که اجتناب‌ناپذیر است، پیامدهایی نگران‌کننده و خطرناک نیز. ما به‌عنوان مارکسیست‌ها باید بپذیریم که در درون روسیه، یک حزب سیاسی، هر که باشد و هر اندازه هم منسجم و منضبط، هرگز نمی‌تواند از بنیان اقتصادی‌ای که بر آن استوار است، مصون و بی‌تأثیر بماند.

فعالیت و حیات سیاسی حزب نمی‌تواند از تأثیراتی که از دگرگونی بنیان‌های اقتصادی سرچشمه می‌گیرند برکنار بماند، ممکن است برای مدتی چنین باشد، اما در درازمدت نه. از این‌رو نخستین نگرانی ما این است که حتی

^{۱۸} منظور از این عبارت در نوشته‌های ولادیمیر لنین آن است که در شرایطی که توازن قوای سیاسی هنوز به سود نیروهای انقلابی تثبیت نشده است، مهم‌ترین دستاورد می‌تواند به‌دست آوردن زمان باشد. لنین در مباحث مربوط به تاکتیک‌های انقلاب روسیه، به‌ویژه در جریان صلح با آلمان در پیمان برست لیتوفسک، استدلال می‌کرد که حتی پذیرش عقب‌نشینی‌ها یا مصالحه‌های موقت می‌تواند برای حفظ قدرت سیاسی و فراهم شدن شرایط مساعدتر در آینده ضروری باشد؛ زیرا در چنین موقعیت‌هایی «بردن زمان» عملاً به معنای حفظ انقلاب و امکان تغییر توازن قوا است. [م.]

سخت‌گیرانه‌ترین وحدت، شدیدترین انضباط، و روشن‌ترین و بی‌امان‌ترین به‌کارگیریِ قوهٔ قهریه از سوی حزب کمونیست روسیه نیز هیچ تضمین خودکاری فراهم نمی‌آورد که این حزب، هم‌زمان با تغییر بنیاد اقتصادی، بی‌دگرگونی بماند. این امر بر روابط خارجی نیز اثر می‌گذارد. ما این موضوع را پیش‌تر، دست‌کم در کمیسیون، در بحث تزه‌های رفیق تروتسکی مطرح کردیم. در تزه‌های رفیق تروتسکی جمله‌ای هست که می‌گوید از سرگیری روابط اقتصادی میان روسیهٔ شوروی و کشورهای سرمایه‌داری در کوتاه‌مدت به تغییرات قابل‌ملاحظه‌ای نخواهد انجامید. من در کمیسیون با این جمله مخالفت کردم، اما اکثریت بر من غلبه یافت.

این تزه‌ها در کنگره تصویب شده‌اند، اما همان پرسش در این بحث دوباره سر برمی‌آورد و چون چنین است، خود را محق می‌دانم که یک‌بار دیگر به‌طور رسمی آن را طرح کنم. من قانع شده‌ام که از سرگیری روابط اقتصادی سرمایه‌داری بین‌المللی، نخست، می‌تواند در قالب معاهداتی صورت گیرد که هدف اصلی‌شان به رسمیت‌شناختن دولت شوروی است و خصلت اقتصادی‌شان صرفاً همچون نوعی دستاویز عمل می‌کند. در این حالت، دستاوردی در توسعهٔ اقتصادی حاصل نمی‌شود. یا، و این محتمل‌تر است، این معاهدات می‌توانند واقعاً به‌منزلهٔ بنیانی برای برپایی روابط اقتصادی مشخص و واقعی عمل کنند، چه از طریق امتیازدهی‌ها، چه شاید از راه تجارت وارداتی گسترده مبتنی بر اعتبارها.

اگر مفاد اقتصادی این معاهدات رعایت شود و بدین‌سان به توسعهٔ اقتصادی روسیهٔ شوروی یاری رساند، گریزناپذیر است که هم‌زمان به تقویت سرمایه‌داری در کشورهای سرمایه‌داری ذی‌ربط نیز مدد برساند. رفقای روس این پیامدها را می‌بینند و به خطری که در بر دارند وقوف دارند. اما باید بپرسیم، آن‌جا که سیاست ما به‌عنوان انترناسیونال کمونیستی مطرح است، این وضعیت چه اثری بر ما، هم به‌مثابهٔ احزاب کمونیست و هم به‌مثابهٔ خود انترناسیونال کمونیستی، می‌گذارد. باید گفت که روسیه اکنون بنا بر مقتضیات اوضاع ناگزیر است در این مسیر پیش برود؛ و باید بی‌درنگ پذیرفت که چنین اجبار عینی‌ای وجود دارد. بنابراین، احزاب کمونیست کشورهای صنعتی و انترناسیونال کمونیستی در مجموع باید هرچه بیشتر بکوشند تا اثر تقویت‌کننده‌ای را که این سیاست برای سرمایه‌داری دارد خنثی کنند.

با این‌همه، این برداشت در این‌جا وجود دارد که سیاست انترناسیونال کمونیستی، آن‌گونه که اخیراً به‌کار بسته شده و آن‌گونه که به نظر می‌رسد این کنگره در تصمیم‌های خود تا این‌جا آن را تعیین کرده است، در شناسایی این خطر ناکافی بوده است. به‌آسانی می‌توان پیش‌بینی کرد، و حتی نه فقط پیش‌بینی، بلکه هم‌اکنون نیز مشاهده کرد، که هر از گاه ناگزیر نوعی تعارض منافع میان منافع کارگران انقلابی در کشورهای غربی و منافع دولت شوروی پدید می‌آید. در این‌جا کسی مورد انتقاد شخصی نیست؛ این‌ها واقعیت‌های عینی‌اند. چنین تعارضی زمانی آشکار شد که اعتصاب معدن چیان بریتانیا عملاً اجرای توافق تجاری روسیه و بریتانیا را به‌طور جدی مختل کرد، چنان‌که

کراسین در مصاحبه‌ای با «دی روته فانه» گفت. از سوی دیگر، اگر به معدن چیان صراحتاً گفته می‌شد: «شما حق اعتصاب ندارید، زیرا روسیه به زغال‌سنگ و ماشین‌آلات شما نیاز دارد»، این امر کمکی به انقلاب در اروپای غربی نمی‌کرد. مسیری که تاکنون آزموده شده، به نظر من نوعی راه میانه است—راه میانه‌ای که برای هر دو سوی ماجرا فاجعه‌بار است. زیرا صریح بگویم، حمایتی که از اعتصاب معدن چیان بریتانیا به عمل آمد، مطلقاً ناکافی بود. درست است که گفته نشد «به‌خاطر منافع روسیه حق اعتصاب ندارید». اما حتی اگر هنوز چنین چیزی رخ نداده باشد، ما خطر بزرگی را پیش‌بینی می‌کنیم که فرصت‌طلبان با کمال میل، با کمال میل تام و تمام، از این موقعیت بهره بگیرند و در آغاز کشاکش‌های اقتصادی به کارگران بگویند: «بله، البته، ما با تمام وجود در کنار شما هستیم، اما به روسیه فکر کنید؛ اعتصاب نکنید، زیرا روسیه شوروی به تحویل‌های شما وابسته است.» رفیق رادک این را شوخی خوبی می‌پندارد. اگر نظرش چنین است، متأسفانه باید بگویم که او با شرایط ما به‌قدر کافی آشنا نیست.

فعالیت و حیات سیاسی حزب نمی‌تواند از تأثیراتی که از دگرگونی‌های بنیان‌های اقتصادی سرچشمه می‌گیرد برکنار بماند، شاید برای مدتی بتواند، اما در درازمدت نه. از این رو نخستین نگرانی ما این است که حتی سخت‌گیرانه‌ترین وحدت، شدیدترین انضباط، و روشن‌ترین و بی‌امان‌ترین به‌کارگیری قهر از سوی حزب کمونیست روسیه نیز هیچ تضمین خودکاری به دست نمی‌دهد که این حزب با تغییر بنیان اقتصادی دگرگون نشود. این امر بر روابط خارجی نیز اثر می‌گذارد. ما این مسئله را پیش‌تر، دست‌کم در کمیسیون، در جریان بحث درباره تزه‌های رفیق تروتسکی مطرح کردیم. در تزه‌های رفیق تروتسکی جمله‌ای هست که می‌گوید از سرگیری روابط اقتصادی میان روسیه شوروی و کشورهای سرمایه‌داری در کوتاه‌مدت به هیچ دگرگونی مهمی نخواهد انجامید. من در کمیسیون با این جمله مخالفت کردم، اما رأی اکثریت علیه من بود. این تزه‌ها در کنگره تصویب شده‌اند، با این‌همه همان پرسش در این بحث دوباره مطرح می‌شود و چون چنین است، خود را محق می‌دانم که بار دیگر آن را به‌طور رسمی طرح کنم. من بر این باورم که از سرگیری روابط اقتصادی سرمایه‌داری بین‌المللی، نخست، می‌تواند در قالب معاهداتی صورت گیرد که هدف اصلی‌شان به رسمیت‌شناختن دولت شوروی است و وجه اقتصادی‌شان تنها همچون نوعی بهانه عمل می‌کند؛ در این صورت، هیچ دستاوردی در توسعه اقتصادی به بار نخواهد آمد. یا، و این محتمل‌تر است، این معاهدات ممکن است واقعاً مبنای برقراری روابط اقتصادی عینی و واقعی شوند، چه از طریق اعطای امتیازها و چه شاید از راه یک تجارت وارداتی گسترده مبتنی بر اعتبارات.

اگر مفاد اقتصادی این معاهدات رعایت شود و بدین‌سان به توسعه اقتصادی روسیه شوروی یاری رساند، ناگزیر هم‌زمان به تقویت سرمایه‌داری در کشورهای سرمایه‌داری ذی‌ربط نیز کمک خواهد کرد. رفقای روس این پیامدها را می‌بینند و به خطری که در بر دارد توجه دارند. باین‌حال باید پرسیم، آن‌جا که سیاست ما به‌مثابه انترناسیونال کمونیستی مطرح است، این وضعیت چه اثری بر ما به‌عنوان احزاب کمونیست و بر خود انترناسیونال کمونیستی می‌گذارد. باید گفت که روسیه اکنون به حکم شرایط ناگزیر است در این مسیر پیش برود؛ و باید بی‌هیچ تردیدی

اذعان کرد که چنین اجبار و الزامی وجود دارد. بنابراین، احزاب کمونیست کشورهای صنعتی و انترناسیونال کمونیستی به‌طور کلی باید هرچه بیشتر بکوشند تا اثر تقویت‌کننده‌ای را که این سیاست برای سرمایه‌داری دارد خنثی کنند.

با این‌همه، ما این احساس را داریم که سیاست انترناسیونال کمونیستی، آن‌گونه که اخیراً به اجرا درآمده و آن‌گونه که به نظر می‌رسد این کنگره تا این‌جا در تصمیمات خود تعیین کرده است، در شناسایی این خطر ناکافی بوده است. به راحتی می‌توان پیش‌بینی کرد، و در واقع نه فقط پیش‌بینی، بلکه هم‌اکنون نیز مشاهده کرد، که هر از گاه، میان منافع کارگران انقلابی در کشورهای غربی و منافع دولت شوروی ناگزیر نوعی تعارض منافع پدید می‌آید. در این‌جا کسی را نمی‌توان به‌طور شخصی مورد انتقاد قرار داد؛ این‌ها واقعیت‌های عینی‌اند. چنین تعارض منافی آن‌گاه آشکار شد که اعتصاب معدنچیان بریتانیا عملاً اجرای توافق‌نامه تجاری روسیه و بریتانیا را به‌طور جدی مختل کرد، چنان‌که کراسین در مصاحبه‌ای با «دی روته فانه» بیان داشت.^{۱۹} از سوی دیگر، اگر به معدنچیان به‌صراحت گفته می‌شد: «شما حق اعتصاب ندارید، چون روسیه به زغال‌سنگ و ماشین‌آلات نیاز دارد»، این به انقلاب در اروپای غربی کمکی نمی‌کرد. مسیری که تا کنون پیموده شده است به نظر من نوعی راه میانه بوده — راه میانه‌ای که برای هر دو طرف فاجعه‌بار است. زیرا صریح می‌گویم: حمایتی که از اعتصاب معدنچیان بریتانیا شد کاملاً ناکافی بود. درست است که گفته نشد «به خاطر منافع روسیه حق اعتصاب ندارید»، اما حتی اگر این هنوز رخ نداده باشد، ما خطر بزرگی را پیش‌بینی می‌کنیم که فرصت‌طلبان با کمال میل، بسیار هم با کمال میل، از این موقعیت بهره بگیرند و در آغاز مبارزات اقتصادی به کارگران بگویند: «بله، البته، ما با تمام وجود در کنار شما هستیم، اما به روسیه فکر کنید؛ اعتصاب نکنید، چون روسیه شوروی به تحویل‌های شما وابسته است.» رفیق رادک گمان می‌کند این شوخی خوبی است. اگر چنین است، ناچارم بگویم که او با شرایط ما به اندازه کافی آشنا نیست.

رفقا، وظیفه ما این است که در برابر این امر سپر و ضمانتی ایجاد کنیم. این وظیفه احزاب کمونیست و طبعاً وظیفه این کنگره نیز هست. اکنون این کنگره در واقع صورت‌بندی فکری خود را از رفقای روس می‌گیرد که رهبری اساسی آن را فراهم می‌کنند. این نه تقصیر رفقای روس، بلکه تقصیر دیگر احزاب است که رفتارشان و نقد ناکافی‌شان به شکل‌گیری متفاوت این کنگره و انترناسیونال کمونیستی، برای ایجاد یک نیروی متقابل توازن‌بخش، یاری نرسانده است. آن‌چه در این‌باره باید بگویم در یک کلام چنین است: هشدار به احزاب کمونیست کشورهای صنعتی به‌طور کلی. مسیر کنونی به‌شدت، و به نظر ما بیش از اندازه، از سیاست‌های دولت روسیه تأثیر می‌پذیرد.

^{۱۹} لئونید بوریسوویچ کراسین، یکی از مقامات بلندپایه مدیریت اقتصادی شوروی، در تاریخ ۱۶ ژانویه ۱۹۲۱ در برلین حضور داشت [—J.R.] .

این احزاب باید نه با نطق‌ها، بلکه با کنش‌های عملی و واقعی و با صراحتِ نقدی که باید در این‌جا ابراز کنند، نیرویی متقابل و توازن‌بخش ایجاد کنند.

[...]

همپل (آپل، KAPD): رفقا، نخست باید نکته‌ای را به رفیق رادک بگوییم، که ظاهراً این‌جا نیست...
فریاد از جمع: حضور دارد.

همپل: نکته من این است: رفیق رادک بهتر است ما را از شوخی‌هایی که ما را با منشویک‌ها یکی می‌گیرد معاف کند. وقتی چنین شوخی‌هایی این‌همه تکرار می‌شود، مضحک می‌گردد. رفیق رادک سپس از ما پرسید که آیا سیاست‌های روسیه برای خود روسیه و برای انترناسیونال درست است یا نه. پاسخ ما ساده است: این خودِ رفقای روس‌اند که باید تصمیم بگیرند آیا سیاست داخلی حزب کمونیست روسیه درست است یا نه. ما همواره بر این نظر بوده‌ایم که مسیری که رفقای روس در کشور خود پیموده‌اند درست بوده است. اما امروز در سخنرانی رفیق کولنتای می‌شنویم که باید بر افزایش ابتکار در میان طبقه کارگر تأکید بیشتری شود تا ناچار نباشیم این‌همه امتیاز به سرمایه‌داران بدهیم. اگر رفیق کولنتای واقعاً شرایط را درست ترسیم کرده باشد، باید بگوییم که این امر نشان‌دهنده خطایی در سیاست روسیه است. ما این را می‌گوییم زیرا برای آلمان و اروپای غربی برداشت متفاوتی از دیکتاتوری حزبی پرولتاریا داریم. البته نظر ما این بود که دیکتاتوری در روسیه، با توجه به شرایط روسیه، درست بوده است، زیرا نیروهای پرولتاریا به اندازه کافی رشد نکرده بودند و از این‌رو دیکتاتوری می‌بایست بیشتر از بالا اعمال شود. اما اکنون می‌بینیم که در درون پرولتاریای روسیه تلاش‌هایی در جریان است تا در این روند یاری رسانند و در مسئولیت آن سهیم شوند. چنین کوشش‌هایی از پایین به بالا باید پشتیبانی و لحاظ شوند. این نیرویی است که دیکتاتوری پرولتاریا را بهتر از سرمایه خارجی استوار می‌سازد. اگر این نیرو را تا حد امکان به‌طور کامل به کار گیریم، دیگر ناچار نخواهیم بود این‌همه امتیاز به سرمایه‌داران بدهیم.

دوم، باید بررسی کنیم که سیاست روسیه چه تأثیری بر انترناسیونال می‌گذارد. با این‌همه باید گفت که در این لحظه هنوز روشن نیست که این سیاست به کلی نادرست است یا نه. اما می‌بینیم که تدارکاتی که در حال انجام است نادرست‌اند و این باید بررسی شود. پرسش این است که آیا رفقای روس فرانسوا، انسان‌هایی که می‌توانند فراتر از شرایط برخیزند، یا این‌که کنش‌های آنان نیز به‌وسیله محیط‌شان شکل می‌گیرد؟ این چیزی است که باید مشاهده کنیم. ما از سر میل به انتقادگویی سخن نمی‌گوییم، بلکه خطا را می‌بینیم و نیز می‌بینیم که این خطا در حال رشد است و به رشد خود ادامه خواهد داد. رفیق تروتسکی این را به‌روشنی گفت و حق هم با اوست؛ ما همگی هم‌نظر هستیم: باید زمان بخریم. همه چیز به این بستگی دارد که پیشاهنگ زنده بماند، این‌که از آن چه رفیق لنین «وضعیت تعادل ناپایدار» می‌نامد عبور کنیم، و این‌که کمک انقلاب جهانی یا انقلاب در کشوری دیگر فرا برسد.

آیا این پیشاهنگ، این قدرت دولتی، خواهد توانست از این «تعالی ناپایدار» جان سالم به در ببرد؟ پرسش این است. تروتسکی به یکی از جنبه‌های آن چنین پاسخ داد که اگر این مسیر ساده اعطای امتیاز به خرده‌بورژوازی- یعنی به سرمایه‌داری خرد، به سرمایه خارجی، به سرمایه‌داری دولتی- را دنبال نکنیم، نابود خواهیم شد. این کار ضروری است. چه کسی با انجام کاری مخالفت می‌کند وقتی واقعاً هیچ راه دیگری وجود ندارد؟ اما آیا می‌توان چنین کرد و هم‌زمان کمونیست باقی ماند؟ آیا ما تا این اندازه سخت‌جان هستیم؟ من می‌خواهم توجه‌مان را به لب‌مطلب معطوف کنم: این که آیا حزب کمونیست خواهد توانست از این سیاست جان سالم به در ببرد، چه این وضعیت یک سال طول بکشد چه سال‌های بسیار؟ آیا حزب کمونیست همان چیزی خواهد ماند که امروز هست؟ آیا آنگاه، به این یا آن دلیل، علاقه‌ای نیرومندتر پیدا نخواهد کرد که از گسترش انقلاب به خارج پرهیز کند؟ و این یعنی بازگشت فقر و فلاکت.

اگر انقلاب در خارج، مثلاً در آلمان، شعله‌ور شود و یک سال یا حتی بیشتر دوام بیاورد، ما نخواهیم توانست به روسیه کمک کنیم. باید در نظر بگیریم که کل جمعیت- و حزب روسیه نیز همراه با آن- به بازسازی، به یک دوره استراحت، به نوعی ثبات خو گرفته است. این کاملاً بدیهی است! اگر بار دیگر اوضاع آشفته شود، اگر روابط تجاری قطع گردد، اگر فقر بازگردد، جمعیت علیه دولت خشم خواهد گرفت. مسئله همین است. و این خود نشان می‌دهد که توده‌های وسیع به‌طور انقلابی به یک وقفه نیاز دارند، وقفه‌ای پس از انقلاب. این امر از پیش آشکار شده است. این وضعیت بر حزب کمونیست اثر خواهد گذاشت و حزب باید آن را در محاسبات خود منظور کند. من باید بپرسم آیا حزب به اندازه کافی نیرومند هست که از عهده این کار برآید یا نه؟

نکته دیگری نیز هست که می‌خواهم مطرح کنم. همان‌گونه که می‌دانیم، در هر کشوری، و اکنون دوباره در آلمان تجربه‌اش می‌کنیم، اگر اقتصاد ویران شود و سرمایه‌داری درگیر بازسازی باشد، این امر مقدار عظیمی فساد تولید می‌کند. ما بازار سیاه را می‌بینیم که این‌جا هم وجود دارد. درباره بسیاری چیزها شنیده‌ایم که به درون حزب کمونیست نفوذ می‌کنند، و در برابر چنین پدیده‌هایی حتی کسانی به توانایی لنین و تروتسکی نیز ناتوان‌اند. این بزرگ‌ترین خطر است و باید همواره آن را در نظر داشته باشیم. از همین روست که می‌گوییم به سود انقلاب روسیه، انقلاب جهانی و کمونیسم است که این تعادل ناپایدار بیش از حد طول نکشد.

بی‌تردید ما خواهیم آمد. در این روند متحد خواهیم شد. راه‌هایی برای شتاب‌بخشیدن به امور خواهیم یافت. رفقای روس درک کاملی از وضعیت حاکم در اروپای غربی ندارند. آنان با معیار جمعیتی چون جمعیت روسیه می‌اندیشند. روس‌ها سال‌های طولانی سلطه تزاری را تحمل کرده‌اند و سخت‌جان و استوارند، حال آن‌که پرولتریای ما پارلمانتاریسم را تجربه کرده و کاملاً آلوده شده است. باید کار دیگری کرد. وظیفه این است که راه فرصت‌طلبی را سد کنیم.

فریاد از جمع: نظریه‌شایدمان!

همپل: مهمل است. این نظریه‌شایدمان نیست. از چه زمانی شایدمان خواسته است راه فرصت‌طلبی را سد کند؟ وظیفه این است که راه فرصت‌طلبی را برای پرولتاریای مبارز و برای احزاب کمونیست—که باید پیشاپیش حرکت کنند—مسدود کنیم. و در کشور ما فرصت‌طلبی از پارلمان استفاده می‌کند، از نهادهای اقتصادی بورژوازی استفاده می‌کند؛ و همچنین می‌کوشد تعاونی‌ها را به ابزارهای مبارزه‌ای بدل کند که شاید بتوانند به روسیه کمک کنند، نه به شیوه‌ای انقلابی، بلکه با به‌کارگیری روش‌های سرمایه‌دارانه، تا آن‌جا که پرولتاریا به آن‌ها دسترسی دارد.

خوب، رفقا، «تأثیرگذاری بر پرولتاریای بین‌المللی» یعنی چه؟ اگر تعاونی‌های مصرف خود را متقاعد کنید که وارد روابط تجاری با روسیه شوند، آیا این به روسیه کمکی می‌کند؟ ذره‌ای. تعاونی‌ها باید با منطق سرمایه معامله کنند، درست مانند هر سرمایه‌دار دیگری؛ و حتی گران‌تر هم تمام می‌شود. این ما را از مسیر درست منحرف می‌کند. مسئله اصلی همین‌جاست. انترناسیونال سوم باید تضمین کند که روسیه از خارج نه با روش‌های سرمایه‌دارانه،

بلکه به‌وسیله پرولتاریا و با روش‌های انقلابی پشتیبانی شود. موضوع بر سر همین است. و این با اتخاذ سیاستی که انترناسیونال سوم تاکنون در پیش گرفته، شدنی نیست. ما خواهان سیاستی سخت‌گیرانه‌تر هستیم. نکته حساس همین‌جاست. (خنده) رفقا ممکن است بخندند. حتی رفیق لنین هم می‌خندد؛ خب، کاری از دست ما بر نمی‌آید. این باور ماست.

فریاد از جمع: رفیق بوخارین توضیح خواهد داد چرا می‌خندیم.

همپل: هر کسی می‌تواند بخندد. اما باید بار دیگر به نکته‌ای اشاره کنم که در آلمان و در هر کشوری با سالیان دراز تجربه دموکراسی مشترک است، و اصلاً هم انقلابی نیست. طبقه کارگر و همراه با آن حزب کمونیست توده‌ای بزرگ که عناصر فرصت‌طلب بسیاری را در خود جای داده، بسیار مستعدند که به جای به‌کارگیری روش‌های قاطع، به راه استفاده از پارلمان، اتحادیه‌های کارگری و شیوه‌های مشابه برای «کمک» به روسیه بروند. این نه حمایت است، بلکه گریز از هر شکل مبارزه است.

اکنون تروتسکی می‌گوید باید هرچه سریع‌تر از این تعادل ناپایدار خارج شویم. این مرا به نکته بعدی می‌رساند: اگر تمام تلاش‌ها برای آن که به سرمایه‌داران خارجی کمترین امکان گسترش نفوذ داده شود به کار گرفته نشود، خطرهای بزرگی در پیش است. باید به‌شدت هوشیار باشیم و پرولتاریا باید با دقت نظارت کند تا کنترل حفظ شود. در غیر این صورت، به گمان من، شاهد خواهیم بود که روسیه شوروی به چیزی کاملاً متفاوت از آن‌چه رفیق تروتسکی ترسیم می‌کند بدل می‌شود: به قلمرویی که، در حالی که پرولتاریای بین‌المللی در رنج است، سرمایه‌داری بین‌المللی دوباره سر برمی‌آورد؛ نه تا حدی که سلامت کامل خود را بازیابد، اما به اندازه‌ای که بتواند برای مدتی

طولانی لنگ‌لنگان ادامه دهد. سیاست‌های انترناسیونال سوم باید معطوف به ناممکن کردن این دوره و این مسیر تکامل سرمایه‌دارانه باشد. این کار می‌تواند از طریق خرابکاری در کارخانه‌ها و خرابکاری در تولید انجام گیرد؛ کاری که به‌هیچ‌وجه به معنای نابود کردن وسایل تولید نیست، بلکه هدفش زیان‌ده کردن کسب‌وکار برای سرمایه‌داران است. این وظیفهٔ پرولتاریا در سراسر جهان است تا انقلاب را هرچه سریع‌تر به پیش براند، زیرا انقلاب بی‌تردید از دل تنگنای زندگی جمعیت کارگر سر برخواهد آورد.

پس، رفقا، پیام ما به انترناسیونال سوم این است که حزب روسیه باید نسبت به خطرهای آگاه‌تر باشد و آن‌ها را آشکارا بیان کند؛ این کار خود از شدت خطرهای می‌کاهد. افزون بر این، حزب روسیه باید آگاه باشد که پایه و شالودهٔ انترناسیونال سوم است و دیگر احزاب نه از نظر فکری و نه از نظر مادی توان هم‌سنگ شدن با آن را ندارند. این امر در این واقعیت آشکار است که در این‌جا هیچ نظر انتقادی نسبت به رفقای روس نمی‌تواند بیان شود. رفقای روس باید همچنین توجه کنند و بپذیرند که اگر قرار نیست بیش‌ازپیش، بی‌پرده بگوییم، ناگزیر شوند سیاست دولتی روسیه را به سمت راست هدایت کنند، و با توجه به این‌که آنان آبر انسان نیستند، به یک نیروی متقابل در درون انترناسیونال سوم نیاز دارند؛ نیرویی که با هرگونه سیاست سازشکارانه، با پارلمانتاریسم و با اتحادیه‌های کارگری کهنه قطع رابطه کرده باشد.

۹ ژوئیه: بیانیه هیئت نمایندگی KAPD در جریان بحث درباره «تاکتیک و استراتژی، آلمان، تعاونی‌ها»

زاکس (شوآب، KAPD): حزب کارگران کمونیست بیانیه زیر را درباره «تزهای تاکتیک و استراتژی» برای ثبت در صورت جلسه تقدیم می‌کند:

بیانیه KAPD

تزهای «تاکتیک و استراتژی» که برای رأی‌گیری به کنگره سوم ارائه شده‌اند، ادامه‌ای منسجم و مستقیم از خط بنیادی‌ای هستند که در کنگره دوم آغاز شد و از آن زمان به وسیله کمیته اجرایی دنبال گردیده است. این تزاها به روشنفکرانِ خائنِ فرصت‌طلب و فرمیستِ هر کشور میدانِ نامحدودی برای نبوغِ تفسیری‌شان می‌دهند، به‌ویژه در مورد تزهای «وضعیت اقتصادی جهان». این مجوزی برای ابهام است که با مفهوم انقلاب ناسازگار است. هر مرزبندیِ روشن با هیل‌فردینگ‌ها محو می‌شود؛ هر پیوند درونی با جوهرِ نبردِ طبقاتیِ مدرن رها می‌گردد.

به اصطلاح «چپ» در این کنگره، که به وسیله کارگرانِ انقلابیِ پشتیبانش برانگیخته شده بود، تلاش‌های کم‌جانی برای اصلاح تزهای تاکتیک و استراتژی انجام داد. این تلاش‌ها به درستی به سببِ ناسازگاری‌شان از سوی اکثریت رد شدند و ما نیز به هیچ‌وجه از آن‌ها پشتیبانی نکردیم. هر چند از حیثِ افزایشِ فعالیتِ انقلابیِ نیت‌های خوبی نشان می‌دادند، اما فاقد هرگونه بینش نسبت به شرایطِ عینیِ مبارزه بودند. آنان نه چارچوبِ پارلمانیِ بورژوازیِ «بیست‌ویک شرط» را به چالش کشیدند و نه جهت‌گیریِ کلیِ متناظرِ تزاها را. بدین‌سان، خود به مانعی در برابر هرگونه روشن‌سازیِ بیشتر بدل شدند.

پیروزیِ انقلابِ پرولتری در کشورهای سرمایه‌داری تنها در خودِ مبارزات می‌تواند تدارک دیده شود. این مبارزات ناگزیر از دلِ یورش‌های اقتصادی و سیاسیِ سرمایه‌داری برمی‌خیزند. حزب کمونیست نمی‌تواند فرمان‌دهنده این مبارزات باشد، و نیز نباید از آن‌ها طفره رود، زیرا چنین کاری تدارکِ پیروزی را تخریب می‌کند. حزب کمونیست می‌تواند در گذرِ زمان، با قراردادنِ روشنیِ کاملِ هدف و شیوه‌های مبارزه‌اش در برابرِ توهماتِ توده‌ها، رهبریِ این مبارزات را به دست آورد. تنها از این راه است که می‌تواند، از خلالِ فرایندیِ دیالکتیکی، به هسته‌ای بدل شود که مبارزانِ انقلابی را گرد هم می‌آورد و آنان در جریانِ پیشرفتِ مبارزه، اعتمادِ توده‌ها را به دست می‌آورند.

بر این اساس، ما به‌طور کامل با تصویبِ این «تزهای تاکتیک و استراتژی» مخالفت می‌کنیم و در عوض «تزهای خود درباره نقش حزب در انقلاب پرولتری» را پیشنهاد می‌کنیم.

امضا:

هیئت نمایندگی KAPD

گزارش KAPD از کنگره سوم انترناسیونال کمونیستی^{۲۰}

رفقا!

هیئت نمایندگی KAPD پیش از آغاز کنگره به مسکو رسید تا با همه مسائل مربوط به روسیه و جنبش کارگری بین‌المللی به‌طور کلی آشنا شود؛ از طریق تبادل نظر با دیگر هیئت‌ها هنگام ورودشان، تصویری دقیق از وضعیت کنونی به‌دست آورد؛ به حملات و تحریف‌هایی که متوجه KAPD شده بود پاسخ دهد؛ و دیدگاه خود را در جریان گفت‌وگوهای فردی به‌روشنی برای دیگر نمایندگان توضیح دهد. انجام همه این وظایف در چارچوب‌های موجود انترناسیونال سوم ناممکن بود و لازم بود از این فرصت نهایت استفاده را ببریم. در واقع، حتی پس از ورود ما به مسکو نیز روزنامه روزانه کنگره و شماری از نشریات دولتی روسیه به حمله به KAPD و تحریف مواضع آن ادامه دادند.

ما در اواسط ماه مه با مأموریت‌های زیر وارد روسیه شدیم:

(۱) نقد و حمله به تصمیمات کنگره دوم انترناسیونال سوم؛

(۲) ایجاد، تا حد امکان، یک اپوزیسیون در درون انترناسیونال سوم.

هیئت نمایندگی دچار این توهم نبود که می‌توان مواضع رسمی و تزه‌های کنگره دوم را به‌طور ریشه‌ای دگرگون کرد؛ با این همه، لازم بود با قاطعیت بر مبارزه با آن‌ها پافشاری کند.

بیشترین تلاش خود را صرف مأموریت دوم یادشده (ایجاد اپوزیسیون) کردیم. در جریان گفت‌وگوهایمان با هیئت‌های بلغارستان، مکزیک، اسپانیا، لوکزامبورگ، انگلستان، گروه گلاسگو، «گروه بلغاری» و IWW (کارگران صنعتی جهان)، روشن شد که با همه این گروه‌ها در برخی نکات اشتراک نظر داریم. «چپ‌های بلغار» نزدیک‌ترین مواضع را به ما دارند. برداشت آنان از وضعیت مکزیک دقیقاً همان برداشت ماست. سازمان‌های بلغاری در واقع «اتحادیه» به معنای متعارف نیستند، بلکه نهادهای هماهنگ‌کننده‌ای مرکب از سندیکالیست‌ها، آنارشویست‌ها و نمایندگان کارگاهی‌اند. نسبت میان این سازمان‌ها و حزب کمابیش همان است که ما کوشیده‌ایم به آن دست یابیم: این حزب است که جنبش را هدایت می‌کند.

پس از رفقای بلغار، این رفقای اسپانیایی بودند که مواضع‌شان به ما نزدیک‌تر بود. آنان ما را به‌خوبی درک می‌کردند. تنها یک مشکل وجود دارد: مفهوم ضرورت یک سازمان سیاسی هنوز در اسپانیا به‌طور عمومی پذیرفته نشده است،

^{۲۰} این متن در شماره ۷ نشریه *Invariance*، صفحات ۸۱ تا ۹۳، بازچاپ شده است.

هرچند در حال گسترش است. رفقا خود را فراتر از اتحادیه‌گرایی می‌یابند و در مسیر کمونیسم قرار دارند. سازمان آنان ۱۰۱۰۰۰۰۰ عضو دارد؛ یعنی حدود ۵۰ درصد همه کارگران سازمان یافته اسپانیا.

رفقای لوکزامبورگ مدافعان قاطع سازمان‌های کارخانه‌ای پیوندخورده با حزب‌اند. در لوکزامبورگ یک جنبش کارگری «خوب» وجود دارد و نمایندگان آن به ما اطمینان دادند که می‌خواهند ارتباط نزدیک خود را با ما حفظ کنند.

گروه گلاسگو در سطح نظری با ما هم‌نظر است، اما سازمان‌شان انسجام چندانی ندارد. نمایندگان بلژیکی در نخستین گفت‌وگوها با ما نشان دادند که از حیث اصول و تاکتیک‌ها کاملاً با ما موافق‌اند؛ با این حال تصریح کردند که شیوه‌های مبارزه ما هنوز در کشورشان قابل اجرا نیست.

به‌شدت با مواضع انترناسیونال سوم مخالف بود. این سازمان خصلتی تا حدی سندیکالیستی دارد، اما نمایندگانش اذعان کردند که برای رهبری مبارزات طبقاتی، وجود یک سازمان سیاسی ضروری است؛ آنان قصد دارند تجربه‌های ما را مطالعه کنند و نتایج لازم را از آن‌ها بگیرند. از ما درخواست مواد سیاسی کردند.

همچنین با رفیق رولان، هولست از جناح اقلیت هلندی و با برخی اعضای هیئت اتریشی گفت‌وگو کردیم و توانستیم در چند نکته به توافق برسیم.

پس از این گفت‌وگوهای جداگانه با هر هیئت، یک نشست علنی برگزار کردیم. در آن جا بود که به‌روشنی دریافتیم ایده تشکیل یک اپوزیسیون در درون انترناسیونال سوم توهمی بیش نیست؛ هرچند نمایندگان، اگر جداگانه در نظر گرفته شوند، از حیث نظری با دیدگاه‌های ما هم‌داستان بودند. به محض آن که برایشان روشن شد این گفت‌وگوها قرار است به نمایندگی دیدگاهی در مخالفت قاطع با انترناسیونال سوم بینجامد، دچار هراس شدند و عقب نشستند.

سپس کوشیدیم بر پایه سه محور، پارلمان‌تاریسم، اتحادیه‌های کارگری و فوق‌مرکزگرایی، چارچوبی برای اپوزیسیون ایجاد کنیم. این تلاش نیز به نتیجه نرسید.

سرانجام کوشیدیم دست‌کم بر سر یکی از این محورها، موضعی همگون از سوی همه گروه‌های اپوزیسیون به‌دست آوریم. در این میان، امیدوارکننده‌ترین محور مسئله پارلمان‌تاریسم بود. اما این تلاش نیز ناکام ماند. همه از اخراج شدن از انترناسیونال سوم می‌ترسیدند. در همان زمان، بیش از هر وقت دیگر دریافتیم که جدایی ما از لیگ اسپارتاکوس تا چه اندازه درست بوده است. در چارچوب انترناسیونال سوم، اگر تزه‌های کنگره دوم پذیرفته شده باشند، بیان دیدگاهی جز دیدگاه حزب کمونیست روسیه ناممکن است.

همه این‌ها ما را به یک نتیجه می‌رساند: ما، KAPD، تنها ایستاده‌ایم. بنابراین باید از مأموریت خود برای تأسیس یک اپوزیسیون صرف‌نظر کنیم. اما نباید از این نتیجه گرفت که حضور نمایندگی KAPD در کنگره بی‌وجه بوده یا اینکه می‌بایست مانند روئله در کنگره دوم رفتار می‌کردیم. ما صرفاً درمی‌یابیم که تنها می‌توانیم بر خود تکیه کنیم و اینکه وظیفه‌مان دشوارتر شده، اما در عین حال ضروری‌تر نیز هست. لازم بود انترناسیونال سوم واداشته شود که فرصت‌طلبی خود را آشکارا عیان کند و با اخراج KAPD نشان دهد که ماندن یک سازمان انقلابی مستقل در درون انترناسیونال سوم ناممکن است.

از آن‌جا که پیش‌بینی می‌کردیم فقط حداقل زمان مجاز برای سخن گفتن به ما داده شود، از راه‌های دیگری برای آگاه کردن نمایندگان نسبت به اصول و شیوه‌های عمل KAPD استفاده کردیم. بدین منظور، خلاصه گزارش‌هایی از همه مسائل مهم، تزاها و رهنمودهای اصولی KAPD (نگاه کنید به جلد ۷ نشریه «پرولتاریه»، ارگان نظری KAPD) و نیز گزارشی درباره حزب کارگران کمونیست (KAPD) تهیه کردیم. این آثار به انگلیسی و فرانسوی ترجمه شد، در شمارگان زیاد به چاپ رسید و میان بسیاری از نمایندگان توزیع گردید.

پیش از گشایش کنگره، کمیته اجرایی نشست‌های متعددی برگزار کرد که همه اعضای هیئت ما در آن‌ها شرکت داشتند. خط‌مشی‌ای که کنگره در پیش می‌گرفت از همان نشست‌ها قابل مشاهده بود. پیش از ترک آلمان، دو فرضیه درباره کنگره در نظر گرفته بودیم: یا انترناسیونال سوم سیاستی تازه و فعال‌تر را آغاز می‌کند، یا بیش از پیش در جهت‌گیری قدیمی فرومی‌رود. آن‌گونه که رخ داد، حتی امید به «فعالسازی» دوباره انترناسیونال سوم، امیدی که می‌توانست با به‌رسمیت‌شناختن «اقدام مارس» زنده بماند، توهّم‌آمیز از کار درآمد.

پس از پشت‌سر گذاشتن دشواری‌های باورنکردنی، توانستیم پیش از روز افتتاح کنگره با لنین دیدار کنیم. در جریان این دیدار، لنین اعلام کرد که لوی اساساً در موضع‌گیری خود علیه «اقدام مارس» کاملاً محق بوده است؛ و اینکه تنها از انضباط حزبی تخطی کرده و بدین‌سان مرتکب کاری شده که نمی‌توانست بی‌مجازات بماند.

این امر برای ما نشانه‌ای مهم بود، زیرا اقتدار لنین در حزب کمونیست روسیه مورد تردید نیست.

این وضعیت با موضع‌گیری نمایندگان روس در کمیته اجرایی باز هم روشن‌تر شد. برای نمونه، رفقای گروه جوانان فرانسه و برخی عناصر حزب فرانسه رهبری حزب را به‌سبب بی‌عملی در لحظه بسیج طبقاتی در سال ۱۹۱۹ مورد انتقاد قرار دادند. نمایندگان لوکزامبورگ نیز اتهامات جدی‌ای علیه حزب فرانسه مطرح کردند: هنگامی که کارگران لوکزامبورگ در ماه مارس کارخانه‌ها را اشغال کردند و ارتش فرانسه مداخله نمود، رهبری حزب فرانسه صرفاً تماشاگر ماند و کاری نکرد. وقتی این شکایات به بحث گذاشته شد، تروتسکی جانب لوریو را در برابر جوانان فرانسه و نمایندگان لوکزامبورگ گرفت و حتی دومی‌ها را به انگیزه‌های ناسیونالیستی متهم کرد. لنین نیز آشکارا از لوریو حمایت کرد. پیش‌تر، بلا کون، رادک و زینوویف انتقادهای ملایمی از لوریو کرده بودند؛ اما از لحظه‌ای که تروتسکی

و لنین نظر خود را بیان کردند، سکوت اختیار کردند. چنین فرصت‌طلبی فلج‌کننده‌ای همچنین در قبال مسئله حزب چکسلواکی به رهبری اشمرال - که کاملاً راست‌گراست - نیز بروز یافت. این واقعیت که راست‌گرایان سوسیال‌دموکرات بر این حزب مسلط بودند و اجازه یافتند وارد انترناسیونال شوند، اساساً مورد اشاره قرار نگرفت. ... با این حال، قطعنامه‌ای ملایم ارائه شد که در آن نکاتی دربارهٔ Šmeral و جناح راست مطرح می‌شد. (اما بلافاصله پس از آن، در جریان کار کنگره، این قطعنامه عملاً از هرگونه معنا تهی شد و حتی بخشی که متوجه شمرال بود نیز حذف گردید؛ زیرا هیئت نمایندگی چکسلواکی خواستار چنین بازنگری‌ای شد و خود ولادیمیر لنین نیز به سود آنان مداخله کرد). این نمونه‌ها کفایت می‌کند. کمیته اجرایی همچنین ساختار جریان کار کنگره را تعیین کرد. دفتر سیاسی کمیته اجرایی پیشنهادها را مطرح می‌کرد و طبعاً هیچ‌کس جرئت نمی‌کرد کوچک‌ترین اصلاحی در آن‌ها پیشنهاد دهد. به این ترتیب، کمیته‌های گوناگون تشکیل شدند. ما نمایندگانی به این کمیته‌ها فرستادیم: کمیته تدوین گزارش کمیته اجرایی، کمیته وضعیت اقتصادی جهان، کمیته تاکتیک‌ها، کمیته مسئله اتحادیه‌های کارگری، کمیته سازمان‌دهی، و کمیته تاکتیک‌های حزب کمونیست روسیه. تزه‌های خود را به همه این کمیته‌ها ارائه کردیم؛ اما نتوانستیم آن‌ها را در برابر مجمع عمومی کنگره طرح کنیم. کنگره فقط تزهایی را شنید که خود کمیته اجرایی ارائه کرده بود.

به کمیته اجرایی پیشنهاد کردیم که اجازه داده شود در باب برخی مسائل جمع‌بندی‌های تکمیلی عرضه کنیم. به ما گفته شد که این کار باید در کمیته‌ها انجام شود. اما کمیته‌ها، پس از تشکیل، عملاً هرگز کار نکردند (به جز کمیته وضعیت اقتصادی).

نخستین نشست کنگره در تئاتر بولشوی برگزار شد. یک روز کامل به آیین‌های افتتاحیه اختصاص یافت؛ گریگوری زینوویف کنگره را با نطق افتتاح کرد که تاریخ انترناسیونال سوم را جمع‌بندی می‌کرد. نمایندگان مختلف گزارش‌هایی از وضعیت کشورهای خود ارائه دادند. جلسه با اجرای هنری برجسته‌ترین هنرمندان روسیه پایان یافت. کاروزوی روس فئودور شالیپین بیشترین استقبال پرشور را برانگیخت. در پایان، به همه اعضای کنگره آموزش داده شد که یک ترانه عامیانه روسی بخوانند. خلاصه اینکه: روز با زینوویف آغاز شد و با چالیپین پایان یافت. با وجود همه این سرگرمی‌ها، آن روز صرفاً آیینی نبود، زیرا در میانه این هیاهو آیین‌نامه اداره جلسات تصویب شد و هیئت‌رئیس کنگره انتخاب گردید.

در روز دوم، لئون تروتسکی گزارشی سه ساعت و یک‌ربع دربارهٔ وضعیت اقتصادی جهان ارائه کرد. از میان نکات گوناگون سخنان او، خواه برجسته خواه نه، سرانجام محور مرکزی آن آشکار شد: پرولتاریا باید با این واقعیت کنار بیاید که انقلاب به‌طور طولانی به تأخیر خواهد افتاد و بنابراین، به سبب بازیابی قوای سرمایه‌داری و فائق آمدن آن بر دشواری‌هایش، باید تاکتیک آمادگی درازمدت را در پیش گیرد. برای نشان دادن سطحی بودن تحلیل

تروتسکی (که اتحاد نوین بین‌المللی سرمایه جهانی را دست‌کم می‌گیرد)، بخش زیر از سخنرانی او را نقل می‌کنیم که در آن با دقت گاه‌شمار راه‌آهن، وقوع جنگ انگلیس و آمریکا را پیش‌گویی می‌کند:

«در سال ۱۹۲۴، بر اساس برنامه‌ی خود ایالات متحده، تناژ ناوگان دریایی آمریکا به‌طور قابل‌توجهی بیشتر از مجموع ناوگان‌های انگلستان و ژاپن خواهد بود. اصل راهنمای انگلستان تا کنون این بوده است که ناوگانش از مجموع دو ناوگان بزرگ بعدی قدرتمندتر باشد. بسیاری از آمریکایی‌ها در حزب دموکرات با افتخار می‌گویند: در سال ۱۹۲۳، یا حتی شاید تا پایان ۱۹۲۲، ما به اندازه‌ی انگلستان قدرتمند خواهیم شد. در هر حال، «ناقوس مرگ» انگلستان از هم‌اکنون در دستور کار نوشته شده است: اگر بگذارید این اتفاق بیفتد، کارتان تمام است.

پیش از جنگ، ما «صلح مسلح» داشتیم. می‌گفتند دو قطار در یک خط به سوی هم می‌آیند و به هم خواهند خورد. اما دیده نمی‌شد که میان جایگاه‌های آن‌ها ایستگاهی وجود دارد. زمان در جدول حرکت مشخص نشده بود. این بار، آن را روی کاغذ یا در تقویم تاریخ جهان داریم: این باید در ۱۹۲۳ یا ۱۹۲۴ رخ دهد. یا انگلستان خواهد گفت: کنار زده می‌شوم و به قدرتی درجه‌دو بدل می‌گردم؛ یا، برعکس، باید همه نیروهای به‌جامانده از گذشته بزرگ خود را در قمار جنگ به کار اندازد و برای مدتی محدود سرنوشت خویش را بر این برگ بگذارد.»

گزارش ما درباره‌ی همین موضوع پذیرفته نشد. از آن‌جا که زمان سخنرانی برای هر نفر به ده دقیقه محدود بود، تاکتیک زیر را برگزیدیم: گزارش خود را بخش‌بندی کردیم و چند رفیق مسئول خواندن آن شدند؛ بدین ترتیب دو رفیق از KAPD سخن گفتند (سخنرانی‌های رفقا زاکس و زیمن در نشریه *Kampfruf*، شماره‌های ۱۴ و ۱۵، منتشر شده است).^{۲۱}

هیئت نمایندگی ما پیش‌تر، در جریان کار کمیته، نقدی بر تزه‌های لئون تروتسکی درباره‌ی وضعیت اقتصادی جهان ارائه کرده بود (این نقد در شماره ۲۱۸ این نشریه منتشر شده است). این تزه‌ها با انتقادهای فراوانی روبه‌رو شدند، اما تروتسکی همچنان اصرار داشت که باید «در اصل» به تصویب برسند. به‌جز در امور سبکی یا واژگانی، اجازه‌ی اصلاح در آن‌ها داده نشد. با وجود آن‌که فرولیش از حزب کمونیست متحد آلمان (VKPD) مخالفت خود را ابراز کرد، تزه‌ها فوراً و مطابق پیشنهاد تروتسکی «در اصل» تصویب شدند. در لحظه‌ای که این مسئله به رأی گذاشته شد، شکافی در هیئت نمایندگی VKPD پدید آمد.

در همین حال، کمیته اعتبارنامه‌ها گزارش خود را ارائه کرد. توضیح کارل رادک درباره‌ی مسئله پذیرش «چپ‌های» بلغاری، برای شیوه کار این کمیته بسیار گویاست: «گروه موسوم به 'چپ‌های' بلغاری نمی‌تواند هیچ فعالیت مستقلی به نام خود بکند، و ما کاملاً نامناسب دانسته‌ایم که به کسانی که برنامه‌ای برای اخلال و بی‌نظمی پیش

^{۲۱} ژورنال رسمی AAUD

برده‌اند، با اعطای حق مشورتی در کنگره پاداش بدهیم.» پذیرش «چپ‌های» بلغاری رد شد؛ و این حزب کمونیست بلغارستان با خصلتی اساساً سوسیال‌دموکراتیک بود که به‌عنوان بخش رسمی انترناسیونال سوم شناخته شد.

پس از آن، گزارش به کمیته اجرایی ارائه گردید. زینوویف درباره فعالیت‌های کمیته اجرایی در چند سال گذشته گزارش داد و از موضع آن کمیته در باب پای‌بندی سخت‌گیرانه به «۲۱ شرط» دفاع کرد، با اشاره ویژه به حزب ایتالیا، «اقدام مارس» و KAPD اندکی بعد، موضع کمیته اجرایی در طول سال به‌گونه‌ای عملی مورد نقد قرار گرفت: پیشنهادی مطرح شد که بر اساس آن، حزب سوسیالیست ایتالیا مشروط به کنارگذاشتن منوتی سرآتی دوباره به انترناسیونال سوم پذیرفته شود. به همان قیاس، حملات تند کمیته اجرایی علیه پل لووی و همراهانش، با مهارت جای خود را به اتهام «نقض انضباط» داد؛ با آنان به نرمی رفتار شد و حتی اندکی بعد، عملاً به فرصت‌طلبی لوی مهر تأیید زده شد. پس از این گزارش، زینوویف «یادمان» اکنون مشهور خطاب به پرولتاریای آلمان را، درباره ماجرای مکس هولتز، قرائت کرد. این یادمان، ماکس هولتز را شورشی دلاور علیه جامعه سرمایه‌داری توصیف می‌کند که کنش‌هایش، هرچند با عشق او به پرولتاریا و نفرتش از بورژوازی سازگار است، مناسب تشخیص داده نمی‌شود؛ انترناسیونال کمونیستی با به‌کارگیری ترور از سوی او مخالفت می‌کند KAPD. علیه این یادمان اعتراض کرد و نشان داد که این متن عملاً به کنش‌های ماکس هولتز پشت می‌کند و از دید KAPD چیزی جز اهانت نیست. رادک از این «اخلال» برآشفته و از جمله گفت که KAPD حتی تا آن‌جا پیش رفته است که در دفاع از آرامگاه کشته‌شدگان جنگیده است.

سپس مباحثه درباره گزارش کمیته اجرایی آغاز شد. این هیئت نمایندگی KAPD بود که نخستین تیر را شلیک کرد KAPD. در پاسخ به زینوویف، که در گزارش خود به این حزب حمله کرده بود، اظهار داشت که قرار دادن آن در یک کیسه با ویلهلم دیتمان و هم‌مسئولانش مایه شگفتی است، و برای جمع‌بندی مداخلاتش بیانیۀ زیر را اعلام کرد:

«ما با قاطع‌ترین وجه اعتراض می‌کنیم به تلاش‌هایی که می‌کوشند ما را، با استفاده از چند نقل‌قول جداشده از سیاق، در همان کیسه دیتمن‌ها و سرآتی‌ها بگذارند. ما حتی برای یک لحظه دشواری‌هایی را که به سبب فروکش کردن موج انقلابی جهانی دامنگیر قدرت شورایی شده است از یاد نمی‌بریم؛ اما هم‌زمان از خطری آگاهیم که این دشواری‌ها می‌تواند به تناقضی میان منافع پرولتاریای انقلابی جهانی و منافع لحظه‌ای روسیۀ شوروی بینجامد؛ تناقضی واقعی یا ظاهری.»

«در یکی از نشست‌های این کمیته گفته شد که انترناسیونال سوم نباید به‌مثابه ابزار قدرت شوروی تلقی شود، بلکه این قدرت صرفاً نیرومندترین دژ انترناسیونال سوم است. ما نیز چنین می‌اندیشیم. اما معتقدیم هرگاه میان

منافع حیاتی قدرت شوروی و منافع انترناسیونال سوم تناقض‌هایی پدید آید، وظیفه ماست که این تناقض‌ها را آشکارا و برادرانه در درون انترناسیونال سوم بررسی کنیم.»

«در آن چه به همبستگی عملی با روسیه شوروی مربوط می‌شود، ما همواره به وظیفه خود عمل کرده‌ایم و این امر آشکار است. برای نمونه، انقلاب اکتبر را با برگزاری تظاهرات گرامی داشتیم، با سخاوت در کوشش‌ها برای رساندن کمک به سربازان زندانی ارتش سرخ مشارکت کردیم، و اقدامات همبستگی اوت ۱۹۲۰ را تدارک دیدیم؛ اقداماتی که به سبب فقدان مشارکت از سوی USPD و حزب کمونیست ناکام ماند. نشان دادن همبستگی خود با روسیه شوروی یکی از انگیزه‌های تعیین کننده حزب ما بود آنگاه که، علی‌رغم تردیدهای بسیار جدی نسبت به تاکتیک‌های آن، تصمیم گرفت به انترناسیونال سوم بپیوندد.»

«ما این‌گونه سیاست‌ها را ادامه خواهیم داد؛ اما در همه‌جا و در همه‌حال، با استوارترین مقاومت، با هر موردی مخالفت خواهیم کرد که در آن سیاست‌های روسیه شوروی، انترناسیونال سوم را به عمل اصلاح‌طلبانه سوق دهد. ما یقین داریم که چنین فرمیسمی هم با منافع واقعی خود روسیه شوروی و هم با منافع پرولتاریای جهانی در تعارض است.»

حمله معروف به KAPD در روز دوم مباحثه درباره گزارش کمیته اجرایی روی داد. شماره ۲۱۴ نشریه ما متن کامل آن را دربر دارد.

با وجود این، در پاسخ به رأی‌گیری درباره اولتیماتوم متوجه KAPD، پیشنهاد زیر را ارائه کردیم:

۱. «۲۱ شرط» کنگره دوم، اکنون حتی بیش از گذشته ناتوان از آن‌اند که در آینده هرگونه تضمینی در برابر پوسیدگی اصلاح‌طلبانه فراهم کنند.

۲. پس از ایجاد و پذیرش احزاب توده‌ای بزرگ، انترناسیونال سوم امروز بیش از هر زمان دیگر به حضور یک اپوزیسیون صرفاً پرولتری و انقلابی نیازمند است.

۳. چنین اپوزیسیونی مؤثر نخواهد بود مگر آن‌که زیر بار دستگاه و شمار آرای حزبی که (از سر اصل) می‌خواهد به هر قیمت توده‌ها را پشت سر خود متحد کند و از این‌رو ناگزیر اصلاح‌طلب است، له نشود.

۴. حزب کمونیست متحد (VKPD)، به‌ویژه، تا به امروز از حیث اصول تاکتیکی در اردوگاه پل لووی باقی مانده است؛ جناح چپ خود آن غالباً اسیر خودفریبی مرگبار است.

^{۲۲} فرمان کمیته اجرایی که ادغام KAPD در VKPD را مطالبه می‌کند.

۵. در نتیجه، گرایش‌هایی هم‌سنخ با KAPD اکنون در هر حزب کمینترن در حال شکل‌گیری است؛ اما این گرایش‌ها، در خدمت انقلاب پرولتری و خود انترناسیونال، تنها زمانی می‌توانند به رشد خود ادامه دهند که KAPD بتواند به‌عنوان حزبی مستقل در درون کمینترن به حیات ادامه دهد.

به همه این دلایل، پیشنهاد می‌کنیم KAPD به‌عنوان «سازمان همدل» در کمینترن باقی بماند.

کارل رادک سخنرانی جمع‌بندی درباره مسئله تاکتیک‌ها را ایراد کرد. ما تقاضای جمع‌بندی تکمیلی کردیم، اما به کل هیئت ما تنها یک ساعت وقت داده شد. دیدگاه خود را (رد شیوه‌های اتحادیه‌ای و پارلمانی) ارائه کردیم و خواستار به‌کارگیری شیوه‌های مبارزه حزب کارگران کمونیست و اتحادیه عمومی کارگران شدیم.

در مقطعی از مناظره، VKPD از تهاجم آغاز شده در «اقدام مارس» دفاع کرد. اما اندکی بعد، رویداد تیپیک زیر رخ داد: پس از آن که کلارا زتکین سخن گفت و پس از آن که همه نوبت سخنرانی خود را گذراندند، و بعد از آن که ولادیمیر لنین و لئون تروتسکی گفتند او حق دارد و لوی را صرفاً به‌سبب نقض انضباط محکوم کردند، «چپ‌روی‌های» هیئت VKPD فرو نشست. رادک روزنامه Rote Fahne را به این خاطر سرزنش کرد که «اقدام مارس» را بیش از حد ناگهانی و شتاب‌زده آغاز کرده بود. فریدلاند از VKPD پذیرفت که این درست است.

تازه‌ها درباره این موضوع برای بازپردازی به کمیته بازگردانده شد. پیش از پایان کنگره، رأی‌گیری درباره جهت‌گیری تاکتیکی مناسب برای انترناسیونال انجام گرفت. در مواجهه با این رأی‌گیری، بیانیه زیر را تدارک دیدیم:

«تازهایی که برای رأی‌گیری کنگره سوم ارائه شده‌اند، ادامه منسجم و حتی تشدید شده خط اساسی مصوب کنگره دوم و سیاست‌هایی‌اند که تا کنون از سوی کمیته اجرایی دنبال شده است. این تازه‌ها میدان عملی نامحدودی به روشنفکران خائن جریان‌های فرصت‌طلب و اصلاح‌طلب هر کشور برای کار فریبنده خود می‌دهند، به‌ویژه وقتی در متن وضعیت اقتصاد جهانی نگرسته شوند. هر خط فاصل روشنی که آنان را از رودلف هلفردینگ‌ها جدا کند محو می‌شود؛ و همه پیوندهای ارگانیک با واقعیت مبارزه طبقاتی معاصر کنار گذاشته می‌شود.»

«آن‌چه به اصطلاح جناح چپ کنگره [VKPD – M.S] نامیده می‌شود، که به‌دست کارگران انقلابی پشتیبان خود به پیش رانده می‌شود، کوشید با تلاش‌هایی کم‌جان این تازه‌ها تاکتیکی را اصلاح کند. این تلاش‌ها بنا به خواست جناح راست، از سوی اکثریت پس زده شد. ما نیز هیچ حمایتی از آنان نکردیم. البته این کوشش‌ها گواه نیت خیر آنان برای افزایش فعالیت انقلابی بود، اما با شرایط عینی مبارزه حساب نکردند؛ نه به مبنای بورژوازی - پارلمانی «۲۱ شرط» حمله بردند و نه به گرایش کلی مستتر در آن مبنای؛ از همین رو، کوشش‌هایشان به مانعی در برابر هرگونه شفاف‌سازی بیشتر بدل شد.»

«تدارک پیروزی انقلاب پرولتری در کشورهای سرمایه‌داری تنها در درون خود مبارزه‌ها ممکن است. این مبارزه‌ها ناگزیر از واقعیت یورش‌های اقتصادی و سیاسی سرمایه زاده می‌شوند. حزب کمونیست نه می‌تواند به‌تنهایی چنین مبارزه‌هایی را برانگیزد، و نه می‌تواند از ورود به میدان سر باز زند، بی‌آن‌که تدارک پیروزی را تخریب کند. در جریان همان مبارزه‌هایی که سر برمی‌آورند، نیز رهبری‌شان را به‌دست نخواهد آورد مگر آن‌که در برابر همه توهّمات توده‌ها، روشنی کامل هدف نهایی و شیوه‌های مبارزه را قرار دهد. بدین‌سان، از رهگذر یک فرایند دیالکتیکی، می‌تواند به هسته‌ای برای تبلور رزمندگان انقلابی بدل شود که در روند مبارزه، اعتماد توده‌ها را به‌دست می‌آورند.»

«با این بیانیه، ما به هر شکل ممکن با تصویب تزه‌های تاکتیکی مخالفت می‌کنیم و به تزهایی که درباره نقش حزب در انقلاب پرولتری ارائه کرده‌ایم ارجاع می‌دهیم.»

ولادیمیر لنین گزارش مربوط به تاکتیک‌های حزب کمونیست روسیه را ارائه کرد. او خط‌مشی تازه دولت روسیه درباره سیاست امتیازدهی، تجارت آزاد و جز آن را آشکار ساخت و از آن دفاع کرد. سیاست‌های تازه روسیه شناخته‌شده‌اند و در مناسبت‌های گوناگون مورد انتقاد قرار گرفته‌اند. یکی از رفقای KAPD علیه سخنرانی لنین موضع گرفت.

سپس کارل رادک سخن گفت. پس از او، رفیق کولنتای از «اپوزیسیون کارگری روسیه» سخنرانی کرد. مداخله او رویدادی با اهمیت بسیار والا بود که پیامدهایی دوربرد می‌توانست داشته باشد. تا آن زمان، هیچ‌کس جرأت نکرده بود علناً در مخالفت با سیاست‌های جاری بلشویکها و دولت شوروی وارد شود. این رفیق اعلام کرد که ناگزیر است انضباط انقلابی را بر انضباط حزبی مقدم بدارد. او به‌ویژه سیاست بلشویکی‌ای را آماج حمله قرار داد «که در حال تدارک بازگشت به سرمایه‌داری است»، و سپس به موضع دولت شوروی تاخت «که آن کارگرانی را که آماده‌اند نظام شوروی را بسازند، پس می‌زند.»

لئون تروتسکی بی‌درنگ پشت تریبون رفت و کوشید با توضیحات بسیار طولانی، رفیق کولنتای را به ریشخند بگیرد؛ با این همه، نتوانست استدلال‌های او را نقض کند. سپس هیئت KAPD به این مسئله پرداخت. ما به‌ویژه بر این نکته تأکید کردیم که هرچند هرگز در امور داخلی حزب روسیه مداخله نکرده‌ایم، اکنون که با استدلال‌های رفیق کولنتای آشنا شده‌ایم، ناگزیر از اتخاذ موضعی حتی انتقادی‌تر نسبت به دولت شوروی هستیم.

در همان هنگام، رفیق هنریت رولاند هولست از جناح اقلیت هلند، خود را موظف دید از حزب کمونیست روسیه در برابر حملات ما دفاع کند و اعلام داشت که این حزب «چپ» است و همواره چنین بوده است.

در مسئله اتحادیه‌های کارگری، گریگوری زینوویوف و فریتس هکرت از VKPD گزارش خود را در میان بی‌اعتنایی کامل مجمع کنگره ارائه کردند. بار دیگر، به سراسر هیئت ما تنها یک ساعت برای عرضه دیدگاه‌هایمان اختصاص

یافت. در آن لحظه، کنگره وانمود کرد دچار «ناشنوایی» شده است. تزه‌های ما درباره مسئله اتحادیه‌ها به کمیته ارجاع شد و آن‌جا به‌عنوان مبنایی ممکن برای بحث رد گردید، با این ادعا که «کنگره در همه مواضع خود، برداشت‌های KAPD را رد کرده است». پیش از رأی‌گیری بر تزهایی که از سوی دفتر مرکزی کمیته اجرایی ارائه شده بود، پیشنهاد کردیم بار دیگر در یک مداخله کوتاه پایانی تزه‌های خود را توضیح دهیم؛ این درخواست رد شد. «مسئله جوانان: گزارش ویلی موزنبرگ حقوق زنان. مسئله شرق: هیچ‌یک از این ارائه‌ها کمترین علاقه‌ای در کنگره برنینگخت».

پس از آن‌که - با وجود همه حملات و تحریف‌هایی که متحمل شدیم و با وجود همه مانورهایی که برای خاموش کردن ما به کار رفت - به‌بیهودگی کوشیدیم از فروغلتیدن کامل انترناسیونال سوم به ورطه اپورتونسیسم جلوگیری کنیم، ترازنامه‌ای از کنگره فراهم آوردیم. در برابر اولتیماتوم کنگره که می‌خواست KAPD به انضباط انترناسیونال تن دهد، چنین پاسخ دادیم:

«هیئت نمایندگی KAPD نتایج کنگره را بار دیگر بررسی کرده است؛ هم از حیث تصمیمی که باید در پاسخ به پیشنهاد کنگره - که به‌صورت اولتیماتوم خواستار ادغام و انحلال KAPD در VKPD است - اعلام شود، و هم از حیث روابط ما با انترناسیونال سوم. هیئت، با اذعان کامل به سنگینی مسئولیت‌هایی که بر عهده می‌گیرد، به‌اتفاق آرا به نتایج زیر می‌رسد:

مبارزه تاکتیکی علیه KAPD در سراسر کنگره از همان آغاز همچون نبرد با خصمی پیش برده شد که استدلال‌هایش نباید مورد ملاحظه قرار گیرد؛ زیرا بنا بود به بهانه «انضباط»، هم مبنای او و هم موجودیتش به‌مثابه عاملی سیاسی نابود شود.

این امر با واقعیت‌های زیر تأیید می‌شود:

(۱) طی چند هفته، از طریق مقالاتی که حزب ما را در مطبوعات روسیه، در نشریه کمونیست انترناسیونال^{۲۳} در روزنامه کنگره بد جلوه می‌داد، تصویری سراسر نادرست از KAPD به شرکت‌کنندگان کنگره عرضه شد؛ در همان حال، گزارش‌های تفصیلی و تصحیحات ما به چاپ نرسید.

(۲) شیوه سازمان‌دهی کنگره پیوسته ما را وامی‌داشت بیان مواضع مان را قطعه‌قطعه کنیم. پیش‌طراحی‌شده بودن این تاکتیک به‌ویژه از آن‌جا آشکار می‌شود که حتی اجازه نیافتیم گزارشی - یا دست‌کم گزارشی تکمیلی - درباره

^{۲۳} روزنامه پیشرو و ارگان رسمی کمینترن.

مسئله‌ای که مستقیماً به ما مربوط است، یعنی مسئله KAPD، تهیه کنیم. از این‌رو، ناچار شدیم اصولاً از سخن‌گفتن خودداری کنیم تا همدست یک نمایش مضحک نشویم.

۳) مبنای اولتیماتومی که علیه ما طرح شد، قطعنامه‌ای ادعایی از سوی کمیته اجرایی بود که به آگاهی شرکت‌کنندگان رسانده شد، حال آن‌که این کمیته هرگز در هیچ‌یک از جلساتش به این موضوع نپرداخته بود و هیچ‌یک از جلساتش نیز آن را نشنیده و طبعاً فرصتی برای اتخاذ تصمیمی درباره آن نداشته است. ۴) این مسئله که یک هفته تمام در انتهای دستور کار کنگره - به‌مثابه موضوعی که باید جداگانه بررسی شود - باقی مانده بود، حتی در تدارک گزارش کمیته اجرایی نیز هرگز جداگانه با ما مطرح نشد (بند دوم دستور کار روز). همه چیز به‌صورت «حکم» سامان یافت. بدین‌سان نتیجه‌ای که از پیش انتظار می‌رفت به‌دست آمد: داوری کنگره پیشاپیش تثبیت شد، پیش از آن‌که در جریان مناظره‌ای درباره مسائل اصولی جرأت کند با مواضع ما آشنا شود. این تشریفات صوری پیوندی تنگاتنگ با جهت‌گیری سیاسی‌ای دارد که انترناسیونال سوم تحت تأثیر تعیین‌کننده رفقای روس در آن تکامل یافته است. نتیجه کنگره این را ثابت کرد: خط سیاسی پل لویی در کنگره پیروز شد؛ و به‌رسمیت‌شناسی صوری «اقدام مارس» به‌منزله آزادی انقلاب جلوه داده شد.»

حزب چکسلواکی به‌عنوان بخشی با حقوق کامل پذیرفته شد، بی‌آن‌که تضمین‌های واقعی‌ای در کار باشد و صرفاً بر پایه وعده‌های توخالی. از سر‌بیم، با رهبر اپورتونیست آن، بوهمیر شمال، با نهایت ملاحظه رفتار شد. در مورد حزب سوسیالیست ایتالیایی‌ها که تازه با فاشیست‌ها پیمان امضا کرده است نیز، در میان انبوهی از وسواس‌های جزئی‌نگرانه، بیشترین اغماض به خرج داده شد. اصل مشارکت در پارلمان‌های بورژوازی، با وجود تجربه‌های اندوه‌بار آلمان، اتریش، فرانسه و غیره، و با وجود مشاهده کاریکاتورهای «پارلمان‌تاریسم به‌اصطلاح انقلابی» در عمل، حفظ شد. تأیید دوباره سیاست فاجعه‌بار کار در اتحادیه‌های کهنه، پیروان آن را - علی‌رغم همه شعارپردازی‌ها - به سوی آمستردام سوق داده است؛ نیرنگ سرمایه‌دارانه «پارلمان‌تاریسم اقتصادی» نیز محفوظ ماند. کنگره حتی، بی‌آن‌که یک کلمه اعتراض کند، از اندیشه مضحک «انقلابی کردن تعاونی‌های مصرف» پشتیبانی کرد.

«تمام این‌ها گواه پایبندی مستمر به مسیری است که کنگره دوم ترسیم کرده بود، و نیز همان انحراف: از انقلاب به فرمیسم؛ از میدان مبارزه به تاکتیک‌های دیپلماتیک، به دسیسه‌ها و سفیدنمایی موهوم تضادها. همه این نمونه‌ها، اعتراضی را که (علیه تصویب تزه‌های تاکتیکی) در گزارش‌های خلاصه منتشر کرده‌ایم، موجه می‌سازد.

این‌ها واقعیت‌هایی است که باید (در بررسی قطعنامه‌ای که خواستار انحلال ما در VKPD است) در نظر گرفته شود تا بتوان نتیجه گرفت که این اولتیماتوم برای KAPD به‌کلی غیرقابل قبول است. چنین «اتحادی دوباره‌ای» به معنای تابع کردن ما از انضباط حزبی در حال فروپاشی خواهد بود که فرمیسم، تحت تأثیر کنگره، از در پشتی به آن خزیده است. ما به‌وسیله دستگاهی سازمانی (مطبوعات-مالیه-محافل-رهبران) که علیه ما برپا شده است،

دهان‌بند زده خواهیم شد. هر امیدِ کم‌رنگی به امکانِ اثرگذاریِ سودمند در درونِ چنین حزبی، کمترینِ مبنایی در واقعیت ندارد. هیئتِ نمایندگی حتی بی‌آن‌که فرمانِ خاصی از سوی حزب دریافت کند، خودخواسته از همهٔ این امیدها صرف‌نظر کرده است:

هیئتِ نمایندگی به‌اتفاقِ آرا، اولتیماتومِ پیوستن به VKPD را رد می‌کند.

ما گسستِ KAPD از انترناسیونال سوم را اعلام نمی‌کنیم، هرچند اختیارِ اقدام به نامِ حزبِ خود را داریم. رفقای ما به این موضوع خواهند پرداخت. آنان پاسخِ خود را به تلاشی که می‌خواهد ایشان را به اجبار در مسیرِ رفرمیسم و اپورتونیسم با دیگران همراه کند، ارائه خواهند کرد. پرولتاریای بین‌المللی در انتظارِ پاسخِ آنان خواهد بود.

تصمیمِ ما با آگاهیِ کامل از سنگینیِ بسیارِ آن اتخاذ شد. ما به‌تمامی از مسئولیتِ خود در قبالِ کارگرانِ آلمان، در قبالِ روسیهٔ شوروی، و در قبالِ انقلابِ جهانیِ آگاهییم. انقلابِ خود را با قطعنامهٔ یک کنگره به زنجیر نمی‌کشد. انقلابِ زنده است و راهِ خود را ادامه خواهد داد. ما با آن می‌رویم؛ در خدمتِ آن، راهِ خود را پی می‌گیریم.

امضا:

هیئتِ نمایندگیِ «KAPD»

ما تصمیم گرفتیم این اعلامیه را در پایان کنگره بخوانیم تا نظر خود را به طور کامل به همه نمایندگان اعلام کنیم. اما ریاست جلسه این کار را مجاز ندانست؛ تنها اجازه دادند اعلامیه ما در گزارش های خلاصه منتشر شده درج شود. ما دریافتیم که چرا ریاست جلسه چنین کرد: سراسر کنگره در حالتی از شور و شوق کور فرو رفته بود. کفزدن ها پایان نداشت، فلاش دوربین ها می درخشید و دوربین های فیلم برداری می غریبند. در آن لحظه، هیئت ما به منزله یک کیفرخواست بود؛ هشدار، همانند هشدار کهن به بابیلون.

مدیران تئاتر بولشوی اما، به آسانی جان سالم بدر نبردند. در جریان جلسه کمیته اجرایی که روز بعد برگزار شد و نمایندگان همه کشورها در آن حضور داشتند، هیئت ما بیانیه خود را قرائت کرد و با صدایی رسا و قاطع از موضع نمایندگی پرولتاریای انقلابی اعلام نمود که از پی مستی ناشی از انبوه قطعنامه هایی که در میان هیاهو و نمایش های تبلیغاتی زنده تصویب شده است، ناگزیر خماری خواهد آمد.

همچنین باید یادآور شویم که هیئت ما فقط برای خواندن اعلامیه مان به جلسه پایانی کمیته اجرایی راه داده شد و بلافاصله پس از آن ناچار شدیم محل را ترک کنیم. در غیاب ما بود که کمیته اجرایی درباره مسئله KAPD بحث کرد و قطعنامه ای را تصویب نمود که بعداً به هیئت ما ابلاغ شد. در این قطعنامه آمده بود:

«علیرغم اعلامیه KAPD که در حکم اعلان جنگ به انترناسیونال کمونیستی است، کمیته اجرایی تازه انتخاب شده تصمیم گرفته است:

(۱) فوراً نامه ای سرگشاده و مفصل به اعضای KAPD منتشر کند و از KAPD بخواهد که ظرف دو ماه آینده به تصمیمی نهایی برسد.

(۲) هیئتی را به کنگره بعدی KAPD اعزام کند.

(۳) هیئت نمایندگی KAPD بنا بر مفاد قطعنامه کنگره، به طور موقت مجاز است در کمیته اجرایی با نقش مشورتی مشارکت کند، اما بدون حق رأی.»

«اعضای KAPD قادرند پاسخی را که این اعلامیه کمیته اجرایی سزاوار آن است فراهم آورند. ما می دانیم این اعلامیه چگونه تدوین شده و متن آن را می شناسیم. جمع بندی کنگره چنین است: گرایش پل لووی به طور کلی پیروز شده است. «اقدام مارس» کنار گذاشته شده است. «نظریه تهاجم انقلابی» در زمره «بیماری های کودکان» ثبت شده است. KAPD از انترناسیونال سوم اخراج شده است.

رفقا! ما هر آنچه در توان داشتیم انجام دادیم. همان‌گونه عمل کردیم که اعضای حزب مطالبه کرده بودند. بی‌هیچ سازشی و بی‌هیچ امتیازدانی به بافته‌ای از اوهام که «انترناسیونال سوم» نام گرفته است، راه خود را در کنگرهٔ سوم جهانی پیمودیم.

KAPD با وظایفی عظیم روبه‌روست. در اندیشه، تصمیم و عمل، باید سریع و قاطع پیش رود تا انقلاب جهانی پرولتاریا به پیروزی برسد!»

گزارش نشست کمیته مرکزی KAPD (۳۱ ژوئیه ۱۹۲۱) در باب بند سوم دستور جلسه:

سیاست دولت روسیه و انترناسیونال سوم

«تاریخ از عصری به عصر دیگر مسیر منطقی خود را می‌پیماید و حتی روسیه نیز از این قاعده مستثنا نیست. مناسبات اقتصادی روسیه ناگزیر تلاش رفقای روس برای جهش از مرحله سرمایه‌داری را عقیم می‌گذارد. فئودالیسم اقتصاد کشاورزی روسیه پیش از هر چیز باید پشت سر نهاده شود؛ زیرا همین اقتصاد کشاورزی، به سبب پهناوری و فقدان صنعت و بازارهای توسعه‌افته، سیمای اقتصادی و سیاسی کشور را با ویژگی‌های بنیادین خود مُمهر می‌زند. میان دهقانان روس که به اقتصاد خصوصی سرمایه‌دارانه گرایش دارند و پرولتاریای روس که برای اقتصادی اشتراکی پرولتاری می‌جنگد، تضادهای طبقاتی وجود دارد. دولت روسیه، از رهگذر تغییر سیاست‌هایش به سود منافع اقتصادی دهقانان، به نماینده بورژوازی و دهقانان بدل شده است. چنین سیاست‌هایی همواره پیامد تحول اقتصادی‌اند. بدین‌سان، دولت شوروی مدتی است که با بخشی از پرولتاریای روس در تناقض قرار گرفته است. امروز این ناسازگاری به سطحی استثنایی رسیده است: شکل‌گیری اپوزیسیون کارگری در روسیه و مبارزات خشونت‌آمیز علیه دولت شوروی شواهد گویای این امرند.»

بر این پایه، موضع KAPD نسبت به دولت شوروی باید مطابق این واقعیت‌ها اصلاح شود: از این پس، KAPD دیگر نمی‌تواند بی‌قید و شرط از تصمیم‌های دولت شوروی حمایت کند، زیرا بخشی از این تصمیم‌ها علیه پرولتاریای انقلابی روسیه، یعنی اپوزیسیون کارگری، جهت‌گیری شده‌اند. حمایت از دولت شوروی تنها تا آن‌جا موجه است که این دولت با دشمن مشترک پرولتاریای روس، دهقانان و خرده‌بورژوازی—یعنی اشرافیت فئودال—مبارزه کند.

افزون بر این، KAPD باید به‌طور قطعی خود را از انترناسیونال سوم جدا سازد، زیرا این نهاد به جزئی از سیاست دولت روسیه بدل شده و ناگزیر باید خود را با دگرگونی جاری در خصلت دولت روسیه سازگار کند. پس از کنگره سوم، انترناسیونال سوم آشکارا خود را دشمن انقلاب جهانی پرولتاریا نشان داده است، آن‌جا که KAPD را طرد کرد. با این همه، ما نمی‌توانیم بیرون از یک انترناسیونال کمونیستی پرولتاری بمانیم؛ از همین اکنون، KAPD باید بنیان‌های یک انترناسیونال نوین کارگری کمونیستی واقعاً انقلابی را پی‌ریزی کند.»

پس از بحث‌هایی که در جریان آن برخی نمایندگان این نظر را ابراز داشتند که دولت شوروی، با وجود چرخش رادیکال در سیاست اقتصادی‌اش، شاید هنوز نماینده پرولتاریای انقلابی روسیه باشد، کمیته مرکزی برداشت‌های خود را در اعلامیه زیر طرح کرد؛ اعلامیه‌ای که با رأی مخالف هانور و شرق ساکسونی و با رأی ممتنع برلین تصویب شد:

۱) کمیته مرکزی بر این باور است که روند رویدادها در کنگره سوم جهانی، در اصل، به گسستی در درون انترناسیونال مسکو انجامیده است. کمیته مرکزی، با لحاظ ضرورت مبارزه طبقاتی بین‌المللی، قصد دارد برای انجام فوری‌ترین وظایف انقلاب جهانی پرولتاریا، یک انترناسیونال کارگری کمونیستی بنا کند. افزون بر این، کمیته مرکزی معتقد است که مبانی، تاکتیک‌ها و شکل سازمانی این انترناسیونال کارگری کمونیستی باید با شرایط انقلاب پرولتاریایی سازگار شود.

۲) کمیته مرکزی اعلام می‌کند که سیاست ما در قبال دولت شوروی باید همواره از مواضع همان دولت تبعیت کند. اگر دولت شوروی به‌مثابه عاملی در پیکار انقلاب پرولتاریایی عمل کند، KAPD باید با همبستگی فعال از آن پشتیبانی کند؛ اما اگر آن دولت اردوگاه ما را ترک گوید و نقش رئیس پلیس انقلاب بورژوازی را بر عهده گیرد، آنگاه KAPD باید به‌گونه‌ای قاطع با آن مبارزه کند.»